Adab. Kabul
Vol.24, No.4, Jadi-Hut 1355
(~~December 1976-February~~ 1977)

Jan-Feb, 1977

Ketabton.com

ادب

(c) ketabton.com: The Digital Library

مضامین و نویسندگان این شماره

صفحه	مضمون	نویسنده ـ مترجم
۱	نخستین جرگه بزرگ ملی واولین رئیس جمهور	مدیر مسؤول
۷	پوهاند دکتور محبی وزیر تعلیمات عالی	اداره
۹	بحثی دربارهٔ فرهنگ	پوهاند رحیم الهام
۱۸	ادبیات معاصر دری	دکتور اسدالله حبیب
۳۱	خطاب به شعر	ښاغلی محترم عبدالهای داوی
۳۲	نظری برمتون امثال لافونتن	پوهندوی شاه علی اکبر
۵۱	گشتاسپنامه دقیقی	پوهندوی عبدالقیوم قویم
۷۴	گوشه هایی ازفرهنگ عامیانه نورستان	پوهنیار محمدعلم ملهبار
۸۸	سراج التواریخ	ښاغلی حسین نایل
۱۰۳	ابتکارونوآوری درسازمانها	پوهندوی شمس العابدین شمس
۱۱۰	اعتقاد وملیت سیدجمال الدین افغانی	« ش . ع . ا
۱۱۹	مابعد الطبیعه ازنظر فارابی وارسطو	پوهاند غلام صفدر
۱۳۴	سیدجمال الدین افغانی وبرخورد شرق وغرب	پوهاند دکتور مجروح
۱۵۶	ساقی (شعر)	مرحومه میرمن رابعه اثیر
۱۵۷	آرزو	ښاغلی محمدعثمان صدقی
۱۵۸	پوقاژه	پوهاند الهام
۱۵۹	تقریظ برمجله احصائیه	اداره
۱۶۰	اخبارسه ماهه	«

قسمت لاتین

Kabul par D.R.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عرض تبریک

انتخاب رهبر انقلاب وموسس جمهوریت
بناغلی محمدداود را به حیث نخستین رئیس جمهور
افغانستان تبریک عرض میکنیم .
وترقی وتعالی روز افزون کشور را تحت قیادت و
رهبری خردمندانهٔ شان تمنا داریم .

(منسوبین پوهنځی ادبیات وعلوم بشری)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

بناغلی محمد داود رهبـــر انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ، اولین رئیس جمهورافغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

نشریهٔ سه ماهه پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل .

سال بیست وچهارم　　شمارهٔ چهارم　　جدی ـ حوت ۱۳۵۵

نخستین جرگهٔ بزرگ ملی

واولین رئیس جمهور

افغانستان به پیروی سنت دیرین مردمی وبر روی پایه استوار دینی خویش که مشاوره را از مبانی متین امور خود می انگارد ، برای نخستین بار در دوره فرخندهٔ جمهوری نمایندگان خود را جهت اشتراك در امر سترگ ملی واخذ تصا میم سودمند در بارهٔ وثیقهٔ مهم ملی انتخاب کرد واعز ام داشت وبتاریخ دهم دلو ۱۳۵۵ مجلس بزرگ وکبیر ملت دایر شد .

درین مجلس مهم ، قانون اساسی دولت جمهوری مابدا خل یکصدوسی و شش ماده تصو یب گردید وبعد از توشیح بناغلی محمد داود «نخستین رئیس جمهور افغانستان» نافذشد. بناغلی محمد داود بتاریخ ۲۵ دلو ۱۳۵۵ با اصرار و هلهله تمام نمایندگان مجلس کبیر باتفاق آراء بحیث اولین رئیس جمهورافغانستان برگزیده شدند .

رهبر انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بحیث نخستین رئیس جمهور ساعت ده قبل ازظهر روز ۲۶ دلو ۱۳۵۵ در

(c) ketabton.com: The Digital Library

محضر نمایندگان ملت حلف‌وفاداری یاد کردند .

باتوشیح نخستین قانون اساسی دولت جمهوری بتاریخ (۵) حوت ۱۳۵۵ ،حکومت عسکری پایان‌یافت وقانون اساسی نافذ گردید. بعد از ختم مراسم سوگند جمع کثیری از اهالی کشور ازمرکز وولایات‌در جاده ۲۶سرطان ودیگر جاده ها ی کابل براه افتاده همدیگر راشادمانه وخندان مبارکباد میگفتند .

• • •

رهبر انقلاب بناغلی محمد داود حین افتتاح لویه جرگه فرمودند :

«این مرحلهٔ تاریخ بما حکم میکند که باید همه افراد ملت کلیه‌اختلافات ومنافع شخصی را از خود دورنموده وبرادر وار جهت منفعت بزرگ‌ملی حرکت نمایند .»

گویند :«سخن کز دل بر آید لاجرم بردل نشیند » ،رهبر انقلاب باآرزو های بزرگی که برای پیشبرد وارتقای کشور در دل دارند باکمال همدردی ومهربانی همگان را به «همکاری برادر وار »رهنمونی می نمایند .

مسلم است که هیچ جامعه‌یی‌بدون دست بهم دادن واتفاق واتحاد بجایی نمی رسد .ودر جامعه یی که همنوایی وجود نداشته باشد آنجا هرگز بهبود در امور بمشاهده نمی رسد وچنانکه مردم مامیگویند : «سنگ از سنگ دیگر برپای است» اتحاد رمز بزرگ کامگاری است .

اتحادی که برپایه هو شیاری‌وعلم ومنافع همگانی استوار باشد و هر فرد بکو شد که برای برا دران‌و هموطنان‌خود سودی برساندنه آنکه ازبرادر خود منفعتی کسب کندوتنها خودرا آسوده سازد .

رهبر انقلاب بناغلی محمد داود فرمودند :

«..تاریخ در حقیقت عبار ت‌است از داستان ارتقای بشر از یك‌مرحله بمرحله دیگر بنا بر آن طبیعت، نیرو ،ظرفیت واستعداد بشر بحیث یك موجود تاریخی باطرحهای ثابت وساکن سازگار نیست وبشراصلا تحول پسند وار تقا پذیر است.»

ایشان در ین جا به رمزبسیارمهم زندگی انسانی اشاره کرده اند . زیرا (تحول)لفظاً نیز مرحله ارتقای موجود زنده را از یك حال به حال دیگر افاده می نماید ومفهوم آن پیشرفت است .

مفهوم زندگی آنست که مو جود زنده متحرك است وتحرك وزیست لازم همدیگر اند واگر انسان ثابت ولایتغیر بماند همچون سنگ وچوب

(c) ketabton.com: The Digital Library

خشك خواهد بود وموجود زنـــده همیشه تادمی که‌توان دارد دربهبود خود میکوشد .ملت های که رمـــز واقعی تحول را درك کرده اند شب وروز در کار اند وبالخصو ص در دنیای امروز که (سرعت)شا خص آن است ونه‌میتوان با حالت خمودو جمود بسر برد .واگر مابه این امر مهم ملتفت نباشیم بدان میما ندکه دیگران براسپان تکاور سوا رانـــد ودر عرصه زندگی دوان دوان پویان اند وما میان اسپان سرکش پیا ده روان باشیم .

رهبر انقلاب «ادبار »و «بیعلاقگی» راجداً محکوم کرده‌اند. واقعاً افرادی راکه روح زنده وقدرت بزرگ‌تصمیم پشتیبان باشد هیچگاه به ادبارنمی گرایند و«بیعلاقگی »را در برابـــر مسایل حیاتی وملی گناه عظیـــم میشمارند .

ملت افغانستان در طول ادوار تاریخ هرگز در مسایل ملی خو یش بیعلاقه ومدبر نبوده است .رو ح زنده ،شهامت وغیرت این مـــرد م همواره آنان را در امور ملی به جاو برده است حتی در برابر بزرگترین دشمن خویش اند کترین ادبـــاری نشان نداد ه‌اند .

ر هبـــر انقـــلا ب بناغلی محـــمد دا و د بعـد از آنکـــه ازطرف لویه جرگه به حیث اولیـــن رئیس جمهور افغانستان برای شش سال انتخاب گردیدندچنین‌فرمودند:

« ...برای من وهمه کسانیکه به وطن خود محبت وعلاقه دارند جای خوشی وامیدواری است که شمـــا نمایندگا ن ملت در اولین لو یه‌جرگه دو لت جمهوری افغانستان برای‌غور برمسوده قانون اساسی افغانستان ومسایل مهم ملی تان باعلاقـــه و دلچسپی خاصی در یك فضای آزادو صمیمانه و با احساس بـــرا دری و برابری سهم گرفتید وامروز تصمیم آخرین خود را به مردم افغانستـــان ابلاغ نمودید . »

رئیس جمهور بناغلی محمد داود درین قسمت از بیا نیه شا ن به‌دو موقف بسیار حیاتی ومهم اشـــاره فرموده اند که : «فضـــای آزاد و صمیمانه »و «احساس بـــرادری و برابری »میباشد :

۱ـ فضای آزاد وصمیمانه : د ر مجامعیکه راجع به منافع ملـــی و سرنوشت کتله های بزرگ مردم‌و خط مشی حیاتی کشور مبا حثـــی صورت میگیرد اگر آزادی‌وصمیمیت حکمفر ما نبا شد شخص مسوولیت بزرگ تاریخی خود را ایفا نمی‌تواند

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیرا گفتنی های خود را که حاوی خواستهای اکثر مردم است در دل نگه میدارد ، جرات ابراز آنرا نمی داشته باشد واگر در مباحثات ملی صمیمیت ویکرنگی نباشد باز هم در هرگفته مناقشه بیهوده وسفسطه پدیدار میشود ودر نتیجه آنچه حاصل آید ناسود مند خواهد بود.

۲ـ احساس برادری وبرابری :

احساس برادری وبرابری میان افرادی وجود میداشته باشد که از رشد ذهنی وتکامل فکری بر خوردار باشند .وبه فحوای :«آنچه را به خود نپسندی به دیگران مپسند !» هرکس ضرر جامعه خود را ضرر خویش انگارد وسود مادی ومعنوی اهالی کشور خود را همچون نفع شخصی خود بداند نه آنکه بگوید: مرا هست بطرا زطوفا نچه باك» یا «اگر دنیا را آب گرفت مرغا بی راچه باك !» پس در ینصورت هرکس بفکر خود می افتد وهرگز جا معه به نوایی نمی رسد .

بنابر آن وجود آن دوفکر عالی و درك آن ثمره بسیار مفیدی را درراه تنظیم والتیام آلام دیرین مردم ما ببار خواهد آورد .

رئیس جمهور افغانستان پس از انتخاب گفتند!

«خواهران وبرادران وهموطنان عزیز !در همین ساعت ثقلت و سنگینی این مسوولیت بزرگ راکه من احساس میکنم ممکن است که هیچ فرد شما نه تنها درك ننما یید بلکه تصور آن راهم کرده نتوانید .برای انجام این مسوولیت بزرگ وسنگین اتکای من به خدای بزرگ و توانا وبه معاونت وپشتیبانی قاطبه ملت نجیب افغانستان به همکاری صادقانه وصمیمانه همکاران محترم من وهمه کارکنان وموظفین دولت افغانستان به هرسویه وهر مقام در هر جایی که هستند وبالا خره به فداکاری ،ایثار واز خود گذری نیرو های انقلاب ملی ماوتمام فرزندان صدیق ووطن پرست ما خواهدبود.»

درك مسوولیت در تمام امور و شئون زندگی خواه فردی خواه اجتماعی آنقدر مهم ومو ثراست که همسان آن هیچ چیز رانتوان موازنه دانست .

مردان بز رگ نه تنها مسوولیت خود را درك کرده اند بلکه همیشه انسانان را به مسوولیت شان متوجه ساخته اند .سعدی گوید :

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابرو باد ومه وخورشید وفلك در کار اند

تاتو نانی بکف آری وبه غفلت نخوری

در ك مسوولیت انسان را از بار گران ونتیجه ناسود مند غفلت مصون میدارد .واقعاً هرقدر وظیفه انسان بزرگ میشود به همان پیما نه مسوولیت نیز بزرگ تر میشود .

یکی از رموز بس مهم پیشرفت جوامع همین درك مسوولیت است .

انسانیکه باهمیت وظیفه ومسوولیت خود ملتفت گردید یقینا آنرا بوجه احسن ایفا میکند ومساهله وتهاون را در اجرای کار هرگز نمی پسندد.

مسوولیت دو جنبه دارد :فردی، اجتماعی .

درك مسوولیت فردی شخص را در امور مربوط به خودش مستقیم میسازد وهرکس به نوبه خود کاری که برایش سپرده شده بخو بی ایفا میکند .شناخت اندازهٔ مسوو لیت فردی منوط به مقدار دانش‌واحساسی است که‌او از محیط ومناحول خودبر داشته وبا تکرا رواستمرار در تعهد آن بدان مجبول گر دیده و بالا خره برایش ملکه را سخه شده وشخص راپابند واستوار بار آورده است .

وچون فرد مسوولیت فردی خود راادراك نمود وظایف‌ووجا یب‌خودرا درداخل اجتماع خویش نیز به خوبی درك می نماید وآنگاه خود را در برابرجا معه خویش ناگز یرمی‌یابد تاتعهدی راکه ازاجتماع‌خود- خواه ذهناً یا علاناً بر ذمه دارد ،بخو بی ایفا کند .

فی الحقیقه بزرگی معنوی شخص ازهمین نقطه آغاز میگردد که‌مکلفیت خود را چه فردی ،چه اجتما عی‌به خوبی درك میکند .

رئیس جمهور بناغلی محمد داود چنانکه نبشته آمد درین گفته شان بحیث یك شخص وطندو ست وخدا پرست درك واقعی شانرا از بزرگی وظیفه سترگ ریاست جمهور ی‌به هموطنان گوشزد فرمودند واشاره کردند که همه وطندوستان وکسانی که آرزو ی پیشرفت وارتقای این کشور را دارند بایست باهمیت وظایف ومسوو لیت شان آگاه‌باشند ومستشعر گردند که :همچنانکه‌آنان به کار هاو تعهدا ت‌گذشتگان‌انگشت میگذارند وکسانی راکه در وظا یف ومسوو لیت خود فرو گذاشت روا داشته بودند مورد ملامت قرار می دهند ،اینان هم در برابر آیینه‌داوری جوانان واولاد آیندهٔ وطن قرار می گیرند وتاریخ همگان را در کفه های

(c) ketabton.com: The Digital Library

میزان سنجش خوب ونا خو ب می گذارد .

رئیس جمهور گفتند :

« برای من مسرت وافتخارحقیقی وقتی خواهد بود که بعد از طی‌شش سال دورهٔ خدمت باصداقت به وطن ومردم خود بازهم در چنین محفـــل ودر محضر نمایندگا ن ملـــــت افغانستان موفقانه وشرافتمندا نـه این امانتی را که بمن سپرده شده‌به خلف خود تسلیم نمایم .»

گفته اند :مردم همه کار ها را در قبال یکسان می بینند یعنی درمرحله آغاز ،کار در نظر همگی یکسا ن جلوه میکند مگر مردان خبیر وآگاه بانگاه دوربین وفکر دور اندیشـــ خویش عواقب وآخر کار را ازآغاز آن درك میکنند .

رئیس جمهور بانگاه حقیقت نگر شان که کنه موضوع وافق واقعیت رانگریسته اند وژرفای مطلـــب و نتیجه عمل همان است که خاتمـــه اش نیکو بود .امر مسلم است که روشن بینی وبه آخر و نتیجه عمل متوجه ومترقب بودن انسان‌راملتفت ودقیق میسازد که در اعمـــال و اجراا ت خود خیر جامعه ومردم رادر نظر گیرد وبه فحوای «الاعمال بـــا لنیات »بهره اعمالیکه جهت آسایش مردم باشد نیکو خواهد بود .

در وا قـــع فـــر مود ۀرهبر انقـــلا ب بنـــا غلـــی محـــمد داود که مفهوم عمیق ووسیعی دارد برای همه کار داران وموظفان دولت جمهوری رهنمونی بسیار ارزنده می باشد .تاهمگان بدین امر مستشعر گردند که برای هر مامور دولت خواه کوچك ،خوا ه‌بزرگ درختم دور ۀ هروظیفه ییکه بعهده دارد آنگا هی خوشایند ومسرت بار خواهد بودکه وظیفه خود را به حسن صورت و صداقت وامانت داری ایفا کـــرده باشد .ووقتیکه آن وظیفه را به‌خلف خود تفویض می نماید از دوران کار خود رضامند وسر افراز ورستگار باشد ومردم از او خشنود باشند .

در آخر آرزو داریم نیا ت‌نیـــك بناغلی محمد داود رئیس جمهـــور راهنما ورهبر پیشرفت های پیا پی این کشور شود ومردم افغانستـــان درسایه تدابیر شان به‌خوشبختـــی های‌مستدام نایل آیند ،همانسان که آغاز جمهوریت برای کافه ملـت مسرت بار بوده است دوا مش نوید بخش وسعادت نثار گردد .

والله ولی التوفیق وهوالمستعان

ش.ع. اکبر

ښاغلی محمد داود رئیس جمهور بااعضای کمیته عالی تدقیق مسودهٔ قانون اساسی، پس از تصویب قانون ازطرف لویه جرگه، در قصر ریاست جمهوری .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند دوکتور محبی بحیث وزیر تعلیمات عالی مقرر گردید

نظر به فرمان بنا غلی محمد داود رئیس جمهور بتاسی از ماده (۱۲۳) قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان، اعضأ حکومت تعیین گردیدند. ودر کابینه جدید، پوهاند دوکتور غلام صدیق محبی رئیس پوهنتون بحیث وزیر تعلیمات عالی مقرر شد.

• • •

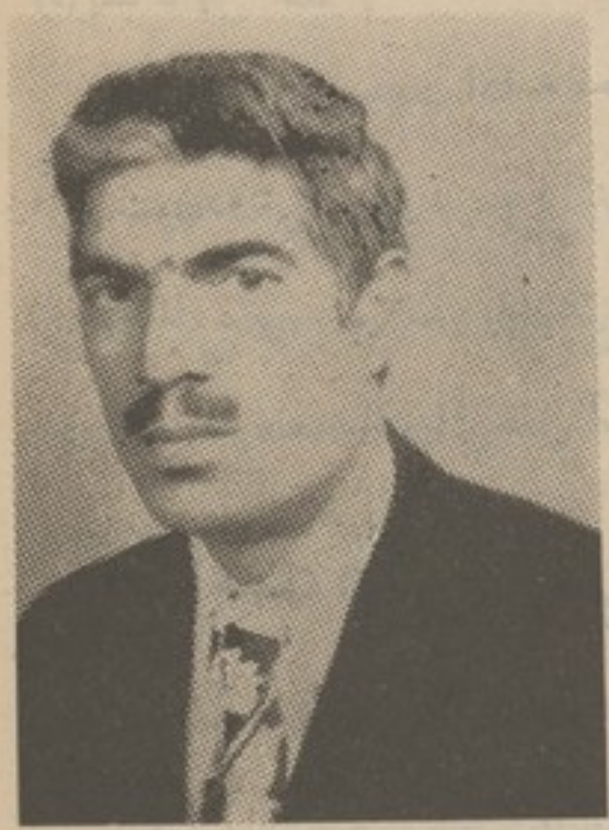

پوهاند دکتور غلام صدیق محبی وزیر تعلیمات عالی

خلص سوانح پوهاند دکتور محبی وزیر تعلیمات عالی

پوهاند محبی علاوه بر سه نشان، درسال ۱۳۵۵ به اخذ نشان افتخاری اولین لویه جرگه دولت جمهوری نایل گردیده است.

دکتور غلام صدیق محبی درسال ۱۳۳۱ باخانمی که ازخانواده دهقان بود ازدواج نمود وثمر آن ازدواج یك پسراست که فعلا مشغول تحصیلات عالی میباشد. واینك بقیه گزارش حیاة وتحصیلات ووظایف وافتخاراتش از آغاز زندگی تا کنون.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زادگاه:

پوهاند داکتر غلام‌صدیق محبی درماه میزان سال ۱۳۰۸ ه ش درولسوالی اندرولایت غزنی دریك فامیل دهقان بد نیا آمد .

سوابق تحصیلی

دروس ابتدائی خویش را ازسال ۱۳۱۸ الی ۱۳۲۳ درولسوالی اندرفراگرفت وتعلیمات متوسط وبکلوریای خود را ازسال ۱۳۲۴ الی ۱۳۲۹ در دارالمعلمین کابل به پایان رسانید. درسال ۱۳۳۰ شامل پوهنځی علوم پوهنتون کابل گردیدند ـو درسال ۱۳۳۳ باخذ لیسانس ریاضی وفزیك نایل آمد .

درسال ۱۳۳۶ جهت ادامه تحصیلات عالی به‌اتحاد شوروی اعزام گردیدندودرسال ۱۳۴۲ ازپوهنتون دولتی مسکو درجه دکتوری رادرفزیك هستوی بدست آوردند .

درسال ۱۳۵۴ حین سفر به‌اضلاع متحدهٔ امریکا از پوهنتون نبراسکا بدریافت دکتورای افتخاری در رشته ادارهٔ تعلیمات عالی نائل آمدند .

فعالیت های علمی

پوهاند دکتورمحبی بعدازفراغ ازپوهنځی علوم درلیسه های نجات (فعلالیسه امانی)ـحبیبیه وپوهنځی های علوم ـطب ـ فارمسی ـپولی تخنیك ووتر نری ازسال ۱۳۳۳ تا سال ۱۳۵۴ به تدریس فزیك وریاضی پرداخته است. درایام اشتغال درتدریس در داخل کشوروایام تحصیلات عالی درخارج وطن اثارمهم علمی راتالیف نموده‌اند . که تعداد آن بالغ به(۱۸) کتاب ورساله و مقاله می‌شود . ودرجرایدومجلات معتبر علمی افغانستان ـاتحادشوروی وجاپان به‌نشر رسیده است .

ویکی ازآثارموصوف درکانکور پوهنتون دولتی مسکو به اخذ جایزه نایل گردیده است .

وظایف اداری

بناغلی دکتور محبی وزیر تعلیمات عالی درماموریت های رسمی ووظایف اداری خود عهده های آتی را ایفاء کرده است :

(بقیه در ص ۱۶۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

یو ها الله رحیم الهام

بحثی در باره فرهنگ

«قسمت دوم»

خصوصیت اکتسابی فرهنگ

گفتیم فرهنگ پدیدهٔ فطری وبیولوژیکی نیست ،بلکه آموخته میشود. در تعریفهایی که پیشتر درباره فرهنگ نقل کردیم جابه‌جابه خاصیت اکتسابی وآموزشی فرهنگ اشاره هایی شده است، ولی بسیاری از دانشمندان گفته‌اند که: گویا فرهنگ توسط آموزش اجتماعی ازیك نسل به نسل مابعد منتقل میشود وتنها روز (Rose)ادعا کرده است که: «فرهنگ... به صورت رمزی آموخته ومنتقل میشود .» هرچند نظریات روانشناسان دربارهٔ ماهیت عملیهٔ آموزش بسیار وگوناگون است ،درا ینجا به ذکریك نمونه اکتفا میرود .

ماوتن فرید درکتاب «تطورجامعهٔ سیاسی » (۱۸)ضمن تأیید نظریات کرو یبرو کلو کون درباره نارسایی ونقص تعریفهای فرهنگ وبا استفاده ازنظریات جورج مورداك *وکلارك هل ** که آموزش راازلحاظ قرا ینی که دران صورت میگیرد به سه گونه به نامهای « آموزش اقتضایی»، «آموزش اجتماعی »و«آموزش رمزی» تقسیم کرده‌اند، معتقداست که آموزش اقتضایی، نظربه دونوع دیگرآن ، به حدي به کثرت صورت میگیرد که میتوان آنرا بازندگی مرادف دانست . این گونه آموزش را، به عقیده وی ، دراعتراضات ودرتمام اشکال زندگی حیوانی میتوان یافت، وعبارت از عملیه بیست که توسط آن موجود زنده یی واکنشی کرداری رابر اساس تجربه اختیار میکند یاتغییر میدهد. جانور بابرخورد به کنشي نمونهٔ مکررا لوقوعی ازواکنش راتاسیس مینماید ،طوری که بابرخورد

(18) Fried, Morton H., The Evolution of Political Society, An Essay on Po-litical Anthropology, Ran-dom House, 1967, pp. 5-7.
* George P. Murdock ** Clark Hull.

(c) ketabton.com: The Digital Library

با کنشهای مشابه به ابراز چنان واکنشهای مشابهی میپردازد که در صورت کثرت برخورد با آن کنشها واکنش گاهی شدید و گاهی خفیف میباشد . از مشخصات عمدهٔ چنین آموزش این است که فی مابین کنش و واکنش چنان ارتباط فوری برقرار میگردد که ابراز واکنش مطلقاً از احتیاج مبرم شخصی جانور ناشی میشود و براساس آن نمونهٔ مکرر الوقوعی از واکنش را تاسیس میکند . جانورانی که آموزش اقتضایی شان محدود باشد قادر به تفاهم نیستند و نه با آنها تفاهم صورت گرفته میتواند. آموزش اقتضایی ذاتاً چنان است که آموزنده تصور میکند تنها خودش موجود است و تنها خودش براوضاع واحوال خویش وقوف دارد ، وحتمی است که چنین باشد . بنابراین ظرفیت چنین آموزش از برای زنده‌گی اجتماعی صفر است . شاید جانوری ، به این صورت ، تعدادی از واکنشهای اکتسابی رادرطول زنده‌گی فرا گیرد ، وبدون این که به دیگری منتقل شان سازد ، باسرگش نابود شود .

آموزش اجتماعی ، به نظر فرید ، زمانی صورت میگیرد که یك جانور با درك جانور دیگری با کنشی برخورد کند و واکنشی نشان دهد ، وآن واکنش رابه حیث گنجینهٔ کرداری خود کسب نماید . درآموزش اجتماعی ازبرای حیات اجتماعی امکانات محدودی میسر است ، ولی از این بابت برآموزش اقتضایی رجحانات فراوان دارد . در چنین آموزش جانوران مستعد ذخیره کردن واکنشهای فراگرفته دربرابر کنشهایی هستند که هنوز به آن برخورد نکرده باشند. امکانات تفاهم نیز ، مگر به ندرت ، موجود است وشاید برخی ازواکنشهای فراگرفته را تا آستانهٔ نسلی دیگر برسانند . آموزش اجتماعی ، همچنان ، سهمی درایجاد انواع خاصی از کردار متقابل اجتماعی و انتقال اطلاعات توسط تجمع زود گذر یانیمه دایمی نفوس میداشته باشد .

هیچ موجود زنده یی تنها بر آموزش اجتماعی متکی نتواند بود . تمام جانورانی که به طور اجتماعی میآموزند به صورت اقتضایی نیز میآموزند ، انسان ازجملهٔ جاندارانی است که هم به صورت اجتماعی وهم به طور اقتضایی میآموزد . اما انسان یگانه جاندار ی است که به طور رمزی نیز میآموزد .

مساله دشوار درآموزش رمزی ترك دادن اقتضای اصلی است . در آموزش اقتضایی جاندار آموزنده با کنشی اقتضایی برخورد وابراز واکنش میکند . درآموزش اجتماعی ، جاندار آموزنده جاندار دیگری را درك ، با کنش بر خورد وابراز واکنش میکند . درآموزش رمزی اقتضای کنش وجود نمیدارد ، بلکه توسط چیزد یگری نمودار میگردد : توسط رمز. شاید رمز متشکل از کردار نموداری مختلطی باشد ، اما بسیاری از رمزها بالنسبه بسیط وجا یگزینهای بسیار فشردهٔ اصلهای خود میباشند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرید تأکید میکند که آموزش رمزی، در نتیجه امکانات نا متناهی را از برای تجمع وحیات اجتماعی فراهم میکند، چنانکه مفکوره ها بر سر هم انباشته و معادله های جدید به صورت رمزها بدون کمترین ضیاع وقت و صرف نیرو ساخته شده میتوانند. کردار عمومی یک نسل به این صورت تشکل میابد، و تاحد زیادی، کردار نسل مابعد راتعیین ومواد خام آنرا، جدا از مشخصات نژادی و بیولوژیکی آن، مهیا میسازد. هر چند چیزی مشابه به این درآموزش اجتماعی واقع میشود، مگر تفاوت بین این دوگونه آموزش به‌قدری زیاد است که دونوع کاملا متفاوت را تشکیل میدهند.

فرید با چنین تشریحی ازاقسام آموزش، ادعا میکند که میتوان فرهنگ را به حیث واکنشهای میثاقی سلوک که اصلا باآموزش رمزی کسب میگردد تعریف نمود.

فرید در این تعریف کلمهٔ « اصلا » را قصداً گنجانیده است، زیرا چنان که خودگوید، در فرهنگ مظاهر فراوانی از آموزش اجتماعی وجود میدارد، مانند صنایع سنگی دوره های کهن که با آموزش اجتماعی به نسلهای مابعد منتقل گردید. کلیهٔ فرهنگهای معاصر مشحون از اجزا وعناصر آموزش اجتماعی هستند، اما هر چند آموزش اجتماعی سهم عمده یی در انتقال فرهنگ دارد، بازهم از اتکای اصلی فرهنگ بر نظام آموزش رمزی نمیکاهد.

اهمیت اساسی فرهنگ نیزازجهت اکتسابی و مشترک بودن آن است: کودک بسا چیزها را از والدین، از خویشاوندان، از دوستان والدین، ازهمسالان وهمبازیهای خود، ودر واقع تقریباً از تمام مردمی میآموزد که با آنان سراوده وتماس بدارد. آموزش اجتماعی تا هنگام بلوغ، وسپس درطول حیات، ادامه مییابد، اما قسمت اعظم توقعات وخواستهای اجتماعی تامن بیستساله گی تکمیل میشود.

فرهنگ به خاطر خصوصیت اکتسابی واشتراکی آن « میراث اجتماعی » دانسته شده است. این اصطلاح خصوصیت تاریخی فرهنگ و این واقعیت را که فرهنگ تحول میکندو انکشاف مییابد، نمودار میسازد.

۵- فرهنگ وجامعه:

فرهنگ پدیدهٔ فردی نیست، اجتماعی است. هر فرهنگی، همواره، توسط یک گروه اجتماعی تشکیل ونگهداری میشود. فرد به تشکیل فرهنگ قادر نیست. هم چنان فرد به تنهایی نمیتواند ممثل تمام مظاهر فرهنگ جامعهٔ خود باشد. تمثیل تمام مظاهر فرهنگی یک جامعه، توسط تمام مردم، به‌صورت دسته جمعی صورت میگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر چند فرهنگ پدیدهٔ اجتماعیست، مگر فرهنگ و جامعه دو چیز جداگانه، به هم مربوط و مکمل یکدیگر است. فرهنگ توسط جامعهٔ انسانی تشکیل میشود، یعنی هرگاه جامعهٔ انسانی نباشد فرهنگ به وجود نمیآید.

پیشتر گفتیم که فرهنگ پدیده یی اجتماعیست، مگر با جامعه یکی نیست.

هرسکوویتس این دورا به این گونه از هم جدامیسازد: «فرهنگ راه و رسم زنده گانی مردم است، در حالیکه جامعه گرد هم آمدن منظم افرادیست که از ان راه و رسم در زنده‌گی پیروی میکنند. به عبارات ساده تر جامعه از مردم ساخته میشود وشیوهٔ کردار مردم فرهنگ شان است.»(۱۹)

همو در ایضاح تفاوت فرهنگ و جامعه میافزاید که جامعه عبارت از مجموعهٔ چنان واقعیتهای اجتماعیست که در بعد ارتباطها و دسته بندی اجتماعی تحقق میابد، در حالیکه فرهنگ همان مجموعه را در بعد عمل نمودار میسازد. معهذا سوال اساسی این است که آیا انسان را به حیث حیوان اجتماعی از انسان به حیث موجود دارای فرهنگ میتوان جدا دانست؟ آیا ممکن است کردار اجتماعی را از کردار فرهنگی مجزا کرد؟ هدف غایی در مطالعهٔ انسان، در واقع خود انسان است، نه مفکوره ها و مؤسسات و نه حتی اشیای مادی یکه انسان میسازد. مفکوره ها و مؤسسات واشیای مادی ساخته انسان به علتی مطالعه میشوند که واقعیت وماهیت انسان را نمودار میسازند.

هرسکوویتس معتقد است که تنها انسان حیوان اجتماعی نیست، بلکه در جهان بیولوژیکی جانداران دیگری نیز به صورت دسته جمعی با هم زنده‌گی میکنند. اما، به استثنای موارد محدودی که تشخیص آن هم مبهم است، انسان یگانه موجود با فرهنگ است. هرگاه این واقعیت درك گردد که انسان از لحاظ زنده‌گی اجتماعی با جانداران دیگر وجه اشتراك دارد، اما تنها انسان موجود با فرهنگ است، تفاوت فی مابین جامعه وفرهنگ به وضاحت آشکار میگردد. معهذا هم چنان که جامعه و فرهنگ را از هم متفاوت میدانیم، نباید ارتباط متقابل آنها رابایك دیگر نا دیده بگیریم. کروبر در این باره گوید: «فرهنگها مولودات جوامع انسانی هستند که تحت تأثیر فرهنگهای منتقل شده از جوامع کهنتر عمل میکنند.»(۲۰)

وی با استناد به سخنی که نقل کردیم چنین نتیجه میگیرد که جامعه و فرهنگ متمم یك دیگر و به سان دو صفحهٔ یك ورق کاغذ اند. هر فرهنگ مشخص به یك جامعه مشخص متعلق است.

---

(19) Herskovits, MelvilleJ., Man And His Works, Alferd A. Knopf, 1967, p. 316.

(20) Kroeber, Anthropology, P. 269.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۶- فرهنگ وفرد:

جامعه شناسان وبشر شناسان به اتفاق همنظرند که زنده گی انسان دسته جمعی و اجتماعیست. انسانها نه جدا از اعضای گروه خود زنده گی میکنند و نه از برای حل معضلات زنده گی به جستجوی راههای حل انفرادی میپردازند، بلکه باهم یک جا به سر میبرند و از برای زیستن شیوهٔ مشترک، یعنی فرهنگ مشترکی دارند که موجودیت وبقای دسته جمعی آنها را تنظیم وآنانرا از برای تطابق به ماحول ونظارت وتسلط بر نیروهای طبیعت آماده میسازد. هر چند جامعه از ارتباطهای افرادی تشکیل میشود که باهم یک جا به سر میبرند، ولی هستند کسانی که فردرا محصول جامعه و فرهنگش میدانند (۲۱). نوزادانسانی به هنگام تولد، چنانکه پیشترهم گفته شده است، جزانعکاسات خود بخود از قبیل گرفتن، مکیدن، چشم زدن وامثال آن، فاقد سلوک ارثی منظم و مکرر الوقوع میباشد. البته وی واجد استعدادآموزش احتیاجات وعکس العملهایی هست که به عضویت انسانیش وابسته گی دارد: گرسنه میشود وغذا میخواهد، تشنه میشود ونوشیدنی میخواهد و باالقوه آمادهٔ ابراز عواطفی از قبیل قهر، ترس، عشق ونفرت میباشد. اما مظاهر بیولوژیکی واستعدادهای فردی تنها با تجربه هایی انکشاف میکند که از محیط اجتماعی کسب میشود. کودک از کسانی که درآغاز به حیث نوزاد ازوی مراقبت میکنند، وسپس در بزرگسالی ازدیگران، اعتیادات، تلقیات، اعتیادات وارزشهای فرهنگش را کسب میکند ونحوهٔ تکافوی مایحتاج خودرا به شیوه یی که مورد قبول جامعه باشد وبه نهجی که با سوقفش در جامعه مناسبت بدارد فرا میگیرد. تمام این مظاهر روانی سرانجام به صورت ساختمانی تنظیم میشود که غالباً به نام شخصیت یاد میشود. ساختمان شخصیت ونیز بسیاری از اجزای تشکیل دهندهٔ آن، از قبیل اعتیادات، تلقیات، معتقدات وارزشها هر چند اساساً برتهدابهای فیزیولوجیکی بنا میباید، بیشتر از فرهنگ توسط روابط اجتماعی نشأت میکند.

۷- عناصر متشکلهٔ فرهنگ:

فرهنگ به حیث پدیده یی اجتماعی اجزای تشکیل دهنده یی دارد که به نام عناصر سازندهٔ فرهنگ یا مظاهر فرهنگی یاد میشوند. این مظاهر غالباً به سه دستهٔ بزرگ تقسیم میشوند:

اول - مؤسسات، یعنی قوانین یا معیارهایی که از سلوک انسانی نظارت میکند.

دوم - مفکوره ها، یعنی دانشها ومعتقدات گوناگون دینی، فلسفی، علمی، تاریخی، سوسیولوژیکی وامثال آن،

(21) Chinoy, Ely, Society, p. 49.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوم ـ تولیدات مادی یا مصنوعات که انسان میسازد ودرطول دورهٔ حیات اجتماعی از آنها کار میگیرد.

اینک عناصر سه‌گانهٔ فرهنگ بااندک تفصیل شرح میشود.

اول ـ مؤسسات: مؤسسات عبارت ازآن معیارهای مشترک و مکررالوقوع است که اوضاع مناسب و مطلوب کردار یا روابط شایسته وقانونی اجتماعی را نظارت میکند(۲۲). این گونه معاییر واصول تمام جنبه‌های حیات اجتماعی را احتوا میکند: دریک جامعه چه چیزها به‌چه‌گونه‌خورده میشود. جامه‌چه سان پوشیده میشود، دربرابر دیگران چه‌گونه واکنش ابرازمیگردد. ازکودکان وسالمندان چه‌سان مراقبت میشود. زنان درحضور مردان ومردان درحضورزنان چه گونه رفتار میکنند. آرایش به کدام شیوه صورت میگیرد. البته دریک جامعه همه گونه کردارو رفتار به قانون واصول ومعاییر پذیرفته شده مطابق نمیباشدو قوانین و اصول ورسوم و معاییر پنهانی یاآشکارا به گونه یی میشکنند، اما قسمت اعظم کردارورفتار افراد عموماً ممثل نوعی از معیار پذیرفته شده میباشد که‌آنرا ازدیگران میآموزد و با دیگران دران انبازاست.

تعریف مؤسسه، به‌سان تعریف فرهنگ، به‌گونه‌گون صورت‌آمده‌است. دانشمندان پیشین درتعریف مؤسسه نه تنها معاییر مکررالوقوع، بلکه‌دسته‌ها و سازمانهای اجتماعی را نیز شامل میکردند ومثلاً میگفتند که مؤسسه عبارت است از مفهوم(مفکوره‌ها، نظریات، معتقدات دلچسپیها) وسازمان. سازمان عبارت از چوکات یا وسیله یا صرف چندتن گماشته گانی هستند که باروابط مشخص وروش معینی از برای همکاری متقابل تنظیم شده باشد. سازمان از مفهوم مؤسسه حمایت میکندووسایل تعمیل آنرا به نفع افراد جامعه میسر میگرداند. دراین تعریف مؤسسه معیارهاو گروه هردو شاملند. اکثریت جامعه شناسان معتقدند که باید اصطلاح «مؤسسه» تنهادر مورد نمونه‌های کردار پذیرفته شده به کار برود وازبرای جنبهٔ سازمانی وافرادگروه اصطلاحات دیگری مستعمل گردد.

بعضی ازدانشمندان تنها معاییر خاص وقوانین را مؤسسه نگویندبلکه این اصطلاح را در مورد مجموع معاییر به هم مربوط، یعنی از برای چنان«نظام معیاری» به کار میبرند که بر محور کدام نوع فعالیت انسانی، یا کدام مشکل بزرگ اجتماعی ازقبیل ساختن سرپناه، تربیت کودک یا حفظ نظم و نسق بنا یافته باشد.

معیارهای اجتماعی ییکه مؤسسه نامیده میشوند به «اصول و لسی» و اخلاقیات منقسم

(22) Chinoy, Ely, Socie ty, P. 5.

(c) ketabton.com: The Digital Library

میگردد. اصول ولسی طرز اجرای امور میثاقی پیر اگویند که مطلوب و مناسب پنداشته میشوند، اما بر حتمیت رعایت آن اصرار نمیشود. افرادی که از این اصول سر پیچی نمایند، به نظر لاابالی یا صرف چنان انسانان غیر عادی دیده میشوند که امور پذیرفته جامعه را نمیپذیرند.

اصول اخلاقی :معیار هاوتاسیساتی راگویند که دارای شدت تاکید اخلاقی باشند. رعایت از این معیار ها به دقت تمام نظارت میشود ،سرپیچی از آنها به ممانعت اخلاقی گروه و مجازات تخلف کننده منجر میگردد. رعایت اصول اخلاقی ازبرای سعادت جامعه ضروری دانسته میشود.

رسوم و قوانین :جنبهٔ دیگر مؤسسه راتشکیل میدهد. رسوم عبارت از کردارهاییست که دریک جامعه از روزگاران کهن رایج باشد وعلی التدریج به حیث سلوک مناسب قبول شده باشد. رسوم نوع اجرای امور روزمره ،انجام مراسم دینی ، تفریحات ، بازیها ، طرز های جنگیدن و مجموع آداب معاشرت راکه رشته های روابط اجتماعی را استوار نگهمیدارد احتوامیکند. رسوم به صورت عنعنی پذیرفته شده میباشند وبه نیروی آرای جامعه نظارت وحفاظت میشوند.

اما قوانین اصولی است که از طرف قدرتهای سیاسی وضع و توسط دولت تطبیق میشود. ممکن است قوانین واجد یا فاقد جنبه های عنعنی باشند. قوانین مولود مشخص جوامع پیچیده ییست که نظامهای سیاسی پیشرفته داشته باشند. در جوامع بسیط که فاقد مؤسسات سیاسی مشخص باشند ، ومنابع قدرت سیاسی شان شناخته شده نباشد ،قانون هیچ وجودنمیدارد ،یا اگر وجود بدارد ،اشکال بسیاربسیطوابتدایی میدارد. کردار چنین جوامع بسیط توسط رسوم تنظیم میگردد، اصول جدید به صورت رسمی وضع نمیگردد، بلکه غالباً به تدریج به میان میاید وتطبیق آن به اشخاص معینی که در دستگاه شناخته شدهٔ حکومتی کار کنند سپرده نمیشود.

رسوم و قوانین در بعض موارد با اصول ولسی ومعاییر اخلاقی متداخل است. قسمتی از رسوم خصوصیت پذیرفته شدهٔ اصول اخلاقی را داشته میباشند و قسمتی کما بیش بشکل قرار داد های پذیرفته شده را میدارند. به همین گونه بعض قوانین بر اصول استوار اخلاقی مبتنی میباشند ،و بعض دیگر کدام پایهٔ اخلاقی نمیدارند وصرف براساس نظریات خاص پذیرفته شده، مورد تطبیق قرارداده میشوند.

بسیاری از مقررات اجرایی واداری درنوع دوم شامل میباشد.

مفاهیم رسوم و قوانین تمام اشکال معیار های اجتماعی را احتوا میکند. این معیار ها عبارت ازمؤسساتیست که هرچندبه ظاهر بارسوم وقوانین متداخل مینمایند،مگراصلا در هیچ یک ازدسته ها شامل نیستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درجملهٔ بعضی ازاصولی که سلوک انسانی رانظارت میکند معیار های سود وفیشن، مراسم دینی، رعایت اساسات وطن پرستی وبه جای آوردن مراسم حوادث مهم را نام میتوان برد. در همین اصول قوانین علمی نیزشامل است که نه خصوصیت عنعنی دارد ونه ازطرف قانونگزاران وضع شده است، بلکه صرف از جانب دانشمندان براساس تعقل وتجربه ساخته شده میباشند.

مؤسسات، بااشکال بسیار وگوناگون، وظیفه درستی کرداروتنظیم سلوک رابه عهده دارند. انسانها به جهتی واجد چنین معیارهای مکتسب و مشترک هستند که میخواهند کرداروشان یک سان یا کم ازکم شبیه یک دیگر باشد.

مفکوره ها : معتقدات وارزشها

عنصردوم سازندهٔ فرهنگ مفکوره هاست که سلسلهٔ وسیعی ازمظاهر اجتماعی را احتوامیکند. مقصوداز مفکوره ها همان سلسلهٔ معتقدات است که آدمیزادگان درباب اشیای ذیل میدارند: درباب خویش، دربارهٔ جهان اجتماعی وبیولوژیکی وفیزیکی زیستگاه خود، دربارهٔ ارتباطهای متقابل همهٔ این مظاهر باجامعه وطبیعت، دربارهٔ تمام اشیای دیگر وقدرتهایی که خود شان کشف یا قبول یاایجادمیکنند.

همچنین مفکورها برمجموعهٔ دانشها، اطلاعات ومعتقداتی دلالت میکند که محصول مشاهدات وتجربیات انسان باشد. مانند: فولکلور، داستانهای شفاهی، ضرب المثلها، عقاید دینی، سایتنس، فلسفه، امورعملی و آنچه دربدل اجرای کار یا عملی انتخاب میشود.

ارزشها: آدمیزادگان علاوه بر معتقدات، ارزشهایی را نزد مشترکان کسب میکنند که با آن زنده گی میکنند. درمجموعهٔ ارزشها تمام معیارها وارزشهایی نیز شامل است که اهداف انسانها را تعیین میکند ودرپرتو آنها مشی کرداروخود رامیشناسدوآنهارا اساس قضاوت دربارهٔ خویشتن ودیگران میداند، ازقبیل: پیروزی، خردمندی، عزت، جرات، وطنپرستی، وفاداری، ومؤثریت. این ارزشها اصول معین عمل نیستند، بلکه چنان تصورات عمومیی هستند که انسان آنها را جزء وجودخودمیداندو در برابر آنها احساسات شدیدنشان میدهدوهمچنین براساس آنها درموردمردم، اشیا، حوادث واوضاع نظر مشترک رد وقبول، وقضاوت خوب وبد، مطلوبیت وعدم مطلوبیت اظهار مینماید.

اصطلاح «ارزش» گاهی به جای اصل قضاوت مشترک، در مورد اشیا وحالاتی نیز به کار میرود که خوب، شایسته، مطلوب وگرانبها دانسته شوند، از قبیل پول، زیورات، پیروزی، قدرت، شهرت وغیره. ازین لحاظ ارزشها به قضاوتهای انسان ارتباط میگیرند، اماعین قضاوت نیستند. به علت همین تفاوت بین قضاوتهاوارزشهاست که حالت شعوری هرفرد درباب تاثیات، دلچسپیها، واکنشهای ذهنی، اشیا وروابط اشیا تفاوت میدارد. پس امکان دارد که ارزشها در نزد انسان اشیای مطلوب وگزینه

(c) ketabton.com: The Digital Library

معتقدات یا مؤسسات ونیز فرهنگ مادي (اشیای مادی) باشد. ممکن است نظری را که انسان دربارهٔ عقیده، یاآنسان، یا جامعه ابراز میکند به حدی نیرومند وشدید باشد که شکل ارزش را اتخاذ کند. گاهی آدمیزاده گان در مورد معتقدات دینی؛ یا کدام نظریهٔ علمی، یاایدیالوژی خاص چنان علاقه او اصرار به خرج میدهد که آنها را از اقتدار وثروت مادی برتر میداند. به همین گونه مؤسسات نیز درنظر انسان ارزش عظیم حاصل میکند، واشیای مادی یکه محصول ابتکارات خودانسان میباشد حیثیت منبع محبت یا نفرت، مطلوبیت یا عدم مطلوبیت، یا توقع وحسد را حاصل میکند.

این که انسان باید دربارهٔ ثروت خود، ودربارهٔ قوانین خودودربارهٔ رسوم، مفکوره ها، حتی دربارهٔ نفس خود و افراد دیگرهٔ قضاوت کند، ممکن است درگزینش آنها به حیث موارد اجتماعی سرباز زنند. هرگاه برعین این مظاهر از دیدگاه دیگري نظر افگنده شود مثلا به حیث وسایل تولید، یا به حیث قوانین نظارت برسلوک، یا به حیث معتقداتی که انسان را باطبیعت ویا جامعه آشنا میسازد، یابراین همه مظاهر به حیث اشیای با ارزش، درهمهٔ این موارد باید از نظر علمی کار گرفته شود و بر فرهنگهای جوامع گوناگون قضاوت بد به عمل نیاید، بلکه باید از این گونا گونی وتفاوتهای فرهنگي از برای وسعت نظر ودرک واقعیتهای اجتماعی به حیث مواد کار گرفته شود. باداشتن چنین نظر امکان درک و تحلیل بسیاری از مسایل پیچیده میسر میگردد.

سوم : فرهنگ مادی

تعریف و تحلیل جزء سوم تشکیل دهندهٔ فرهنگ، یعنی فرهنگ مادی، نسبت به دوجزء دیگر آسانتر مینماید، فرهنگ مادی چیز های مادی یرا احتوا میکند که انسانها اختراع و استعمال میکنند وعبارت از تمام چیزهایی است که از افزار واسباب انسانهای ابتدایی قبل التاریخی گرفته تا کمپیوتر هاي مغلق الکترونی روزگار معاصر میرسد.

تشخیص این چیزها، جدا از خصوصیات مادی آنها باعث ابهام میگردد. هرگاه این اشیاء در نظر گرفته شوند، توجه انسان به سوی فایده، ارزش ومهارت عملی یا نظری ساختن آنها جلب میشود با این هم افزار وماشینها تاآن وقت مفید فایده یی نیستند که دارنده گان آنها طرز استعمال و تطبیق آنها را ندانند. ممکن است از یک چیز وظایف گوناگون استحصال شود. به حیث مثال ممکن است حلقه یی را در انگشت ودر بنددست و در پای ودر گوش یا بینی یا لب بیندازند.

مطابق به موارد وطرز استعمال گوناگون یک چیز، در بارهٔ همان چیز قضاوتهاي گوناگون به عمل میآید. بنا براین از برای تشریح درست وثقهٔ اشیای فرهنگی، باید انسان به عوض درک موارد استعمال آنها، بر قضاوتهای مردم در بارهٔ آنها، ارزشی که مردم برای آنها قایل اند، و بر دانشها و مهارتها یی که به آنها ارتباط دارد وقوف کامل حاصل کند.

در بارهٔ تمام مظاهر فرهنگ وخصوصیتهای مفصل آن مطالب بسیار میتوان گفت. دراینجا به همین مقدار بسنده کردیم. در آینده موضوعات متعلق را دنبال خواهیم کرد. (انجام)

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور اسدالله حبیب

ادبیات معاصر دری

بررسی ها ـ نظریات و پیشنهادها

کار تحقیق در ادب معاصر دری از همان دشواری آغاز می یابد که در زمینه کاوش پدیده های ادبی سده های گذشته (۱۷، ۱۸، ۱۹) سنگ راه محقق می گردد. و آن نبودن دوره بندی پذیرفته شده علمی است که به راستی مانعیست جدی و بزرگ. در افغانستان شماری کتب تاریخ ادبیات (پښتو و دری) تألیف یافته است که در آنها به مشکل میتوان بازتاب روحیه مردم را در آئینه ادبیات پیدا کرد و سیر تکامل ادبیات را بروشنی دید. و در این خصوص نمیتوان بی اعتنا ماند، زیرا که ادبیات انسانشناسیست و از ادبیات افغانستان نیز سوای این نباید منتظر بود. زیاده بر آن ناهمگونی که در طرح و دوره بندی تاریخ های ادبیات هست بر سیمای هرگونه پژوهشی در زمینه ادبی که بر بنای یکی از آنها استوار باشد مهر شک میگذارد. از اینجاست که ارزش مساله دوره بندی تاریخ ادبیات افغانستان و در پهلوی آن تاریخ ادب دری و بعد طرح مساله در ادب معاصر دری با اهمیت خاص جلب توجه مینماید. بنابران ضروری پنداشته می شود تا این تحقیق را با بحثی در باره دوره بندی تاریخ ادب دری آغاز نمایم.

مسألهٔ دوره بندی تاریخ ادبیات دری :

در سال ۱۹۶۰ مساله دوره بندی تاریخ ادبیات دری را پروفیسور براگنسکی نماینده شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین المللی خاورشناسان مطرح بحث قرار داد. (۱)

۱ـ ای. اس. براگینسکی، در باره مساله دوره بندی تاریخ ادبیات دری، از مقالهٔ های هیات نمایندگان اتحاد شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین المللی خاورشناسان، مسکو سال (۱۹۶۰).

(c) ketabton.com: The Digital Library

دانشمند موصوف در سرآغاز سخنرانی خود روش های مروج دوره بندی تاریخ ادبیات دری را برمبنای آثار محققان شرق و غرب چنین خلاصه نمود: نخست براساس مناطق؛ چون امین رازی در هفت اقلیم و لطف علی بیک آذر در آتشکده. و دیگر، براساس خانواده های فرمانروا که بیشتر معمول است و در کتب معروف تاریخ ادبیات (همایی، شفق، صفا) و در تاریخ ادبیات فارسی پروفیسور ادوارد براون و تاریخ ایران و ادبیات تصوفی کریمسکی دیده میشود. وگاهی با تصنیف بر مبنای حوزه های جغرافیایی می آمیزد، مثلا در سخن و سخنوران بدیع الزمان فروزانفر. سدیگر تقسیم شعرا به متقدمین، متوسطین و متأخرین، چنانکه در شعرالعجم شبلی نعمانی مراعات شده است.

چارم، دوره بندی بهتر که بر سبک ها اتکا دارد و در سبک شناسی ملک الشعراء بهار دیده می شود. پنجم ذکر شعراء از روی حروف اول نام یا تخلص که در مجمع الفصحاء رضا قلی هدایت در نظر بوده است. ششم دوره بندی از روی انواع یا ژانرهای مهم که اته در اثر معروفش Grundrib der iranischen philologie, II و عده یی از مولفان غربی بکار برده اند و انواع آمیخته آن در آثار خاورشناسان ایتالوی، آلمانی و روسی و غیره.

براگنسکی پیشنهاد کرد که در برابر شناخت مروج ادبیات در حلقه های شرقشناسان، یعنی شناخت ادبیات چون مجموعه ساده شعراء و نویسندگان مفهوم جریان ادبی را باید نهاد و با تحلیل ادبیات در ترکیب ساختمانیش یا تاریخ مردمان را باید دریافت و تنها با دوره بندی علمی می توان درک ماهیت جریان ادبی و شناخت و ارزیابی درست آثار هر یک شاعر و نویسنده را میسر ساخت.

بنابرآن دانشمند موصوف برای تاریخ ادبیات دری چنین دوره بندی را بارمزا نکشاف ادبیات سازگار میداند:

۱- ادبیات قدیم که می توان اوستا و نوشته های سغدی، پهلوی و پارتی را از آنجمله شمرد. برای شناخت این دوره مهم است روابط فرهنگی آریانا و آسیای میانه را با هندوچین در نظر بگیریم

۲- ادبیات سده های میانه (از قرن ۹ تا ۱۹)، که به این بخش ها تقسیم می شود:

- دوره اول سده های میانه (از قرن ۹ تا قرن ۱۵)
- دوره دوم سده های میانه (از قرن ۱۶ تا قرن ۱۹)

و چون از قرن ۱۶ سمت و شداد بی کشورهای شامل این حوزه از هم جدا می شود بنا بران در تاریخ ادبیات تاجکستان سده های ۱۵، ۱۶، و ۱۷ را دوره انکشاف مسایل شهری که ایدیالوژی پیشه وران را منعکس می سازد و تقویهٔ «سبک هندی» میداند.

از قرن ۱۸ تا ۱۹ (بشمول قرن ۱۹) را بنابر توجه بیشتر شعراء به بیدل دوره «بیدلیزم» نام میگذارد و در داخل «بیدلیزم» برمبارزه دو روند مترقی و محافظه کارانه انگشت میگذارد.

برای تثبیت چنین شناختی از ادبیات و چنین دوره بندی، از آن پس مقاله هایی در زمینه های

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوره بندی ادبیات شرق (۱) رنسانس شرق (۲) به‌نشر سپرد تا این برداشت واین طرح رابه‌وسعت همه ادبیات شرق در حلقهٔ بحث خاورشناسان بگذارد. مقاله های پروفیسوربر اگنسکی ازپوشتیبانی محققان صاحب نظر دیگری برخوردار بود ومساله رنسانس شرق در شماری از مقاله های دیگر مورد تحلیل قرار گرفت (۳) تاسر انجام براساس بحث هاو نظریات مخالف وموافق در کتاب دوجلدی« تاریخ ادبیات شرق در سدههای میانه » مولفان اینگونه دوره بندی را اساس کارخود قرار دادند :

۱ـدوره آغاز ادبیات سدههای میانه (از قرن ۳ تا ۷)

۲ـادبیات دوره پیش از رنسانس (از قرن ۸ تا قرن ۹)

۳ـادبیات دوره رنسانس (ازقرن ۱۰ تا قرن ۱۵)

۴ـادبیات دوره اخیر سدههای میانه (ازقرن ۱۶ تا اواسط قرن ۱۷) (۴)

تا اینجا تلاش هائی راکه در خصوص دوره بندی علمی تاریخ ادبیات مشترک مردمان افغانستان، ایران وتاجکستان در سطح جهانی شده است بررسی کردیم .

برمیگردیم به ادبیات افغانستان درقرن ۱۷ و مخصوصاً نیمه قرن ۱۸ که با تشکیل دولت مستقل افغانستان به همت احمدشاه‌بابا (۱۷۴۷ تا ۱۷۷۳) ادبیات راه خودرامیگیردو شکل‌ملی را اختیار می کند و باید باخصوصیات تکامل درونی واثر گذاری‌واثر پذیری آن در برابر ادبیات و حوادث سیاسی کشور های همسایه و دنیا مطالعه شود .

۱ـ ای. س . براگنسکی درباره‌حدوددوره‌بندی‌درادبیات‌شرق(تیزس‌ها)در مجموعه مقالات مسایل دوره بندی تاریخ ادبیات خلق های شرق ,مسکو ۱۹۶۷ و مقاله دیگر از همان محقق محترم زیر عنوان یك بار دیگردرباره مساله دوره بندی تاریخ ادبیات فارسی و تاجیکی‌ومقاله دیگرش که‌با اشتراك پروفیسور بالدیروف نوشته شده‌وزیر عنوان نظری درباره دوره بندی‌ادبیات کلاسیك فارسی و تاجکی در همان مجموعه به چاپ‌رسیده است .

۲ـ ای. س . بر اگنسکی در باره تاریخ رنسانس‌ومقاله آیارنسانس درشرق‌ممکن‌است. در مجموعه مقالات مسایل نظری ادبیات شرق، مسکو ۱۹۶۹ .

۳ ـ رجوع شود به مقاله چهارتن خاور شناس معروف شوروی: بارو لینه ,پایفسکویه‌وپوز دنیو «درباره بعضی مسایل مشترك رنسانس‌درادبیات‌شرق»ومقاله مولوف درباره‌بعضی تمایلات رنسانس درادبیات ترك» در همان کتاب .

۴ـ ادبیات شرق در سدههای میانه , مجلد دوم, پوهنتون مسکو ۱۹۷۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوره بندی ادب دری سده های ۱۷، ۱۸ و ۱۹ و طرح مسأله در ادب معاصر

پیش از ابراز نظر درین زمینه دوره بندی تاریخ ادبیات دری را (از قرن ۱۶ تا ۲۰) در آثار محققان افغانستان و کشورهای خارج مطالعه و ارزیابی میکنیم.

در افغانستان نخستین تاریخ ادبیات را گروه دانشمندان: احمدعلی کهزاد، علی احمد نعیمی علی محمد زهما، میرغلام محمد غبار و محمد ابراهیم صفا نوشتند (۱)

در کتاب مذکور تاریخ ادبیات افغانستان به پنج دوره تقسیم می‌شود:

دوره اول- از قدیمترین زمانه تا ظهور دین مقدس اسلام.

دوره دوم- از ظهور دین مقدس اسلام تا تهاجم تاتار.

دوره سوم- از حمله چنگیز تا سقوط سلسله تیموری افغانستان.

دوره چهارم و پنجم- که در این بخش مخصوصا مورد نظر ماست، نخستین از سقوط بدیع الزمان میرزا تا ظهور محمدزائی ها و دومین از ظهور محمدزائی ها تا سالهای مقارن تألیف کتاب محدود میشود. در این دوره بندی اگرچه ظاهراً سنت توجه به خاندانهای حکمروا (غزنویان، سلجوقیان و غیره) شکسته است اما در جزئیات از آن باپیگری اطاعت می‌شود. و زیاده بر آن رسم دسته بندی شعراء به حوزه های جغرافیایی نیز بکار رفته است مثلا دوره چهارم چنین تصنیف میشود: مقدمه، فصل اول- شعراء و فضلا در قرن دهم، در بلخ و بدخشان، در هرات، شعرای کابل در قرن دهم، فصل دوم- شعرای قرن ۱۱ در هرات، در قندهار و در کابل، فصل سوم- قرن ۱۲ و ۱۳ بلخ و بدخشان، در هرات، در قندهار و در کابل، چنانکه دیده می‌شود روش دوره بندی بر اساس قرنها که در بعضی کتب تاریخ ادبیات بکار رفته است نیز در این اثر مورد توجه قرار گرفته است. قابل یادآوریست که هیچگونه تقسیم و تبویب دوره معاصر در کتاب «تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲» ضرور پنداشته نشده است تنها بصورت ضمنی اشاره میکنیم که در کتاب مذکور زیر عنوان ادبیات از مؤرخان، علما و دانشمندان وحتی خوشنویسان و نقاشان بحث می‌شود که از نظر ما پذیرفتنی نمیباشد.

«تاریخ ادبیات افغانستان» چون قسمتی از کتاب افغانستان در سال ۱۳۳۴ توسط انجمن اریانا دایرة المعارف به چاپ رسید. در آن بخش ادبیات افغانستان در ادوار قدیمه را احمد علی کهزاد و نخستین سخنسرایان فارسی را تا ابوالفرج سکزی دکتور احمد جاوید و از ابوالفرج به بعد را احمدحسین بهروز نوشته است. چون اساس دوره بندی آن، خانواده های فرمانروا است و در این خصوص تازگی

۱- کهزاد و دیگران، تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲ لیسه ها، کابل ۱۳۳۰.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ندارد .بحث بیشتر برآن ضروری نمیباشد.(۱)

درسال ۱۳۳۶ هجری شمسی محمدحیدر ژوبل استادتاریخ ادبیات فاکولته ادبیات کتابی به نام «تاریخ ادبیات افغانستان» تالیف نمود .(۲) چون روش دوره بندی ژوبل ویابا بیان دقیقتر بهره بندی کتاب نمایانگر برخوردی سالمتر با ادبیات است بررسی گستردهٔ آن ازنگاه هدف این تحقیق مفید خواهد بود .

کتاب ژوبل بدو بخش عمده تقسیم می‌شود : ۱-ادبیات افغانستان از قدیمترین دوره هاتاظهور اسلام، که بیشتر شامل مطالبی درباره زبانهاست.و ۲-تاریخ ادبیات افغانستان بعد از اسلام که چنین تقسیم شده است :

دورهٔ اول- از قدیمترین زمانها تا سال ۲۱ هجری .

دورهٔ دوم -از ۲۱ هجری به بعد .

دوره دوم تقسیم می‌شود به :

الف - دوره حکمروایی عرب از ۲۱ هجری تا ۲۵

ب - آغاز استقلال خراسان واحیای زبان دری

در بخش(ب) از دورهٔ طاهریان(۲۰۵-۲۵۹ هجری)وصفاریان سیستان (۲۴۵-۲۹۰ هجری) بحث می‌شود، یعنی همان دوره‌بندی معمول که خانوادههای فرمانروا اساس آن است مراعات شده است.

فصل سوم -شالوده مثنوی سرایی وقصیده وتکامل شاهنامه نگاری که شامل این مباحث می‌شود:

الف - دوره سامانیان بلخی و ترقیات ادب دری(۲۶۱-۳۸۹)

ب - نخستین دوره ارتقای زبان و ادب دری (عصر رودکی)

ج - حماسه سرایی یا شعر رزمی و تکامل آن(دقیقی و فردوسی)

فصل چهارم - جنبش قصیده سرایی و تکامل آن (دوره عنصری وفرخی) که این فصل نیز به دو حصه تقسیم می شود بدینصورت:

الف - دوره غزنویان و اوج قصیده سرایی(۳۸۹- ۵۸۳ ه)

ب-دورهٔ سلجوقیان ،خوارزمشاهان، غوریان هرات و بامیان (۴۳۲- ۶۲۸ ه).

ج -داستانسرایان عشقی و رباعی سرایی .

فصل پنجم - جنبش تصوف و تکامل مثنویهای عرفانی.این فصل شامل این اجزاست:

۱- افغانستان -انجمن آریانا دایرةالمعارف ، سال ۱۳۳۴

۲-م. ح . ژوبل، تاریخ ادبیات افغانستان ،سال ۱۳۳۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

الف ـ حدیقه سنایی تهداب شعر تصوفی .

ب ـ منطق الطیر عطار مبنای سمبولیزم .

ج ـ مثنوی مولوی شاهکار عرفانی .

د ـ تکامل نثر تصوفی.

هـ ادب اخلاقی دور مغول (۶۲۸ - ۷۷۱)

فصل ششم ـ رنسانس افغانستان یا دور جامی و بهزاد که چنین تقسیم می شود :

الف ـ رنسانس شرق، دور تیموریان هرات (۷۷۰ - ۸۰۷ هجری)

ب ـ جامی و دامنه داستانسرایان عشقی .

ج ـ جنبش تاریخنویسی و سیر خوند .

فصل هفتم ـ جنبش غزلسرائی و عصر بیدل که حاوی این عناوین فرعیست:

الف ـ ترقی غزل و سبک هند .

ب ـ بیدل و تاثیر سبک وی در ادبیات ما

پ ـ ادبیات در عصر درانی ها

به نکویی پیدا ست که ژوبل در نوشتن تاریخ ادبیات به جریان ها و انواع و پیدایی قالب های تازه ادبی و سیر و تکامل آنها نظر دارد تا خواننده را از آن طریق به سیر تکامل ادبیات آشنا سازد. البته این عقیده خود تاحدی سزاوار تایید است، مگر نقص کار ژوبل در آنست که مثلا گاه بحث از آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری، هیچ نوع یا جریان ادبی تازه نیافته ناگزیر بررسی خود را به قدرت گرفتن خانواده طاهری و صفاری سیستان بسته میکند. در فصل سوم که از اساسگذاری مثنوی سرایی و قصیده سرایی و تکامل شاهنامه نگاری سخن میگوید چون مشخصه ها تصویرهایی از رودکی، دقیقی و فردوسی می کشد اما دوباره بر می گردد به آغاز دوره غزنوی واز جنبش قصیده سرایی بحث میکند و باز سخت گرایانه دوره سلجوقیان، خوارزمشاهان، غوریان هرات و بامیان را عنوان قرار میدهد. وگاهیکه در فصل ششم از رنسانس صحبت میکند نابرابری فصل ها به خوبی روشن می شود، بدین توضیح که رنسانس با مفهوم وسیع آن در کنار حماسه که نوعی ادبیست و قصیده که قالب ادبیست و مثلا دوره سلجوقی که چندسال فرمانروایی خانواده ییست که تاثیر مشخص برسیر بالندگی ادبیات میتواند داشته باشد و می تواند نداشته باشد، گذاشته می شود. این تصویر کاملا فریبنده است که بانگرش ژرفتر از آنسوی بحث پدیده های گوناگون ادبی همان دوره بندی مروج یعنی دوره بندی بر اساس خانواده های حاکم را در کتاب ژوبل می توان تشخیص کرد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

گذشته ازهمه باز هم بصورت ضمنی باید یاد آور شد که بیان جنبش تاریخنویسی که درفصل ششم آمده در تاریخ ادبیات به‌عقیده‌ما مورد ی ند ارد .

فصل آخر کتاب (فصل هشتم) به ادبیات معاصر اختصاص یافته‌است که زیرعنوان «دورتجدد ادبی وجنبش نثر نویسی امروز » در دوبخش مطالعه می شود :

۱-از ۱۲۵۴-۱۲۹۷ (پیش از استقلال) .

۲- دور بعد از استقلال .

هرگاه مسأله دوره بندی را کنار بگذاریم «تاریخ ادبیات افغانستان» مولفه محمد حیدر ژوبل درمیان کتبی که در زمینه تاریخ ادبیات درافغانستان نگارش یافته است ازلحاظ دقت مباحث وعمق تحلیل وتحقیق نظیر ندارد .

در باره ادبیات معاصر افغانستان نخستین رساله رانیز ژوبل نوشت . « نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان » (۱) ازهمان مولف درواقع سخنرانی او در باره ادبیات دری از کهنترین زمانه ها تا قرن بیستم-فشرده یی از کتاب «تاریخ ادبیات» اوست که تبویب ودوره بندی رادران بر رسی کردیم با علاوه فصل آخرین ازهمان اثر . حالا مبحث ادبیات معاصر دری رادر رساله «نگاهی به ادبیات معا صر افغانستان» ارزیابی مینماییم .

چنانکه دیدیم در «تاریخ ادبیات » خود ژوبل آغاز دوره معاصر را سا ل ۱۲۵۴ میداند که معلوم نیست چرا مبدأ قرار گرفته است واما در رساله «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان » مبدا را حذف مینماید ومی نویسد : تا ۱۹۲۸ وبعد ازان . باوصف آنکه دررساله مذکور ژو بل آغاز ادبیات معاصر رانشر «سراج الاخبار » می نویسداما زیر تاثیر (تاریخ ادبیات خود) که آغازرا به حکومت رسیدن خانواده محمد زائی دانسته بود، از اصلاحات امیرشیرعلیخان بحث میراند وپیو ست بآن از حماسه‌سرایی زمان جنگ اول ودوم افغا نوا نگلیس حکا یت می کند . پس از ان به زعم ژوبل دوره بازگشت (به‌سبك) های قدیم میرسد (بخش چهارم)و سپس ا ز نثر نویسی و جنبش آزاد یخوا هی سخن می گوید (بخش پنجم) وبعد به دوره پس ازاستقلا ل میگراید .

باید یادآور شد که ژوبل در بررسی ادب معاصرا فغانستان ، روز نامه نگاری وحتی تد وین نظامنامه ها وقانوننامه ها رادر حلقه بحث می کشاند که قابل تامل است .

نکات مهمی که درمورد کار ژوبل درادب معاصرافغانستان قابل تردید به‌نظرمی آید ، البته بافروگذاشت جزئیات، یکی آغازادبیات دوره معاصر را با آغاز فرمانروایی خانواده محمد زائی یکی

۱-م ج .ژوبل، نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان ، کابل ۱۳۳۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

دانستن است ودیگری دوره یی رابنام بازگشت به سبک های قدیم مشخص ساختن . به عقیده مادر مورد اول، ژوبل (در تاریخ ادبیات خود) بدون مناسبت آغاز دوره یی ادبی رابا آغاز حکومت خانواده یی گره میزند که در رساله نگاهی به ادبیات معاصر تصحیح کرده است(۱) ودر مورد دوم در تاریخ ادبیات معاصر افغانستان هیچ دوره یکه با بازگشت به سبک های قدیم مشخص شود وجود ندارد بل که آنچه وجوددارد نبرد پیگیر کهنه گرایی وتقلید است باجنبش های نو.

نمایندگان کهنه گرایی (وبازگشت) در دوره یی زندگی می کنند که جنبش حماسه سرایی در ادبیات ،مبارزات آزادی خواهانه ،نمایندگان مردم را همراهی مینماید .بنا برآن پیکار این دوگونه طرز تفکر خصوصیت آن دوره است وجریانیکه روحیه مردم رامنعکس می سازد حماسه سرائیست که دوره مذکورباید با آن مشخص شود .

در سال ۱۳۳۰ رساله (سیرادب درافغانستان) بچاپ رسید(۲) مولف رساله مذکور، بناغلی محمدعثمان صدقی مانند ژوبل ادبیات معاصر افغانستان رابه دو دوره ـ پیش ازاستقلال وپس از حصول استقلال تقسیم میکند. در رساله سیرادب درافغانستان (شعراءوادبا) از روی آثارشان به سبک خراسان ، سبک آمیخته وسبک جدید تصنیف می شودودربخش دوم (ادبا و نویسندگان) به نویسندگان ادبی واجتماعی وسیاسی ،نویسندگان تاریخی ،علمی ،فلسفی واسلوب تازه دسته بندی می گردد .

نویسنده محترم رساله مذکور مقاله های سیاسی واجتماعی و کتب تاریخ و علم و فلسفه را از جمله آثار ادبی میداند وتاریخ ادبیات را چون مجموعه ساده شعرا ونویسندگان میپندارد که بهرطوری می توان تقسیم کرد که باهردونکته نمیتوان موافق بود .

در خارج کشور کوشش دوره بندی تاریخ ادب افغانستان و درآنجمله ادبیات معاصر توسط گراسیموا ـ گیرس ـ دانشمندان شوروی درسال ۱۹۶۳ در رساله «ادبیات افغانستان» به عمل آمده است .(۳) در رساله مذکور ادبیات معاصر افغانستان چنین دوره بندی می شود :

- نخستین گامهای ادبیات نو (آغاز قرن بیست)
- نخستین سالهای آزادی (۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹)
- مرحله استواری ادبیات نو (۱۹۲۹-۱۹۳۹)

۱- همانجا، ص ۱۰ - ۲- محمدعثمان صدقی ،سیرادب درافغانستان -اجمال تطور ادبی در عصر حاضر ،اول حمل ۱۳۳۰ شمسی.

۳- .گراسیموا ؛وگ .گیرس،ادبیات افغانستان ،مسکو ۱۹۶۳ (بزبان روسی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

- ادبیات روشنگری سالهای بعد از جنگ جهانی دوم
- ادبیات ملی ومیهن پرستانه سالهای پنجاه
- ادبیات روزگارما

در این تقسیم ادبیات پښتو ودری هردو در نظر بوده ،توجه بیشتر مولفان به ادبیات پشتو می باشد که از نگاه خصوصیات ادب معاصر دری ،هرگاه قرار باشد جداگانه مطالعه شود،حرفهایی در باره دوره بندی مذکور هست،با وصف آنکه تقسیم دورهٔ معاصر به دوره های ده ساله از نظر ما تا حدی قابل تائید است.

در رساله «تاریخ مختصر ادبیات ایران ،افغانستان وترکیه» که مجموعه درسهای سه دوره تعلیمی فاکولته شرقی لیننگراد است،ادبیات افغانستان به اساس قرنها دوره بندی شده است. رچکووانو یسنده آن فصل بحث خود را از قرن ۱۶ (شعر فیودالی سده های میانه) آغازمینماید واز بنایا بی دولت درانی،ادبیات افغانستان را به قرن های ۱۸، ۱۹ وادبیات تازه تر(قرن بیستم) تقسیم مینماید .در این رساله نیز به ادبیات دری کمتر التفات شده است.

دوره بندی از روی قرنها در تحقیقات دانشمندان اروپای غربی نیز سابقه داود .هوگ ژان دودیانوس فرانسوی در شماره ۳۱ مجله Orient در سال ۱۹۶۴ مقاله یی زیر عنوان «ادبیات افغانستان در قرنهای ۱۹ و ۲۰» به چاپ رساند (۱) طوریکه از عنوان مقاله بر می آید نویسنده ادبیات افغانستان را (ادبیات دری را) در این دو دوره کاملا فشرده مطالعه میکند .

جورج گراسمک امریکایی در کتاب افغانستان زیر عنوان «نگاهی به ادبیات افغانستان» ادبیات معاصر دری رانیز ارزیابی میکند اما به هیچگونه دوره بندی متوسل نمی شود.(۲)

در کتاب لویی دوپری امریکایی که به نام «افغانستان» در سال ۱۹۷۳ در پرنستون نیوجرسی چاپ شده،فصلی به زبانها وادبیات افغانستان تخصیص یافته است (۳) مولف در فصل مذکور از قدیمترین اثار ادبی آغاز سخن میکند وتا زمان معاصر میرسد واز شعراء ونویسندگان قرن بیست

۱- هوگ ژان دودیانوس،ادبیات افغانستان در قرنهای ۱۹ و ۲۰ به ترجمه دری آقای شاه علی اکبر در مجله ادب شماره های سوم وچهارم سال ۱۳۵۳.

(2) Grassmuck, George, et al (eds). Afghanistan. Some New Approaches. Ann Arbor: The University Press, 1969

(3) Louis Dupree, Afghanistan, Prinston University Press, Prinston, New Jersey, 1973.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فقط با ذکر نام اکتفا میورزد. بحث دو پری درین زمینه انقدر فشرده وسطحیست که اشتباهاتی مانند ذکر میرزا عبد القادر بیدل (متولد در ۱۶۴۴ ومتوفی در ۲۱-۱۷۲۰) در شعرای قرن بیستم افغانستان در آن رخ داده است (۱)

در کار دو پری با تعمق زیاد میتوان استخوان بندی دورهای غزنوی، سلجوقی ومغول را تشخیص داد ودورهای بعدی مرز قرنها (۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰) درزمینه گفتار او اشکار میشود.

در کتاب «تاریخ زبان وادبیات ایران درخارج از ایران» نوشته پروفیسور عباس مهرین شوشتری که در سال ۱۳۵۲ شمسی (۱۹۷۴م) در ایران به چاپ رسیده است (۲) ادبا وشعرای افغانستان به دونوع تقسیم می شود: متقدمین ومتأخرین. بحث شعرای متاخر که بااستفاده از جلد سوم «آریانا دایرة المعارف» نوشته شده از تیمور شاه درانی آغاز می شود وتعدادی از شعرای معاصر افغانستان را بروش تذکره نگاری قدیم معرفی مینماید. پروفیسر شوشتری زحمت بیشتر را بخود رواند اشته وباچند سطر زندگینامه وچند بیت شعر از هر شاعر اکتفا کرده است. واشتباهات چون شاه اشرف راخواهرزاده محمود هوتك پنداشتن (ص ۲۳۵) وزندگینامه محمود طرزی رابه پدرش غلام محمد طرزی وشرح حال پدر رابه پسر بستن ودر پهلوی آن ازشیراحمد ملك الشعرای دربار امیرحبیب الله وقتیل یکباره به عبدالرحمن پژواك گذشتن و میر محمد علی آزاد، محمد انور بسمل، عبدالغفور ندیم، سردار محمدعزیز عزیز وعبدالعلی مستغنی شاعر نامدار دوره رو شفگری افغانستان و قاری عبدالله ملك الشعراء و استاد بیتاب ملك الشعراوده هاتن دیگر را ازقلم انداختن و ازشعرای روزگار ماتنها از استاد خلیل الله خلیلی و محمود فارانی نام بردن همه دلیل آن است که این بخش کتاب باشتاب زیاد نوشته شده است.

بررسی آثار در باره تاریخ ادبیات افغانستان بیانگر آن است که ادبیات دری پس از قرن ۱۶ طورلازم وکافی مطالعه نشده است وتا هنوز تصویری مشخص ازراه حرکت آن در پهنه تاریخ درهیچ اثری چه درخارج وچه داخل کشور دیده نمی شود. بنابرآن کار بالای دوره بندی ادبیات دری دراین سه قرن وبعدازآن مطالعه وشناخت هردوره بذات خود ارزش واهمیت زیادی دارد. وبرای کسیکه درادب معاصر دری تحقیق مینماید نیز شناخت وضع ادبیات دراین برش تاریخ شرط نخستین وحتمیست.

دوره بندی تاریخ ادب دری ازقرن ۱۶ به بعد باید بربنای چنان رویداد های سیاسی واجتماعی

۱- همان اثر ص ۹۲.

۲- عباس مهرین شوشتری تاریخ، زبان وادبیات ایران درخارج ازایران، سال ۱۳۵۲، چاپخانه فاروس ایران

(c) ketabton.com: The Digital Library

صورت گیرد که براستی چرخشی درروند تکامل ادبیات آورده باشد ودرطرح چنان دوره‌بندی چنانکه پیش از این گفته‌ایم باید تاریخ ادبیات چون درنظر گرفته شود وتاثیر ادبیات براجتماع واثرات اجتماعی برادبیات ازنظر نیفتدوپیوند ادبیات‌مای باادبیات کشورهای همسایه وجهان فراموش نشود. عقیده نگارنده چنان نیست که سیاست واقتصاددر هرگام جهت ادبیات را تعیین مینماید اما تحولات مهم در تاریخ ادبیات خواه بخواه انگیزه‌سیاسی واقتصادی دارد.

دوره بندیکه میتوان پیشنهاد کرد

۱- قرن ۱۷ تا نیمه قرن ۱۸ — ادامه سبک‌هندی که بابیان گسترده ترابن دوره بنابر شرایط خاص سیاسی واقتصادی بارواج‌تصوف‌و شعر صوفیانه مشخص شده می تواند.

۲- از نیمه قرن ۱۸ (تشکیل دولت درانی) تا نیمه قرن ۱۹ (قیام ملی سال ۱۸۴۱ علیه متجاوز زین بر تانوی) دوره بیدل گراییست که درزمینه رواج سبک‌هندی وتصوف به اندیشه های عرفانی بیدل توجه بیشتر شده است ودرحلقه های ادبی اشعاربیدل شرح وتحلیل می‌شده. شعرا به پیروی ازغزلها ی عرفانی اوغزل می گفته اند.

۳— ازنیمه قرن ۱۹ تاآغاز قرن بیست دوره حماسه سرایی واشعارزرمیست.

درین دوره جنبش حماسه سرا یی وآزاد یخواهی درادبیات طوری تااوایل قرن بیستم ادامه مییابد که کهنه گرایی به شکل تقلید ازقدماودرمرکزآن توجه به بید ل درفضای دربارهایادر میان شعرای‌نماینده قشرهای‌بالایی‌جامعه همراه‌ودرپیکاربا‌آن‌تادوره های‌بعدمیماند وپایداری‌میکند.

۴— ادبیات قرن بیستم (دوره روشنگری) ازآغاز قرن بیستم با نشر سراج الاخبار درسال ۱۹۱۱ آغاز می شود.

ادبیات دوره روشنگری وادبیات قرن بیستم رادرمجموع بنابررویداد های داخلی وحوادث جهانی واصل هاییکه معضله های‌خاصی‌رادرزمانهای مختلف‌دردستور روز قرارداده است وبا انعکاس یافتن آن معضله‌ها در آثار ادبی جهت بالندگی ادبیات را مشخص کرده است به دوره های‌ده ساله‌می توان‌تقسیم کرد.

طرح دوره بندی پیشنهاد شده شاید پرسش های زیادی را درذهن بیدار کند برای اینکه این طرح از کنگی‌نجات یافته باشد لازم می افتد تاوضع ادبی افغانستان در هریکی ازدوره های مذکور بیشتر تحلیل شود وجوانب مساله روشنتر گردد.

تا قرن ۱۷ ادبیات دری سرزفراختری داردو دردور های مختلف تاریخ میزان آمیزش عناصر فرهنگی آن گونا گونست و تنها پس ازسده هفده میتوانیم آنرا با ابعاد مختلفش درقالب مشخصات ملی تصور کنیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادبیات دری در قرن ۱۷ و نیمه قرن ۱۸ دوره ادامه «سبک» هندی

درقرن هفده خاکهای افغانستان پیوسته زیرتاخت وتاز حکومت گورکانیان هند وصفویه ایران قرارداشت. دست یازیهای قدرتهای همسایه ،قبایل مختلف را درمرز کشورمابرای بنا گذاری دولت مرکزی وآزاد برانگیخت. قیام میرویس هوتك دربرابر بیداد گرگین در سال ۱۷۰۹ نخستین تلاش برای تشکیل دولت مستقل افغانستان بود. پس ازمرگ این بزرگمرد تاریخ درسال ۱۷۱۶ پیشوایی جنبش بدست عبدالعزیز برادرش افتاد که اوهم توسط محمودبرادر زاده اش کشته شدو محمود را اشرف به خونخواهی پدر به قتل رساند. تمام دوره فرمانروایی خانواده غلزایی تااشرف آخرین شاه ازاین خانواده که در جنگ بانادر افشار کشته شددرزدو خورد برای گسترش قلمرو سپری شد .

تنها درنیمه سده هژده یعنی درسال ۱۷۴۷ دولت مستقل درانی به پایمردی ـ احمد شاه ابدالی بنا یافت.

شاعر قرن ۱۷و۱۸ خاکهای افغانستان در زمینه پیوند های قبیلوی میرویید که هنوزویرانه های نظام بردگی دران باقی بود. جنگ ها اقتصاد کشتمندی ابتدائی را برهم میزد و شهرهای بزرگ چون هرات، قندهارو کابل با هر هجوم ولشکر کشی تاراج می شد. بار جنگ هابدوش کشاورزان سنگینی توا نفرسا داشت و خرج اصلی لشکر کشی ها رانیز آنها می پرداختند.

درمدرسه هاحلقه درس تنگ ودرخانقاه ها مجال ذکراندک بود. فشارجنگ هاوفقر باعث آن می گردید که زیر سایه تصوف که نیروی اجتماعی بود مردم به تصوف روی آورند وبنا بران بیشترشاعران این دوره اهل سلوک ودرویش اند صاحب آثاری درتصوف اسلامی مانند مولانا شاه محمد ابوالمجد متخلص به شاه که درسال ۱۶۶۱ وفات یافته است. وی درزمان شاه جهان درکشمیر زندگی میکردو شاه جهان وداراشکوه ارادتمندش بودند. صاحب چند مثنویست وتفسیری ازاومانده که درهند به «تفسیرارگ شاهی» معروف است ودیوانش پنجاه هزاربیت دارد (۱). و خلیفه ابراهیم فرخاری متوفی درسال ۱۷۴۷ که شش هزار بیت مثنوی داشته است و شرحی برنکات شاه نعمت الله ولی نوشته است (۲) وسعدالدین احمد انصاری مشهور به حاجی صاحب پایمنار که درده یحیای کابل زاده شد وهمانجازندگی میکردوازآثار مشهورش شورعشق

۱ـ رضاقلی هدایت، ریاض العارفین ص ۱۵۲ ،

۲ ـ عبدالحکیم رستاقی، چراغ انجمن، ص ۸۵ . ورضا قلی هدایت همان اثر ص ۶۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

شورش‌عشق، جوش عشق، رموزعشق وساز عشق،نیرنگ‌عشق،فرهنگ عشق،آهنگ‌عشق،یمین الا یمان، کشف‌المحققیق را میتوان نام برد. سعدالدین احمد انصاری سفری به حج کرد ودر سال ۱۷۵۷ به وطن بازگشت وبارشاد طریقه غوثیه پرداخت (۱)

آشفتگی اوضاع عمومی کشور ما دلیل آن شد که شماری‌از شعرا برای کسب دانش تن‌به غربت دادندمانندمیرغیاث‌الدین غیاثی که‌درحصارك جرم‌بدخشان تولدیافت ،برای‌فراگرفتن دانش‌به هندسفر کردو درعهدمحمد شاه‌گورکانی درهندمیزیست‌ودرسرهندمریدشاه‌غلام‌محمدمعصرم معروف‌به‌معصوم ثانی‌گردیدوپس‌از زمانی‌دو باره‌به وطن آمده‌ودرسال۶۸-۱۷۶۷در فیض‌آبادوفات یافت(۲)تعدادي دیگربه دربارهاي هند وایران وآسیاي‌میانه روي‌آوردند مانندملا نظمی‌بدخشی که‌درماوراءالنهرملك‌الشعراي‌در بارنذرمحمدخان(۱۶۴۷-۱۶۴۰) گردیدوحکیم‌لایق بلخی، ملا یگانه بلخی وملامفید بلخي‌به‌دربارامام‌قلیخان(۱۶۴۰-۱۶۰۸)میبوده اند(۴)(ومیرچوچك‌علمی‌از سرپل‌بلخ. قرارنگارش‌محمود کتا بدارد ربحر الاسرار،ملك‌الشعراي‌دربارعبد المومن‌خان شیبانی‌بود (۱۵۹۹-۱۵۹۸) ودراوایل جلوس‌امام قلیخان‌وفات یافت. ملامیرك بلخی چهل سال در اصفهان زیست‌وشاه عباس‌ماضی توجه‌زیادی بحالش‌داشت(۳) وهمان‌پادشاه درسال ۱۶۲۱ که بهرات‌آمد شعرفصیحی هروي‌راپسندیدواورا‌باخودبه‌مازندران بردو شماري‌از شعراي قرن ۱۷ مانند: میرمحمد هاشم بدخشی ،مولاناوفایی هراتی، مولانابهزاد کابلی،وجهی هروي،مولانا وامق‌بلخی به دربار عبدالرحیم خان‌خانان (متوفی‌درسال۱۶۲۹)در هندمیز یستند .(۵)

فراقی کابلی که‌درریاض الشعراءور دایف‌الاشعارفخری‌هروی ذکرش‌رفته‌است.به طبابت‌نیز دست‌داشت وبه‌قول ریاض الشعرا درخدمت رستم‌میرزابن بهرام‌میر زابن‌شاه‌اسماعیل که ازایران برامده‌در هنداقامت گزین شده‌بود؛بسرمیبرد . (۶)

درچنان‌اوضاع واحوال سخنورانیکه‌در کشورها یداري کردند نیزبیشتر شان‌صوفی واهل سلوك‌بودند ودرشعر (سبك‌هندي)رابرا ي‌بیان‌احساسات‌سرکوفته خود سازگار می‌یافتند .

۱- محمدحیدر ژوبل،تاریخ ادبیات‌افغانستان ص۱۳۸

۲-خسته، یادي‌ازرفتگان۱۳۴۴ص۸۸ تا ۹۰ .

۳-تذکره نصرآبادي صفحه . ۴۴- ۴۴۱

۴-همانجاص ۱۶۵ تا۱۶۶

۵-رجوع‌شود به‌تذکره نصرآبادي.

۶-افغانستان- آریانادائرة‌المعارف،سال ۱۳۳۴ص ۲۷۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

میر زاصالح شهادت که درسنگ چارك تولد یافت تمام زندگیش را درشیر غان بسر بردود رسال ۱۷۳۷ درهمانجاوفات یافت وبه خاك سپرده شد. ومیرزامحمدارشد که درسال ۱۶۱۶ در پرناباد هرات تولد یافت(۱) پیروسبك هندبود. وسوای این هاازحافظ مزاری که مجاورارآمگاه خواجه عبدالله انصاری بود، خواجه حسن قندهاری، میرحمدی سیستانی که شاعری مجذوب بودوسروپا برهنه می گشت ومولانا سلامی که د رهرات ابریشم کاری میکردو آشفته کابلی که د رسال ۱۷۵۸ به مرض جنون درگذشت. میتوان نام برد.

۱ — مجله کابل سال ۴ شماره اول

خطاب به شعر

شعر راگفت یکی شاعر روشن رایی — سر دصاحبدل پرمغز ملك سیمایی
ا ز نگاه تـو ند یدم نگهی نا فذتر — نچشیدم زتوخوش ذایقه ترصهبایی
منکه ازفیض توصد قصر مردف دارم — بی پر وبال ز یم هرنفسی هرجایی
هردمم بالب میگون کسی را زونیاز — هرشبم باسرزلفی ست سرو سود ایی
تو خودت دلبر شیرین دهن طنازی — نبو دچشم سخنگوی ترا همتایی
الـف قـامتت از عـا لم با لا آمد — دعوی سرو چمن را نبود معنایی
د رهمان نغمهٔ قدسی که فراورد توبود — خا کیان یافته جان بخشی دلا رایی
از نگاهت کنداسرار محبت لمعان — جای دارد که مریدتو شوددانایی

عبدالهادی داوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهندوی شاه علی اکبر

نظری بر متون امثال لافونتن

ومقایسه آنها با متون شرقی وغربی

-۲-

حکایهٔ هجدهم

مثل : سوادگر ، مرد شریف ، شبان وشاهزاده

این داستان در کلیله ودمنه عربی (باب ابن ملك واصحابه)(۱) ودر کلیله ودمنه ابوالمعالی (باب شاهزاده و یاران او)«۲» درانوارسهیلی (باب چهاردهم درحکومت قضاوقدر)(۳) و در نگارش دانش (باب شانزدهم درالتفات نکردن برگردش زمانه) (۴) آمده است .

باتفاوتهای آتی : درعربی داستان چنین شروع میشود : « ... زعموا ان اربعة نفر اصطحبوا فی طریق واحد... » : ودرابوالمعالی ترجمه همین عبارت است . وعبارت انوارسهیلی چنین است : « آورده اند که در بعضی از بلاد روم ... » وعیار دانش چنین آغاز می شود : « در یونان پادشاهی و پسر ... »

چون درانوارسهیلی کلمه روم بکار رفته ازآن رولافونتن نیز تلمیحاً نام بیلیزر را بکار برده است .

واین جمله لافونتن : « کارکنیم وزحمت بکشیم ... » از ترجمه این آیه کریمه آمده : « والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا » (سوره عنکبوت ۲۹ ، آیه ۶۹ .) که پ ، پوسین آن را به لاتین ترجمه کرده بود ه است . و معلوم است که لافونتن به سخنان وعمل آن سه نفر دیگر توجه وعلاقه ابراز ننموده ازآن جهت آن را نیاورده است . وفقط کارد هقان بچه را آورده اگر در ترجمه لافونتن «شبان» ذکر شده ودر عربی «این اکار» آمده است ودرترجمه دری بر زیگر بچه ودرنگارد انش دهقان زاده وانوار همچنین است .

نتیجه داستان آنست که پسر پادشاه مقدراً به شاهی گزیده شد واین کار را ازتقدیر میدانند .

وآن پسر خود را در کلیله ودمنه عربی : « ابن ملك نوبران » (۵) میخواند . که این نام در دیگر

---

۱ - کلیله ودمنه ابن مقفع ص ۳۵۱-۳۵۹ . (۲) ابوالمعالی (مینوی) ص ۴۰۹ — ۴۱۵ .

(۳) واعظ کاشفی ، ص ۵۶۰—۵۷۹ . (۴) نگارد انش ، ابوالفضل ، ص ۱۶۸-۱۷۵ . (۵)- ص ۳۵۵ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

نسخه ها یعنی ترجمه های دری نیامده است.

چون امر یکا درآن عصر جدیداً بر ارو پائیان مکشوف گردیده بود بنابرآن لافونتن چندین بار از سفر امر یکا سخن بمیان می آورد .

اما در انوارسهیلی میگو ید: آن چهار دوست وهمراه بعدازطی طر یق به شهر (نسطور) رسیدند. در ین داستان هرچهار رفیق هر یك برای اثبات عقیده خو یش داستان میگو ید وسخن خود را بر کرسی نشاندن میخواهد وبالاخر آنکه بیشتر بر(توکل وتقدیر) پابند است از همه بیشتر به کامیابی و پیروزی نایل می آید .

نکته جالب سوار کردن شخص فرماندار است در روز بر گز یده شدنش بر پیل سپید وگر د ا نیدن ا و بگردشهر واین ممکن است از رسوم بسیارباستانی یکی ازنواحی هند منبع گرفته باشد .

چون کا روماجرای سه شخص دیگرغیراز دهقان بچه بنظر لافونتن وهمی بو ده است، از ترجمه وآوردن آن بقالب شعر خود داری کرده است ودرآخرشعر خودچنین میگو ید :

«دست انسان بهتر ین و مطمئن تر ین وعاجل تر ین مددگار انسان است .» واین جمله ترجمه این جمله عر بی است : «قال الأ کار لوس فی الدنیا افضل من الا جتهاد فی العمل ».

حکا یهٔ نو زدهم
مثل : انسان ومار

این حکایه درانوارسهیلی (باب سوم ، درفواید موافقت دوستان) ز یرنام « شترسوار ومار» (۱) ودرنگاردانش نیز بهمین نام آمده است (۲) . مگردراصل داستان چنین است که نخست مارزاری میکند تا اورا ازسوختن نجات د هد ،چون نجات می یابد ومردسوار اورا از اذیت منع ونصیحت میکند مگر مار بجان خودش می چسپد وآنگاه کار بقاضی می کشد .اما دراشعار لافو نتن درمقدمه این موضوع اند کی مبهم ودرهم وبرهم آمده است وآنچه رادراخیر بایدمی آورد مقد متر آ و ر د ه است . واز این رو خواننده ئیکه بااصل داستان آشنا نباشد مو ضوع از نزدش می آمیزد . ودر واقع خلاف آنچه در انوار سهیلی آمد ه، دا ستان را منظوم ساخته است ز یرادرمرحله دوم یعنی بعداز نجات ، مار بر انسان، غاو رمیشو د و آ نگاه کار به داوری می کشد . و بالاخره بعدازملامت کردن وقضاوت گاو ودرخت برضدانسان، روباه بسرو قت انسان میر سد واو رااز زخم دندان مارنجات می دهد .

این داستان در نگاردانش نیز هست ولی مختصر تر ازانوار سهیلی .مگر در کلیله ودمنه عر بی وابوالمعالی نیامده است.

---

۱ — انوارسهیلی، ص ۲۳۴-۲۳۸ .

۲- نگار دانش ص ۸۰-۸۷ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

این داستان از پنچه تنترا نیامده که در آن وجود ندارد و یقیناً از منبع دیگر هندی است .
گر چه از این داستان چنان بو یی بمشام میرسد که انسان در مقابل حیوانات ونباتات روش عاد لانه ندارد و مار محق است تا با انسان رو یه بالمثل داشته باشد . واعظ کاشفی از ز بان مار ا نسان را در ین عملش سر زنش میکند ونیکی اورا به نااهل میداند ز یرا جز به عقیده هندوان بر همنی که ایذا بهر حیوان را نا جایز می شمارند (۱) هرگز انسان نباید به نجاة موذی که دشمن جانی اوست اقدام نماید .

سنگ بردست و مار بر سرسنگ — مست رأیی بود قیاس و درنگ

حکایهٔ بیستم
مثل : مؤتمن خاین

این حکایه در پنچه تنترا، کلیله ودمنه عربی، ابوا لمعالی، انوار السهیلی ونگاردانش موجود است . (۲) اختلا فات از قرار آتی است :

۱- لافونتن تاجر را «فارسی» معرفی کرده و مرغ رابوم گفته است مگر در عربی نام مرغ «بازی» آمده و همان عبارت در نسخ دری «باز» آمده است . ودر پنچه تنترا «شاهباز» .

۲- در پنچه تنترا آهن راصد تولا «توله» نوشته است که درعربی یکصد (من) ترجمه شده ودر نسخ دری نیز همان معیار رعایت گردیده ولافونتن یکصد لیور (پو ند) نوشته است . و تولا وزن مخصوص فلزات است که تا آوان استقلال افغانستان (۱۲۹۸ش) در دفاتر رسمی د ولت رسمیت د اشت .

۳- در پنچه تنترا مذکور است که (پای مسافر را شست) یعنی احترامش کردو بعداز ربودن طفل سخن به دا ور کشید .

۴- لافونتن گفته است : آهن راپس داد ولی درعربی آمده است: «انا اکلت حدیدك و هذا ثمنه فارددعلی ابنی !» مگر در ابوالمعالی آمده است که: پسر باز ده و آهن بستان». انوارسهیلی میگوید : «آهن بازده و کودك بستان» ودر نگاردانش، عین عبارت مو جود است .

---

۱ - الملل والنحل ، علامه عبدالکر یم شهرستانی ، ترجمه افضل الدین صدر ترکه ، تحشیه دکتور سیدمحمد رضا ء جلالی نائینی، چاپ. ۱۳۵۰ تهران ص ۴۵۰ ح ۲ .

(۲) پنچه تنترا ، فصل اول، داستان پانزدهم، موشانی که آهن خوردند. - ابن مقفع ، باب الاسد والثور ص ۱۷۳ ، ابوالمعالی : باب شیروگاو ، حکایه ۱۲ ص ۱۲۲ . انوار سهیلی ، باب اول : در اجتناب از اهل غرض، ص ۱۶۲-۱۶۴ . نگار دانش ص ۶۷ ، ۶۸ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵- در پنچه تنترا عبارتی شیرین آمده است: «درجایی که موشان ترازوی هزارتوله رامیخورند شاهبازی تواند پیلی را بهوا ببرد تاچه رسد به کودك.»

که عین مطلب در تمام نسخ ترجمه شده است مگر به تغیر عبارت.

۶- لافونتن ازقول سلیمان حکیم نقل میکند که: «هر کس دروغ میگوید بزرگ بقدرحوصله خود، وضیع باندازه جاغر خود، اگر کسی دیگر دروغ گفته باشد من ازان طرفداری میکنم چنانکه ایزوپ وهومر هم با اختراعات لطیف و ظریف شان انواع آن را باگرد آوردن در کتابی درلباس دروغ مصلحت آمیز بما گذاشتند که من آن را سزاوار میدانم تازنده بماند یعنی تا زمان باشد بردوام باشد ....»

حکایت بیست ویکم

مثل: بازشکاری ومرغ خانگی

این داستان در انوارالسهیلی و نگار دانش آمده است.(۱) وچنانکه محقق فرانسوی نوشته است اصل داستان از همین کتاب انوار گرفته شده است. حکایه انوار سهیلی بدین عبارت تمام می‌شود:

«... اگرمن بام ببام میگریزم توکوه به کوه میگریختی»

داستان در انوار با عبارت: «شتر به گفت: ....» ودرنگا ردانش با عبارت «شنز به گفت.....» آغاز می‌یابد.

ولی لافونتن در تمهید شعرخود با عبارات طنزآمیز و تلمیح های سخر یه انگیز مردمان بی وفا را تنبیه و ایقاظ می‌نماید ودر عین حال ضمن ایراد حکایه مردمان را به اجتماع و معاشرت نیکو دعوت می‌نماید و علاوه میکند که بی آنکه به کنه مطلب و حقایق موضوع داخل گردند نباید برروش مردمان انتقاد نمایند. (۲)

حکایه بیست ودوم

مثل: خرس و باغبان

این مثل درکلیات وامثال لافونتن موجود است(۳) این حکایه درکتاب انوارسهیلی و نگاردانش هست (۴). این داستان را مولینا جلال‌الدین بلخی نیزدر مثنوی آورده است که اینك

---

(۱) واعظ، انوار سهیلی، باب اول: در اجتناب ازاهل غرض ص ۱۲۸-۱۲۹. نگاردانش ص ۵.

(۲) برای مزید معلومات: رك: تحقیق منابع شرقی اشعار لافونتن، تایپ شده، کتابخانهٔ پوهنتون کابل درانجا همچنانکه ترجمهٔ کامل هرحکایه درج گردیده است، ترجمهٔ این حکایه نیز با تمام تلامیح و اشاراتیکه لافونتن بکاربرده است، درج میباشد. درینجا به نسبت اقتصاد در صفحات مجله، از ایراد همه تشریحات و تفصیل که ذکر شده است، خودداری شد.

(۳) (ح ص ۳۶) — ۴ - درح. ص ۳۱.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهت مزید معلومات خوانندگان گرامی عیناً می آرم:

اژدهایی خرس را در میکشید — شیر مردی رفت و فریادش رسید
شیر مردانند در عالم مدد — آن زمان کافغان مظلومان رسد
بانگ مظلومان ز هر جا بشنوند — آن طرف چون رحمت حق میدوند
خرس چون فریاد کرد از اژدها — شیر مردی داد از چنگش رها
حیلت و مردی بهم دادند پشت — اژدها را او بدین قوت بکشت
چون سگ اصحاب کهف آن خرس زار — شد ملازم از پی آن بردبار
آن مسلمان سرنهاد از خستگی — خرس حارس گشت از دلبستگی
آن یکی بگذشت و گفتش حال چیست — ای برادر مرترا این خرس کیست؟
قصه واگفت و حدیث اژدها — گفت: بر خرسی منه دل ابله، ها!
دوستی ز ابله بتر از دشمنی است — او بهر حیله که دانی راندنی است
گفت والله از حسودی گفت این — ورنه خرسی چه نگری؟ این مهر بین
گفت مهر ابلهان عشوه است — این حسودی من از مهرش به است
هی بیا با من بران این خرس را — خرس را مگزین مهل همجنس را
گفت رو رو کار خود کن ای حسود — گفت کارم این بد و رزقت نبود
من کم از خرسی نباشم ای شریف — ترك او کن تا منت باشم حریف
بر تو دل میلرزدم زاندیشه یی — با چنین خرسی مرو در بیشه یی
این همه گفت و بگوشش در نرفت — بدگمانی مرد را مدی است زفت
دست او بگرفت و دست از وی کشید — گفت رفتم چون نه یی یار رشید
گفت رو بر من تو غمخواره مباش — بوالفضولا معرفت کمتر تراش
باز گفتش من عدوی تو نیم — لطف باشد گر بمایی در بهم
خود نیامد هیچ از خبث سرش — یک گمان نیک اندر خاطرش

(از ص ۳۵)

(۳) کلیات، کتاب هفتم، داستان دهم ص ۱۳۰ - ۱۳۱ - وامثال ص ۲۹۱ - ۲۹۳.

(۴) - واعظ، انوار سهیلی، باب اول، در اجتناب از اهل غرض، ص ۱۵۹ - ۱۶۲ - ابوالفضل نگار دانش، ص ۶۷.

ظن نیکش جملگی برخرس بود / او مگر مر خرس را همجنس بود؟
خرس را بگزید بر صاحب کمال / روسیه حاصل تبه، فاسد خیال
آن مسلمان ترك ابله کرد و تفت / زیر لب لاحول گویان باز رفت
شخص خفت و خرس میراندی مگس / وز ستیز آمد مگس زو باز پس
چند بارش راند از روی جوان / آن مگس زو باز می آمد دوان
خشمگین شد با مگس خرس و برفت / بر گرفت از کوه سنگی سخت زفت
سنگ آورد و مگس را دید باز / بر رخ خفته گرفته جای ساز (۱)
بر گرفت آن آسیا سنگ و بزد / بر مگس تا آن مگس وا پس خزد
سنگ روی خفته را خشخاش کرد / وین مثل بر جمله عالم فاش کرد
«مهر ابله مهر خرس آمد یقین / کین او مهراست و مهرا وست کین
عهد او سست است و ویران و ضعیف / گفت او زفت و وفای او نحیف» (۲)

همچنان «دوستی بوزینه نادان با پادشاه کشمیر» با این داستان از نگاه مفهوم کاملا شبیه است. مگر دران داستان دزدی که برای دزدیدن خزانه آمده بود دفعةً متوجه شد که بوزینه میخواهد بازدن کتاره برروی شاه مگس را بکشد که دزداورا بقتل رسانده و پادشاه را از مرگ نجات میدهد. و ضرب المثل: دشمن دانا به از دوست نادان» را تحقق می بخشد.

این حکایت در انوار سهیلی با ایراد تشبیهات وابیات زیبا رنگین و شیرین شده است. مگر در نگارداش بسیار مختصر است.

حکایه بیست و سوم

مثل: دو تن مرد متوکل و طلسم

این حکایه در کتاب انوار سهیلی و نگارداش بنام «سالم وغانم وشیر سنگی» امده است (۳)

۱ـ داستان بوزینهٔ پاسبان «رای» نیز عین مطلب را میرساند وتنها در هردو داستان شخصیت های ممثل فرق دارند ولی موضوع هردو «زیان دیدن از دوست نادان» است. (ص ۳۳۸-۳۴۰ انوار سهیلی». (۲) - محمد علی جمال زاده، بانگ نای. از انتشارات انجمن کتاب، تهران ۱۹۵۶م - تلمذ حسین، مرآت المثنوی، چاپ اعظم استمپرس، حیدرآباد دکن، سال ۱۳۵۲ ه ق. ص ۱۰۹.

۳ـ واعظ، انوار سهیلی، باب اول، در اجتناب از اهل غرض، ص ۷۷-۸۱. ابوالفضل، نگارداش ص ۳۰-۳۲-

(c) ketabton.com: The Digital Library

حالانکه لافونتن «فیل سنگی» نبشته است و در تمهید شعر او بصورت تلمیح به هرقل (Hercule) اشاره شده است (۱) که یکی از نیمه معبودان روم قدیم بوده است و به هرا قلس یونانی شباهت دارد و در روم مقام وجایگاه خاص و برجسته داشته است. وی را نمونه و مثال برای (نیرو و زور آوری) می پنداشتند چنانکه در وطن ما هر که قوت زیاد داشته باشد او را به (رستم زال) تشبیه می کنند. تنگنای جبل الطارق را در قدیم (ستونهای هرقل) میگفتند. (۲)

در انوار سهیلی هر دو رفیق بعد از طی طریق بکنار چشمه بی میرسند و بعد از خواندن سنگ نبشته بی غانم به سالم میگوید: (هوس استراحت مقدمه خست و دناءة است) و سالم بی کار خود می رود و غانم به آن کار اقدام میکند.

طرز استنتاج از حکایه در نزد لافونتن و نگارنده اصلی داستان و وعظ کاشفی اندکی فرق دارد. انوار سهیلی آن را به ثمره (سعی و کوشش) توجیه می کند ولی لافونتن میگوید: (حکم علی الاکثر بی آنکه وقتی بیشتر را به حکمت مصروف دارد بدون اخذ نتیجه مثبت به تغیر آن جهد می نماید).

مراد لافونتن از پدر مقدس پاپ Sixte Quint است که نامش فیلیچی پیریتی بود و در سال (۱۵۲۰ - ۱۵۹۰) در عصر خود وی پاپ برگزیده شده بود و بالویی چهاردهم مخالفت داشت (۳).

حکایه بیست و چهارم

مثل: رؤیای یکی از باشندگان مغل

این حکایه را آندره دوریه از گلستان سعدی به فرانسوی ترجمه کرده است.

طوریکه در حاشیه کلیات و امثال لافونتن درج است (۴) این حکایه را از (گلستان) اخذ نموده است. و اینک اصل حکایه از گلستان:

باب اخلاق درویشان

حکایت (۵)

«یکی از جمله صالحان بخواب دید پادشاهی را در بهشت و پارسایی را در دوزخ، پرسید که: موجب درجات این چیست و سبب درکات آن؟ که مردم بخلاف این معتقد بودند. ندا آمد که این پادشه بارادت درویشان به بهشت اندرست و این پارسا به تقرب پادشاهان در دوزخ.

---

(۱) کتاب دهم، حکایه ۱۳، ص ۱۵۴-۱۵۵ کلیات و ص ۴۰۶-۴۰۸ امثال لافونتن (۲) لاروس، اعلام ص ۱۲۹۲، المنجد اعلام ص ۷۲۷ — (۳) لاروس ص ۱۵۷۲ اعلام.

(۴) کلیات، ص ۱۵۸، چاپ ۱۹۶۵ پاریس، امثال، ص ۴۲۳-۴۲۵. چاپ ۱۹۵۹.

(۵) سعدی، گلستان (کلیات) چاپ فروغی، سال ۱۳۴۲ ص ۶۱.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دلقت به چه کار آید و مسحی و مرقع خود را ز عملهای نکوهیده بری دار
حاجت به کلاه برگی داشتنت نیست درویش صفت باش و کلاه تتری دار»

انچه بین این داستان و حکایه لافونتن فرق هست :

۱ـ درانجا وزیر ذکر کرده است مگر در اصل داستان شاه است. ممکن است (آندرمدوریه) آن را وزیر ترجمه کرده باشد.

۲ ـ عصریکه اوزندگی داشت درفارس وخراسان وهند وستام مغلان فرمان روایی داشتند.

۳ـ لافونتن به فحوای (هیچ آفت نرسد گوشهٔ تنها را) به انزوا علاقه نشان میدهد. زیرا برای اهل مطالعه وکتاب بهترین نعمت گوشهٔ فارغ ازخلل است تا در آنجا ساعتی باذهن عاری ازگونه گون مزاحمتی در امورذهنی بیندیشد.

حکایه بیست و پنجم

مثل: گربه و موش

این مثل در کلیات وامثال لافونتن هست وآن را از پ، پوسین گرفته است. *

این داستان در کلیله ودمنه ابن مقفع، ابو المعالی وانوار سهیلی و نگاردانش موجود است. (۱) این حکایه که ازعربی توسط پوسین به لاتین برگردانیده شده وترجمه گردیده است تفاوتهای آتی دران دیده می شود:

۱ـ درنسخه عربی نام گربه (رومی) و نام موش (فریدون) است. موش در طلب خوراك برمی آید وگربه را در تله گرفتار می بیند، مگر درفرانسوی گربه را درطلب غذانشان میدهد.

۲ـ لابه وتوصیف را درشعر لافونتن از قبل گربه نشان میدهد، مگر در کلیله ودمنه عربی نخست موش چنین میگوید: (... والذین حالتهم واحدة وطباعهم مختلفة تجمعهم الحاله وان فرقتهم الطباع.) (۲)

۳ـ همان تسلسلیکه در کلیله ودمنه موجود است در شعر لافونتن رعایت نگردیده، بلکه مطالب بدون رعایت ترتیب مقدم وموخر آمده است، وایی هم بنابر رعایت قافیه بوده است زیرا در شعر بعضا براین رعایت وزن وقافیه قواعد معموله زبان وحتی قاعده دستوری بهم میخورد.

۴ـ در کلیله ودمنه دراخر داستان موش فصلی سخنان مبنی براحتراز از کید دشمن وصیانت نفس میگوید که درلافونتن نیامده است.

۵ـ هنگامی که موش خود را ازهرطرف گرفتار میبیند می اندیشد و در کلیله ودمنه عربی این حال چنین افاده گردیده است: (... فالعاقل لا یفرق عن سد ادرایه ولا یعزب عنه ذهنه علی حال وانما لعقل شبیه بالبحر الذی لا یدرك غوره.) (۳)

۱ـ ابن مقفع، باب الجرذ والسنور ص ۲۸۱-۲۸۸، ابوالمعالی باب گربه وموش ص ۲۶۷-۲۸۰ واعظ، انوار سهیلی: در بکاربودن حزم وتدبیر، ص ۳۷۵-۳۹۶، نگاردانش، باب نهم: درد وراندیشی وآزادی از دشمنان ص ۱۲۵-۱۲۸ - ۲ـ ابن مقفع ص ۲۸۳ـ ابن مقفع، کلیله ودمنه ص ۲۸۲.

* کلیات، کتاب هشتم، حکایه ۲۲ ص ۱۳۶ وامثال ص ۳۲۰-۳۲۲.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابو المعالی این عبارت را چنین آورده است : «و قوی رای بهیچ حال دهشت را بخود راه ندهد وخوف وحیرت را در حواشی دل مجال نگذارد . . . و مثال باطن ایشان چون غور دریاست که قعر آن در نتوان یافت و اندازه ژرفی آن نتوان شناخت». (۱)

که این قسمت در شعر لافونتن حذف گردیده و بسیاری از عباراتیکه در ین میان آمده در شعر لافونتن نیست و وی راست بر سر اصل مطلب آمده است .

لافونتن اصلا مطالب زاید را نمی آرد و اگر گاهی در مقدمهٔ شعر یا در خلال مطلب تبصره ها یی میکند ، اشاره به واقعات زمان خود مینماید .

حکایهٔ بیست وششم

مثل : پیرمرد وسه جوان

این مثل در کلیات لافونتن (کتاب یازدهم، حکایهٔ ۸ ، ص ۱۶۰) و در امثال او (ص ۴۳۵ ۴۳۷) به حوالهٔ ابستیمیوس ، آمده است .

ولی این داستان دلچسپ را اگرچه محقق فرانسوی به نویسنده و امثال نویس قرن شانزدهم عیسوی ایطالیا منسوب کرده است اما من به یقین میگویم که این حکایه را Abstemius ایطالوی از مرزبان نامه گرفته است :

داستان مرد باغبان باخسرو

« آزادچهر گفت : شنیدم که روزی خسرو به تماشای صحرا بیرون رفت، باغبانی را دید مرد پیر سال خورده، اگرچ شهرستان وجودش رو به خرابی نهاده بود و آمدشد خبرگیران خبیر از چهار دروازه باز افتاده و سی و دو آسیا همه در پهلوی - یکدیگر از کار فرو مانده ، لکن شاخ املش در خزان عمر و برگ ریزان عیش شگوفهٔ تازه بیرون می آورد و بر لب چشمهٔ حیاتش بعد از رفتن آب طراوت خطی سبز میدمید ، در آخریات مراتب پیری درخت انجیر مینشاند . خسرو گفت : ای پیر جنونی که از شعبهٔ شباب در موسم صبی خیزد در فصل مشیب آغاز نهادی وقت آنست که بیخ علایق ازین منبت خبیث بر کنی و درخت در خرم آباد بهشت نشانی چه جای این هوای فاسد و هوس باطلست، درختیکه تو امروز نشانی میوهٔ آن کجا توانی خورد؟ پیر گفت : دیگران نشاندند ما خوردیم ما بنشانیم دیگران خورند .

بکاشتند و بخوردیم و کاشتیم و خورند چه بنگری همه بر زیگران یکدگریم .

خسرو از وفور دانش و حضور او شگفتی تمام نمود گفت ای پیر ! اگر ترا چندان درین

---

۱ - ابو المعالی ، کلیله و دمنه ، چاپ سینوی ص ۲۶۸ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بستان سرای کون و فساد بگذارند که از ین درخت میوه بمن تحفه آری خراج این باغستان ترا دهم . القصه او سیدبو فارسید ، درخت میوه آورد و تحفه به پادشاه برد و وعده به انجاز پیوست ». (۱)

طوریکه دیدیم هر دو حکایه از نگاه مفهوم عیناً یك چیز اند باآنکه لافونتن واقعهٔ سه جوان رادران پیوند کرده است و اصل حکایه ابستیمیوس چنین است :

پیر مردیکه درختان را پیوند میکرد

جوانی، پیرمردی را دید که درختان را پیوند میکرد و نهال می نشاند. فسوس و مسخره میکرد که او دیوانه شده است که ثمرش را نمی چشد مگر بیهوده نهال غرس میکند . پیر مرد برایش گفت : «تو هم این درختها یی را که اکنون پیوند میکنی شاید میوه اش را نخوری . » این پیشگویی راست آمد . جوان بر سر درخت بر آمده بود تا از ان قلمه بر داشته در جایی دیگر پیوند کند پایش لغزید فرو افتاد و گردنش شکست . این مثل نشان میدهد که مرگ در تمام سنین مشترك است ، یعنی پیری و جوانی نزد مرگ یکسان است . (ابستیمیوس، نیولت ص ۶۰۵)

Seneque, Lettre 86 a Lucilius (Revue d'Histoire Litteraire de la France, t. XII, pp. 229—232.

وامر واضح است که انتقال یك فکر از یك زبان بزبان دیگر و از یك ملت به ملت دیگر قیافه خود را تغییر میدهد و به همان لباس در می آید که طرز تفکر و روحیه یك ملت ایجاب می نماید . چون مرزبان بن رستم داستان را چندین قرن پیشتر از نویسنده ایطالوی ولافونتن نبشته و عین داستان مرزبان نامه را نظام الملك در (سیر الملوك) زیر عنوان (انو شیروان و پیری که جوز میکاشت) آورده است . (۲) پس اصلیت شرقی او ثابت میگردد . زیرا روح مطلب در (پیر و نهال شاندن) است .

حکایه بیست و هشتم

مثل : کلاغی تگ باز در گوش کرد

لافونتن در کتاب دوم ص ۸۷ — این حکایه را آورده است .

این حکایت با یك حکایه عامیانه میان مردم ما شباهت دارد که علاوه بر (زاغ و رفتار کبك) که مثل سایر است این حکایه را هم میگویند و آن حکایه اینست :

روباهی گرسنه ، در راه سست و رنجور افتاده بود، شیری برو گذشت و از حالش پرسید، ماجری با زگفت : شیر گفت با من بیا ، روباه با او همراه شد . شیر بر گذر آهوان نشست ، حینی که آهوان رسیدند آهویی بزرگ

---

۱ — مرزبان بن رستم، مرزبان نامه ، صفحه ۲۹۱ - ۲۹۲ .

۲ — رك — سیاستنامه فصل سی و هشتم ص ۲۰۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

را پاره کرد وچیزی بخورد وبقیه را بروباه باز گذاشت. روباه چندی سیر بخورد و سستی سیری براو پدیدار شدو هوای شیری برسرش زدو بطلب آهوان سیرفت ، دید در راه رو باهی گرسنه افتاده است ، گفت بیا باسن تاترا ازجوع برهانم . بر رهگذار آهوان منتظر بودو پر سشهایی ازروباه گرسنه می نمود :

(آیاچشمانم سرخ گشته، بروتهایم برخاسته وسو هایم راست شده ،ودم راست ایستاده است؟)

روباه گرسنه برسبیل لابه همه سوالهارا پاسخ مثبت میداد تاآهو ان دررسیدند. روباه بشیوه شیر خود را بر سر کرده آهوان افگند تا آنرا گردن بشکند . آهو با شاخهایش شکم روباه را دریده به دورش افگند وخود باخیل آهوان برفت .

روباه گرسنه کشان نزد او رفته فسوس کنان گفت :

روباه عزیز! همجنس ما کجاواین کارهاو اقدام بزرگ کجا: حالا روده های شما هم سرخ وابلق گشته است .

وهمچنان این داستان باداستان (زاغ ورفتار کبک) از نگاه مفهوم شبیه است که در کلیله ودمنه آمده است و همچنان (کلنگ که بشکار پرداخت وبزیان رسید) ودر کلیله و دمنهٔ عربی نیزآمده است: (ان غرابا رای حجلة تدرج و تمشی فاعجبته مشیها وطمع ان یتعلمها فراض...)(..یکچندی کوشید وبراثر کبک پوییدآن رانیاموخت ورفتارخویش فراموش کرد.) (۱)

وهمچنان داستان: کلنگ که میخواست به تقلیدازباشه بشکار پردازد وگازری این حال مشاهده می نمود، کلنگ همچون باشه قصد کبوتر کرد، کبوتر تیزبال پی کارخود رفت، کلنگ برزمین خوردوگازراو راگرفت وگفت: هذا کرکی یتصید، این کلنگ است که میخواست کارباشه کند خود را بباد داد . (۲)

این داستان درانوارسهیلی ونگاردانش هردوآمده است . ازمطالعه این داستانها میدانیم که همه دارای روحیه ومفهوم مشترك است وگوینده (مثل) یکی بوده است سپس باقیافه های گونا گون در آمده است.

مولینا عبدالرحمن جامی (داستان زاغ که در قفای کبکی دوید) را از کلیله ودمنه بنظم درآورده وداستان «بازو کلنگ» رادرهفت اورنگ خیلی دلپسند نقل کرده است. وچون فوت جامی در سال ۸۹۸ ه صورت یافته از کاشفی در ۹۱۰ ه (۳) پس یقینا کاشفی ازجامی گرفته است .

---

۱ ــ ابن مقفع ، کلیله ودمنه، باب الناسك والضیف ص ۳۴۱-۳۴۲ . ابوالمعالی کلیله ودمنه، باب زاهد ومهمان اوص ۳۴۴-۳۴۵. واعظ، انوارسهیلی، باب یازدهم درمضرات حرص و افزون طلبی ص ص. ۴۹۰ - ۴۹۱ نگاردانش ص ۱۴۹ — ۱۵۰ .

۲ـ واعظ، انوارسهیلی، همان باب ص ۴۸۱ . نگاردانش ص ۱۴۶ .

۳ـ رك ـ فرهنگ ادبیات فارسی دری .

(c) ketabton.com: The Digital Library

زاغی از آنجا که فراغی گزید — رخت خود از باغ براغی کشید
زنگ ز دود آیینه باغ را — خال سیه گشت رخ راغ را
سبزه و لاله چو لب سهوشان — داده زفیروزه و لعلش نشان
نادره کبکی به جمال تمام — شاهد آن روضه فیروزه فام
فاخته گون جامه به بر کرده تنگ — دوخته بر سدره سجاف دورنگ
تیهو و دراج بدو عشق باز — بر همه از گردن و سر سرفراز
هم حرکاتش متناسب بهم — هم خطواتش متقارب بهم
زاغ چو دید آن ره و رفتار را — وآن روش و جنبش هموار را
از کشیدا ز روش خویش پای — در پی او کرد به تقلید جای
در پیش القصه در آن مرغزار — رفت برین قاعده روزی سه چهار
عاقبت از خامی خود سوخته — رهروی کبک نیاموخته
کرد فراموش ره و رفتار خویش — ماند غرامت زده از کار خویش

هفت اورنگ، اورنگ سوم

تحفة الاحرار ص «۳۱۴».

***

گازری در نواحی بغداد — بود در کار گازری استاد
پر لب آب دایماً میدید — که کلنگی بزرگ میگردید
گر مکی چون ز آب بنمودی — نول کردی در از و بربودی
داشت با عزمن قنع پیوند — بود پرواز گاهش اوج بلند
ناگهان روزی از هوا بازی — تیز پری بلند پروازی
کرد سوی کبوتری آهنگ — نای او را گرفت سخت بچنگ
چون بدید آن کلنگ ساده نهاد — آتشی در نهاد او افتاد
گفت من خود به جثه زو بیشم — شیوه او چرا نیندیشم
کرد بروی بسان باز کمین — تا فرو گیردش بچنگل کین
سرنگون شد ز بخت بد فرسای — در غدیری فتاد پر گل و لای
دید گازر شکاری بی فخ — گفت: بخ بخ که نیک شد طبخ
کرد شخصی سوال ازو به شگفت — کاین چه مرغ است در جوابش گفت
این کلنگیست کرده شهبازی — خورد ز این صنعت تبه بازی

هفت اورنگ، اورنگ یکم، سلسلة الذهب) ص ۹۱-۹۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکایهٔ بیست وهشتم

مثل: غوك و موش

این داستان درانوار السهیلی ونگار دانش آمده (۱) *با نفا وتهاي اندك که در زیرمی نگاریم:

۱- نوار سهیلی عبارت بر دازي دارد و کلام را باطناب وطو الت رسانده است: موش میگو ید هر زمانیکه دلم بتنگ می آید هر قدر نعره میزنم تواز آب بیرون نمی آیی پس چاره یی با ید کرد تافو ر اترا آگاه سازم، هر دوبه تد بیر موش رشته یی رابپا های خود بستند .. روزی موش برلب آب آمد که غوك راخبر کند، ناگاه زاغی ازهوافروپرید وموش رابرداشت. غوك هم بدان ارتباط بهواشد و آن را سز ای صحبت نا جنس دا نسته است.

درانوا رالسهیلی صیاد «زاغ» است. ولی در ما خذ ارو پایی «باشه» شده است.

۲ — در اینجا فقط علت هلا ك صحبت ناجنس را دانسته است ولی درمأخذ اروپایی آن رابه داشتن نیت بد، تعبیر کرده است.

اگر چه طرز استنتاج در لافونتن موجه ترونیکوتر است ولی معلوم است که این حکایه هم از انوار سهیلی گرفته شده است و من این موضوع را که چگونه این داستان بزبان اروپایی منتقل گردیده درجایش توضیح داده ام.

این طرز تفکر یعنی آشنا یی نا کردن باناجنس در میان شعرا وادبای دری گوی خیلی معمول وشایع است. و عین داستا ن د رمثنوی مولینا جلال الدین بلخی نیز زیرعنوان «موش وچغزوزاغ» آمده است که اینك چند بیت آن را درینجا برای استشهاد می آورم:

از قضا موشی و چغزی با و فا — برلب جو گشته بو دند آ شنا
هر دو تن مربوط میقاتی شد ند — هر صباحی جمع یك جا می شد ند
نر د د ل با همد گر می با ختند — و ز وساوس سینه می پر د اختند
هر دو را دل از تلاقی متسع — همد گر را قصه خوان و مستمع
راز گویان با زبان وبی زبان — «الجماعة رحمة» تأویل دان
جوش نطق از دل نشان دوستی است — بستگی نطق از بی الفتی است

* * *

---

۱ — واعظ کاشفی، انوار سهیلی، باب هفتم: در بکاربردن حزم وتدبیر ص ۳۹۳-۳۹۴. والفضل نگار دانش ص ۱۲۸.

*رك: کلیات لافونتن، کتاب چهارم؛ حکایه ۱۱، ص ۱۰۰ و امثال اوص ۱۳۸-۱۴۰.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر لب جو من ترا نعره زنان　　نشنوی در آب از عاشق فغان
گفت کای یار عزیز مهر کار　　من ندارم بی رخت یکدم قرار

* * *

ای اخی من خاکیم تو آبی بی　　لیك شاه رحمت و هابی یی
آنچنان کن از عطا و از قسم　　که گه و بیگه بخدمت می رسم
بحث کردند اندرین کار آن دو یار　　آخر آن بحث آن آمد قرار
که بدست آرند یك رشته دراز　　تا ز جذب رشته گردد کشف راز
یك سر رشته گره بر پای من　　زآن سر دیگر تو بر پا عقد زن
تلخ آمد بر دل چغز این حدیث　　که مرا در عقد آرد این خبیث
هر کراهت در دل مرد بهی　　چون درآید زآفتی نبود تهی
می تند بر رشتهٔ دل دمبدم　　که سر رشته بدست آورده ام
چون غراب البین آمد ناگهان　　در شکار موش و بردش زان مکان
چون برآمد بر هوا موش از غراب　　منسحب شد چغز نیز از قعر آب
موش در منقار زاغ و چغز هم　　در هوا آویخته پا در رتم(۱)
چغز میگفت: این سزای آن کسی　　کو چو بی آبان شود جفت خسی
ای فغان از یار ناجنس ای فغان　　همنشین نیك جویید ای مهان (۲)

پس معلوم شد که باوجود منسوب گردانیدن این داستان به ایزوپ، این قصه منبع شرقی دارد.

حکایهٔ بیست و نهم
مثل: شبان و شاه

این حکایه در کتاب انوار سهیلی و نگار دانش آمده است. مگر در انوار سهیلی دو داستان جداگانه است که یکی بنام «فریفته شدن زاهد بریاست و گمراهی او» (۳) و دیگر «نابینایی که ماری را به جای تازیانه گرفت و هلاك شد» (۴) و همچنان در نگار دانش حکایه نخستین بنام «زاهدی که قاضی شد» و دومین بنام «مار افسرده و نابینا» (۵) آمده است.

۱- رتم: رشته بیست که در انگشت بندند تا چیزی را بخاطر آورد.

۲- مرآت المثنوی، ص ۴۹۴-۴۹۷. بانگ نای ص ۳۶۳-۳۶۵.

۳ واعظ، انوار سهیلی، باب دوم در سزایافتن بدکاران ص ۱۸۲-۱۸۵.

۴- همو ص ۱۸۶-۱۸۷.　۵- ابوالفضل، نگار دانش ص ۸۳-۸۴.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لافونتن آن را شبان نبشته است (۱) مگر در انوار سهیلی و نگار دانش «زاهد» آمده است. ممکن است لافونتن داستان را از منبع دیگر گرفته باشد یا ((زاهد)) را به شبان تبدیل نموده و در نتیجه نیز هردو داستان اختلاف دارند، زیرا در انوار سهیلی بالاخره «زاهد» به قصاص کسیکه بحکم او کشته شده بود، کشته می‌شود. مگر در لافونتن رهایی می‌یابد.

قسمت اول داستان و نتیجه ییکه ازان گرفته شده زیادتر شباهت به حکایه (شیر و شغال) ابوالمعالی (۲) و «الاسد و ابن آوی الناسك» کلیله‌ودمنه ابن‌مقفع دارد (۳) که‌درانوار سهیلی بنام دو شغال‌فریسه و کاسجوی آمده است.

که فریسه زاهد که‌در هندشمالی بوده‌است بخزانه‌داری شیر مقرر می‌شود ومردمان فاسدو اهل دربار بر اوحیله ودسیسه می‌سازند و او رابه بند می‌افگنند مگرد راثر تحقیق پاکی و براءة او ثابت گردیده دوباره بکار خود گماشته و مقرب تر می‌شود.

قسمت دوم داستان راکه ازانوار سهیلی گرفته است واضح است و نابینا وبار افسرده بعین عبارت‌و یك نتیجه می‌انجامد و در هردو داستان همسان‌است.

چون هردو داستان حکایه در حکایه یکی بعدازدیگری در انوار سهیلی و نگاردانش آمده ازآن روممکن است مترجم آن بفرانسوی عوض زاهد یا از روی نسخه‌دیگر زاهد را شبان‌نبشته، بهر حال‌هردو داستان از همین ماخذ است.

نکته‌یی را که محقق فرانسوی در آخر داستان تذکر داده که: «لافونتن‌از ذکرجزئیاتیکه مؤلف هندي بکار برده خود داری نموده است» هم اثبات‌میکند، جزئیات هردوحکایت در ترجمه فرانسوی‌بیشتر بوده است.

اما تا جاییکه معلوم می‌شود قسمتی از داستان را لافونتن بایست از این مثنوی جامی اخذ کرده و با داستان کلیله ودمنه آمیخته باشد که از مقایسه‌هرد و مسأله بخوبی روشن میگردد. زیرا این داستان از هفت اورنگ جامی بیشتر با داستان لافونتن مشابهت دارد:

غریبی زفضل و هنر بهره ور — تن از جامه‌خالی، کف از سیم و زر
بشهری دگر شد زتنگی مقیم — که بود اندرون شهر یاری کریم
بخلق کریمانه بنواختش — بشغل قضا محترم ساختش

۱- لافونتن، کلیاب، کتاب دهم ص ۱۵۲-۱۵۳ و امثال ص ۳۹۷-۴۰۰.

۲-ابوالمعالی، کلیله و دمنه‌ص ۳۰۸-۳۳۳. (۳)ابن مقفع‌ص ۲۹۹-۳۰۹.

۴- واعظ، انوار سهیلی‌ص ۴۲۶ باب نهم در فضیلت‌عفو وغماض.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسر برد یکچند مشغول کار — زناگه برو تیره شد روزگار
شد از تهمت حاسد پرستیز — بنا کرده جرمی بر وشاء نیز
بغارت گران گفت اشارت کنند — کش از سیم و زر خانه غارت کنند
چو بیند تهی خانه خویشتن — ببرند تصحیف آتش زتن
چو مسکین دلی با دو صد غصه خفت — شنید از لب شاه این قصه گفت :
نرنجم که بر خانه آرد شکست — ز تصحیف آنم بد آرید دست
من این راز شهر خود آورده ام — نه حاصل به شهر شما کرده ام
ز شهر شما هر چه اندوختم — از آن چشم امید بر دوختم
شما هم ره لطف گیرید پیش — بدوزید زآورده ام چشم خویش
چو شه لطف گفتار او را شنید — ز خشمی که بودش فرو آرمید
بفرمود تا دست آزود اشتند — چنانش که میخواست بگذاشتند
ز سیم و ز زر خانه دامن فشاند — بشد عارضیها و ذاتی بماند

(او رنگ هفتم ـ خرد نامه اسکندری ص۹۶۶)

حکایه سی ام

مثل : روباه و نیم تنه

این داستان در پنچا تنترا، کلیله و دمنه ابن‌مقفع وابوالمعالی وانو ار سهیلی و نگاردانش آمده مگر در هر چهار نسخه عبارات اندکی تفاوت دارد. (۱) که اینك در ینجا برای مقایسه می آوریم:

« آورده اند که روباهی در بیشه یی رفت آنجا طبلی دید پهلوی درختی افگنده و هر گاه که بادبجستی شاخ برطبل رسیدی، آوازی سهمناك بگوش روباه آمدی.

چون روباه ضخامت جثه بدید ومهابت آواز بشنید طمع در بست که گوشت و پوست فراخورد آواز باشد، میکوشید تاآن رابدرید. الحق چربوی بیشتر نیافت، مرکب زبان در جولان کشیدوگفت: بدانستم که هر کجا جثه ضخمتر وآوازآن هایل تر منفعت آن کمتر.» (ابوالمعالی). «فلما رآه اجوف لا شیء فیه قال لا ادری لعل افشل الا شیاء اجهرها صوتاً واعظمها جثة» (ابن مقفع). «ان طبل را بدید جزپوستی و پاره چوبی هیچ نیافت» (انوار سهیلی) ودرنگار دانش عین عبارت انوار سهیلی است.

۱ـ ابن مقفع، باب الاسدوالثور، مثل الثعلب والطبل ص ۱۲۱ ـ ابوالمعالی، باب شیرو گاو، حکایت دوم، ص ۷۰ـ ۷۲. انوار سهیلی باب اول: در اجتناب از اهل غرض، ص ۸۷ـ۸۸ نگار دانش ص ۳۴. پنچه تنترا، داستان دوم، شغال وطبل جنگ.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این حکایه درپنچه‌تنتر اچنین است که شغال چون طبل جنگ را از دور دید وصدای آن را بشنیدبه جستجو افتاد و نزدیك آمد و خوشحال شد که غذایی خوب‌یافت، یکسوی‌آن را پاره کرد ودرداخل‌طبل شدوچیزی ازپوست خشك‌را خورد ودندانش شکست‌ازان‌بیرون‌آمدو به‌خود خندید.

پس دانسته می شود که لافونتن اصل(فکر)را از همینجا گرفته است. وتنها عبارات و طرز ادای آن را بشکلی در آورده که بعنعنه وفرهنگ کشورش مأنوس و معروف بوده باشد.

لافونتن کلمه Buste را، آورده ونقاب را زیرا در فرانسه، یونان قدیم ممثلان بانقاب‌های هیبتناك بر صحنه ظاهر می شدند تابادیدن آنها مردم بیشتر تحت‌تأثیر قرار گرفته و مورد علاقه شان قرارگیرد. که این وضع امروز هم درچین، جاپان و ممالك دیگر رائج است. ولافونتن‌آن رابه طنز جهة بدگویی دربارهٔ سنیور هابکار برده است.

واین معنی که انسان بر ظواهر نباید فریفته گردد درکتب ادب دری مکررآمده است: «بزرگان گفته اند که بهرآواز بلند وجثه قوی التفات نباید، که نه هر صورتی دلالت بر معنی کندونه هر ظاهری‌نمودا رباطن باشد» (انوارسهیلی ص ۸۷).

درباره اینکه این امثال همه از کلیله ودمنه آمده اگرچه بعضی ازان رابنام ایزوپ و فیدر یاد یگران ثبت کرده اند، درمقدمهٔ کتاب مفصل سخن رانده‌ام. (۱)

حکایه سی ویکم

مثل : ماکیانیکه بیضه طلاهی نهاد

درامثال لقمان‌بدین عبارت‌آمده است:

امراةودجاجة

حکی امرأة کانت لها دجاجة تبیض کل یوم بیضةفضة، فقالت امرأة فی‌نفسها انا ان کثرت فی‌طعمتها تبیض فی یوم بیضتین، فلما کثرت تشققت حوصلتها فماتت.

(نقل‌از یاد داشتهای سال ۳۲ خودم)

و همچنان داستان (سگی که با میدا ستخوان دیگر طعمه خود را از دست داد) (۲)

---

۱ ـ رك : تحقیق منابع شرقی اشعارو امثال لافونتن، مقدمه.

۲ ـ رك ـ داستان اول ـ

(c) ketabton.com: The Digital Library

«داستان زغن ماهی خوار با ماهی» (۱) که ماهی با سید آنکه ماهیان دیگر را می آورد از نول او درآب پرید«... زغن گفت: بگو بخدا، منقار ازهم باز رفتن وماهی چون لقمه تنگ روزیان درآب افتادن یکی بود. . . »چنانکه ضرب‌المثل معروف است « کاسه حریص نگونسار است » عاقبت حرص را نشان میدهد.

حکایه سی ودوم
مثل : زاغ و روباه

نظیر این داستان، داستانها واشعار زیاد درزبان‌دری هست ومیرساند که درمفهوم داستان‌لافونتن از آنها گرفته شده است. داستان روباهیکه بامید مرغ خانگی پوست را رها کرد وازهردومحروم شد، داستان زغن ماهیخوار با ماهی (۲) و درسرزبان نامه و«داستان خاد که غوک را ازدهن رها کرد» عین مفهوم را دارد که درحکایات هفت اورنگ مولینا جامی آمده است. (۳)

«... زغن گفت: بگو بخدا، منقار از هم باز رفتن وماهی چون لقمهٔ تنگ‌روزیان درآب افتادن یکی بود ... »

اینک حکایه «خادو غوک» از هفت اورنگ :

یکی خاد مرغ هوایی شکار — فرو ماند از ضعف پیری ز کار
زبال و پرش زور پرواز رفت — بصیدغرض چنگش از ساز رفت
زبی قوتیش خاست از جان نفیر — وطن ساخت گرد یکی آبگیر
پس از مدتی کردن آنجادرنگ — درافتاد غوکیش نا گه بچنگ
برآورد فریاد بیچاره غوک — که ای سورم از دست توکشته سوک
اگر لب گشایی به‌آزادیم — فرستی بدل مژدهٔ شادیم
بهر لحظه‌زآیین سحر وفسون — بتو ماهی یی را شوم رهنمون
تن اوهمه گوشت سر تابه دم — ازو پوست‌دور و استخوان‌نیزکم
چوخاداین‌سخن‌را زوی‌گوش کرد — تهی سعدگی را فراموش کرد
به تلقین سوگند لبها کشاد — زمنقار او غوک بیرون فتاد

۱- مرزبان بن رستم، مرزبان نامه ص ۱۳۸.

۲- انوار سهیلی، باب‌دوم، درسزا یافتن بدکاران ص ۱۶۹.

۳- جامی، هفت‌اورنگ، اورنگ هفتم، خرد نامه اسکندری ص ۹۲۹-۹۳۰ به‌تصحیح مدرس گیلانی چاپ ۱۳۳۷ هـ ش، کتابفروشی سعدی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیک جستن افتاد درآ بگیر بحرمان دگر باره شد خادا سیر
گرسنه بخاک تباهی نشست نه غوکش به پنجه نه ماهی نشست

داستان هفت اورنگ همان داستان مرزبان نامه است ولی داستان لافونتن بشکل «ادابت» آمده است یعنی مفهوم را از شرقیان اخذ کرده ولی طرز ترکیب وشخصیت هار اتغییرداده است. البته این تغییر را همان شخصی نخستین گردآورنده داستان داده است.

لافونتن زاغ را بنام Phenix یاد میکند وآن مرغی است افسانوی در اساطیر هندی که بعد ازصد سال زندگی وخواندن ها ونغمه سرایی به خاکستر بدل می شود وچوچه اش از خاکسترش پدیدمی آید. (۱)

واین همان مرغی است که درعقیده تناسخیه برهمنان ازآن ذکرمی نمایند. که من درمقدمه کتاب درین مورد بحث کرده ام. (۲)

حکایهٔ سی وسوم

مردیکه به دنبال ثروت میتپد ومردیکه با توکل آنرا درخانه میخواهد

درین حکایه شاعرانه لافونتن از داستان پادشاه حلب که دو پسرداشت: که یکی بدون رنج گنج یافت ونخست هرطرف بسیار سرگردان شد وبالاخر آنرادر خانه دوست خود که درزمین مرکوز بود، یافت) (۳)

وقسمت اول داستان بیشتر به حکایه همایون فال شباهت دارد (۴) مگرطوریکه در مقدمه تحقیق منابع شرقی امثال لافونتن ذکررفته، لافونتن ابتدا باطنزو سخریه بر پاپ می تازدو اورا هجو می کند و آن ازجهتی است که پاپ دران هنگام برسر مساله مالیه برمایملک کلیسا، بالوی چهاردهم درمجادله ومشاجره بود. وبعضی ازاقوال وکلمات دیگررا بصورت تضمین درکلام خویش آورده است. وهم جملاتی ازان به داستان دوکبوتر بازنده ونوازنده شبیه است. که بازنده دوری اشیانه ویارخودرا بیادمی آرد و بعدازتحمل رنجهای زیادبوطن بازمیگردد وشادمی شودودیگرعهد میکند که ازخانه ووطن خود دورنرود ورنج دوری خانه ووطن رامتحمل نگردد (۵).

۱ــ دیوان، امثال ح ۳ ص ۱۰. (۲) تحقیق منابع شرقی اشعار لافونتن.

۳ــ انوارسهیلی، باب اول، دراجتناب از اهل غرض ص ۶۴

۴ــ همان اثرص ص ۱۹-۳۱

۵ــ انوارسهیلی ص ۳۶-۴۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشته پوهندوی عبدالقیوم قویم

گشتاسپنامه دقیقی وحماسه‌های کهن

یکی ازموضوعات مهمی که درتاریخ ادبیات افغانستان سابقه بسیار طولانی دارد، موضوع حماسه وایجاد حماسه های ملی است. در ادبیات اوستایی(۱) تعدادی ازقهرمانان و فرمانروایان ازقبیل جمشید، فریدون پسرآبتین، منوچهر، نوذر، طوس، گستهم، کیقباد، کیکاووس، سیاوش، کیخسرو آرش، گشتاسپ، زریر، فرشاورد(فرشیدورد)، اسفندیار، بستور وامثال آنهاذکر شده است که نام آنهادرآثار زبانهای پهلوانیک (پهلوی اشکانی)(۲) وپارسیک(فارسی میانه یا پهلوی ساسانی)(۳)

---

(۱) وندیداد اوستابقلم دارمستتر، ترجمهٔ موسی جوان، چاپ تهران؛ ۱۳۴۲، فصل دوم ص ۷۵ تا ۸۲- یشتها، گزارش پورداود، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۷، ج ۱ ص ۲۴۷. آبان یشت؛ فقره های ۳۳، ۳۴ ج ۲، ص ۸۵-۸۷، فروردین یشت: فقره های ۱۰۲ - ۱۰۳ وص ۱۰۳ فروردین یشت فقره های ۱۳۱ - ۱۳۲ وموارد متعدد ازاین کتاب.

(۲) - متنهای پهلوی گردآوردهٔ دستور جاماسپ جی منوچهرجی جاماسپ آسانا، اول ودوم با مقدمه یی ازبهرام گور تهمورث انکلساریا ودیباچه یی ازساهیار نوابی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۱ - ۱۶ منظومهٔ درخت آسوریک، ترجمه دری و آوانوشت ازساهیار نوابی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۶ ص ۶۷ فقرهٔ ۷۱. باید توضیح کرد که اصل این دو کتاب به زبان پهلوی اشکانی بوده ودر دوره ساسانیان به پهلوی ساسانی گزارش یافته است.

(۳) - دینکرت، کتاب نهم، فصل ۵، ۲۱، ۳۲، بندهشن فصل ۳۱ فقره های ۳-۵ فصل ۳۲ فقرهٔ ۴؛ مینوی خرد فصل ۲۷ فقره های ۳۸، ۴۰؛ زاد اسپرم فصل ۱۲ فقره های ۷ - ۲۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

وترجمه های عربی .

(۱) روایات حماسی آریانای باستانی و شاهنامه های منظوم و منثور و کتب قصص وتواریخ دری آمده است .

به استناد کتاب اوستا، حوادث مربوط به زندگی واعمال قهرمانی این اشخاص درافغانستان که جایگاه اصلی اوستا میباشد (۲) بوقوع پیوسته است. چنانکه در آبان یشت فهرست مشرح اشخاص فوق الذکر ضبط است. در رشن یشت راجع به سیمرغ که در داستانهای حماسی پیش از اسلام افغانستان نقش فوق العاده داشته ومددگار دوچهرهٔ معروف داستانهای حماسی مایعنی زال وپسرش رستم جهان پهلوان (۳) بشمار رفته است، مطالبی موجود میباشد. دربهرام یشت داستان فریدون و ضحاک ودررام یشت نام وکار روایی های تعدادی از پهلوانان وفرمانروایان بملاحظه می رسید . همین قسم درویشتاسپ یشت ازگشتاسپ و اسفندیار سخن رفته است .

بطور کلی از یشتها اطلاعات مفیدی در پیرامون داستانهای حماسی میتوان بدست آورد. این کتاب در واقع بیانگر احوال فرمانروایان آریانا از کیومرث تا گشتاسپ ودودمانش میباشد .

سرگذشت این پهلوانان به روی هم در زمینهٔ لشکر کشی ها ومبارزات دفاع از آیین روزگار شان وپیکار با معارضان ومعاندان وبالاخره سعی وتلاش برای حفظ وطن ونوامیس ملی شان میباشد.

---

(۱) اخبار الطوال. تألیف ابو حنیفه احمد بن داود الدینوری، چاپ ولاد یمیر گیرگاس، لیدن ۱۸۸۸ ص ۴، مروج الذهب تالیف مسعودی، چاپ باربیه دو مینار، پاریس ج ۲ ص ۱۱۲-۱۱۳، کتاب التنبیه والاشراف تألیف مسعودی چاپ لیدن ص ۸۵، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم تألیف ابو منصور الثعالبی، چاپ زوتنبرگ، پاریس ۱۹۰۰ ص ۱۰-۱۱-۱۵-۱۶ وترجمهٔ دری این کتاب از محمود هدایت (موسوم به شاهنامهٔ ثعالبی) تهران ۱۳۲۸ ص ۵-۸، تاریخ طبری چاپ لیدن جلد اول صفحه ۴۳۱ .

(۲) حماسه ملی ایران، تألیف تیودور نولدکه، ترجمه بزرگ علوی، چاپ دوم، تهران مرکز نشر سپهر ص ۱۴

(۳) نام زال و رستم در کتاب اوستا نیامده است . محققان برای روشن ساختن علت این مسأله مطالعاتی کرده اند. برای کسب معلومات از چگونگی موضوع رجوع شود به: (اخبار الطوال دینوری ص ۲۷، حماسه ملی ایران ص ۲۸ ، داستان داستانها تألیف محمد علی اسلامی ندوشن ، حماسه سرایی در ایران تألیف ذبیح الله صفا، چاپ اول ۱۳۴۲ ص ۵۲۴ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستانهای حماسی در اوستا تا پایان دورهٔ گشتاسپ وخاندان او ادامه می یابد و بعد از آن قطع میگردد. (۱)

در زبان پهلوانیک (پهلوی اشکانی) که تالی زبان اوستایی در افغانستان پیش از اسلام میباشد ودر واقع زبان قوم پرثوه وهمچون زبان اوستایی از غنای عظیم فرهنگی برخوردار است نیز داستانهای حماسی که حاوی روایات مهم بوده بوجود آمده است.

از اینکه در اثر تصاریف اندوهناک روزگاران از این زبان آثار زیاد برجای نمانده مایه تاسف است (۲). لیکن در پهلوی بعضی از آثار مربوط به متون مانوی یک حماسه از زشمند ملی که در اصل به همین زبان بشعر آورده شده بود (۳) اکنون ترجمه آن به زبان پارسیک (پهلوی ساسانی) که بازبان پهلوانیک بی مغایرت نیست، وجود دارد. این حماسه موسوم است به (ایاتکار زریران) که درزبان دری آنرا یادگار زریران می خوانند. تاوادیا یکتن ازپهلوی شناسان معروف بر آنست که متن اشکانی یادگارزریران بی شک در همان زمان اشکانیان سروده ونوشته شده بود. اینکه چه وقت به زبان فارسی میانه (پارسیک) برگردانده شد وآیا هنگامیکه این کار صورت میگرفته کوتاه شده یا تغییراتی درصورت ادبی آن بوقوع پیوسته است نمیتوان ثابت کرد (۴) نولدکه به نقل از گایگر مینویسد که زمان نگارش یادگارزریران حدود سال ۵۰۰ یا کمی بعدتر از آن است (۵) لیکن بنونیست مستشرق معروف تذکر داده است که نسخ موجود یادگارزریران صورت مغشوش ودستخورده یی از یک منظومه متعلق به پیش از قرن سوم میلادی (عهد اشکانیان) است وخود ازمنظومه کهن تر دیگری که خارس می تیلنی ازآن نام برده تقلید شده است (۶).

کتاب یادگارزریران همانطوریکه ازنام آن پیداست در شرح کارروایی های زریر پهلوان برادر گشتاسپ

---

(۱) حماسه سرائی در ایران ص ۳۵.

(۲) صاحب کتاب مجمل التواریخ والقصص تعداد کتابهائی را که در روزگار اشکانیان ساخته بودند هفتاد نوشته است. رجوع شود به چاپ خاور، تهران، ص ۹۳ - ۹۴

(۳) رجوع شود به مقاله هینینگ بعنوان (شعر به زبان پهلوی) در کتاب منظومه درخت آسوریک ص ۱۷ - ۲۸.

(۴) - زبان و ادبیات پهلوی تالیف ج. تاوادیا، ترجمه س. نجم آبادی، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۸ ص ۱۹۵.

(۵) - حماسه ملی ایران ص ۲.

(۶) - حماسه سرایی در ایران ص ۴.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وگزارشی است ازجنگ آوری وپیروزی پهلوانان آریانادر برابرسپاهیان ارجاسپ. این کتاب به‌عقیده نولد که بسبک حماسی تهیه شده ومطالب اساسی افسانه زریردرشاهنامه منثور ابومنصوری و درترجمه مختصر عربی طبری(۱) ونیزدرغرر اخبارملوک الفرس(۲) تکرارشده‌است. مضمون کتاب اباتکار زریران با کمی کاهش ویاافزایش ازروی متن پهلوی یا بااستفاده ازشاهنامه منثور ابومنصوری که درجای دیگر ازاین گفتار راجع به‌این موضوع بیشتر سخن خواهیم گفت توسط دقیقی بشعر دری آورده شده‌است .

آثار زبان پهلوی اشکانی آنسانکه صاحب مجمل التواریخ والقصص یادمی کندز یاد بوده‌است پس باید تعداد زیادی ازآثار حماسی وغیر حماسی این زبان ازمیان رفته باشد .میدانیم که زبان پهلوی اشکانی درمدت چهارصدو هفتادسال حکمروایی اشکانیان زبان رسمی ودولتی بود(۳) وآثارمتنوع که قسما مربوط به متون مانوی وقسما داستانی وحماسی بود به‌این زبان ایجادگردید.بقول دیاکونف بیشترآثارزبان پارتی(پهلوی اشکانی) که بدست مارسیده ازدوران متاخرتریعنی عصر ساسانیان است.

(۴) .چنانکه منظومه درخت آسوریک ویادگار زریران که به انشای زمان ساسانیان در دست است از پارتی مأخوذ میباشد .بنظر اومطالعهٔ دقیق حماسه های ملی آریانا به صورتیکه به‌ما رسیده برخی عناصر پارتی را مکشوف میسازد. ازآنجمله است افسانهٔ زریروگشتاسپ و افسانه عشق ویس و رامین و روایات دیگری که درحماسهٔ آریانای عهد ملوك الطوایف محفوظ مانده است (۵) در آغاز تاسیس سلسلهٔ ساسانی هنوز هم زبان پهلوی اشکانی رواج ورسمیت داشت به این سبب اردشیربابکان وجانشینان او شرح لشکر کشیهای خودرا به دوزبان پهلوي اشکانی و پهلوی ساسانی که اخیرالذکر زبان رایج زادگاه ساسانیان بود، نوشته اند.(۶)

---

(۱)-حماسه ملی ایران ص ۲۱ (۲)-غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم ص ۲۷۴، شاهنامه ثعالبی ترجمه محمود هدایت چاپ تهران ص ۱۲۲-۱۲۵

(۳)- تاریخ زبان فارسی، تالیف پرویزناتل خانلری از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سوم سال ۱۳۵۰ ج ۱ ص ۲۵۲.

(۴)-اشکانیان تالیف دیاکونف، ترجمه کریم کشاورز از انتشارات پیام، تهران، چاپ دوم سال ۱۳۵۰ ص ۱۱۶.

(۵) - اشکانیان تالیف دیاکونوف، ترجمهٔ کریم کشاورز، از انتشارات پیام، تهران چاپ دوم ۱۳۵۰ ص ۱۱۷ (۶) تاریخ زبان فارسی صفحه ۲۵۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مطالب فوق بدین نتیجه می‌رسیم کدغناو پختگی ادبی که درزبانهای باختري باستان و میانه (اوستا وپهلوی اشکانی) موجود بود در زبان پارسی میانه (پهلوی‌ساسا نی یا پارسیك) تاثیر گذاشت وزمینهٔ ایجاد آثار متنوع را در این زبان فراهم ساخت . تاوادیا متذکرشده است که به اثر تحقیقات جدید این حقیقت روشن شده که پهلوی اشکانی در تحول فرهنگی‌وفکری‌دورهٔفارسی میانهٔ ساسانی نفوذ کرده‌بود (۱) بنابران مدونین آثار پهلوی ساسانی به تدوین آثا دینی وحماسی پرداختند . چون زمان رواج این زبان نسبت به پهلوی اشکانی از زمان ما فاصلهٔ کمتردارد‌وحتی بعضی از کتب دینی زردشتی از قبیل دینکرت،بندهشن و اندر زنامه هادر فاصلهٔ زمانی میان حملهٔ اعراب تا قرن ششم هجری(۲) به پهلوی ساسانی نوشته‌شده لهذا آثاراین زبان کمتر مواجه بـه نا بودی گردیده است.درحالیکه زبان پهلوی اشکانی پیش ازاسلام آهسته آهسته با تغییروتحول مواجه شد و با کسب تأثیر از زبانهای تخاری‌وسغدی ونیز باپذیرش تأثیراتی از زبان‌پهلوی‌ساسانی به گونهٔ دری به ظهور پیوست .

ازآثاریکه به زبان پهلوی‌ساسانی در باب تاریـخ داستانها و ر و ایات حماسی ودینی وجود داشته یک تعداد آن باقی مانده ونام تعداد دیگر توسط مترجمان‌ونویسندگان‌عربی (۳)ضبط‌گردیده است . از جملهٔ آثار حماسی یانیم‌حماسی این زبان‌یکی کارنامهٔ اردشیربابکان‌است که‌بقول‌نولدکه تقریبا د رسال ۶۰۰ میلادی تدوین شده است .(۴) از این داستان در کتب‌تاریخ وقصص‌زبان دري مانند مجمـل التـواریـخ (۵) و کتـاب های عـربـی چون تجـارب الا مـم (۶) ذکری بعمل آمده است وتاثیر این حماسه درشاهنامهٔ فردوسی نیز بجای‌مانده است . این کتاب مانند روایات حماسی کهن‌از خوارق عادت ویا اوهام انباشته است .اهمیت کارنامهٔ اردشیر بیشتر

---

(۱)- زبان وادبیات پهلوی ص ۶

(۲)-تاریخ زبان فارسی ص ۲۵۲

(۳)- مروج الذهب ج ۲ص۲۲۳،اخبارالطوال‌ص۸۱-۱۰۴

(۴)- حماسهٔ‌ملی ایران ص ۲۲

(۵) مجمل التواریخ و القصص به تصحیح ملک الشعراء بهارچاپ‌خاورص ۶۱

(۶)-تجارب الامم تالیف ابوعلي مسکو یه ،چاپ لیدن ص ۹۹ - ۱۲۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آنست که ماخذ فصل بزرگی از شاهنامهٔ ابومنصوری یعنی ماخذ مهم شاهنامه فردوسی میباشد (۱) سبك کارنامه نسبت به داستان یادگار زریران بسیار ساده‌تر است (۲) به‌عقیدهٔ مری‌بویس یکتن از پهلوی‌شناسان انگلیسی این کتاب باید یك روایت کهنه تری داشته باشد. (۳)

داستان حماسی دیگری که در زبان پهلوی ساسانی وجود داشته داستان رستم و اسفندیار است. از این داستان در الفهرست ابن ندیم وغرر اخبار ملوك الفرس و شاهنامهٔ فردوسی ذکر رفته است (۴) متن پهلوی داستان ظاهراً دردست نیست. همین قسم در خوتای نامك پهلوی که متن اصلی آن از میان رفته است، موضوعات حماسی گنجانیده شده بود. این کتاب بطور کلی در تاریخ و سیر ملوك آریانا از کیومرث تا فرمانروایان اخیر ساسانی است ودر آن داستانهای اوستا و داستانهای شفاهی ایام قدیم مندمج بوده است، کتاب خوتای نامك در آغاز قرن دوم هجری بوسیلهٔ عبدالله بن مقفع به عربی ترجمه و به سیرالملوك مسمی گردید. متاسفانه ترجمهٔ عربی خوتای نامك نیز یکی از دست رفته است. لیکن قطعات و استخراجاتی از ان در بعضی از کتابها از قبیل عیون الاخبار ابن قتیبه باقی مانده است. (۵)

از جملهٔ آثار زبانهای پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی یادگار زریران و کارنامهٔ ارد شیر بابکان بیشتر بر مبنای ادبیات حماسی استوار میباشد وهمین دو اثر تا روزگار ما رسیده و در واقع حلقهٔ اتصالی میان روایات حماسی قبل از اسلام وحماسه های زبان دری شده است.

با مراجعه به آثار زبانهای باختری باستان ومیانه (زبان اوستایی وپهلوی اشکانی) میتوان دریافت که مظاهر ادبی افغانستان کهن و کارنامه های قهرمانان پهلوانان این سرزمین آن مقداریکه از دستخوش تطاول مصون ماند به بهترین وجه حراست و نگهداری شد. بتاسی از غنای ادبی گذشته ودلچسپی به احیا واستحکام مظاهر هنری وادبی وتاریخی روزگاران پیشین بود که در خراسان دورهٔ اسلامی اهل ذوق وخبرت به تدوین روایات ملی وحماسی دست بردند و بر مبنای همین تسلسل و اشتیاق ادبی بود که شعر دری نخست به همت افغانیان در سیستان وبلخ وهرات بوجود آمد.

آغاز تدوین روایات حماسی روزگاران باستانی در خراسان دورهٔ اسلامی وبزبان دری ظاهراً به حدود ربع اول قرن چهارم هجری می رسد وان کتابی است موسوم به شاهنامهٔ مسعودی. چون از

---

(۱) - حماسی سرایی در ایران صفحه ۱۲۸ (۲) - زبان و ادبیات پهلوی صفحه ۱۹۲

(۳) - زبان و ادبیات پهلوی صفحه ۱۹۸ (۴) - حماسه سرایی در ایران صفحه ۴۴

۵ - حماسه ملی ایران صفحه ۳۸.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاهنامهٔ مسعودی‌مروزی در کتاب البدء و التاریخ مقدسی نام برده شد (۱) وسال تالیف این کتاب ۳۵۵ هجری میباشد ، بنابران تاریخ نظم شاهنامهٔ مسعودی رامیتوان اوایل قرن چهارم هجری تخمین کرد .شاهنامهٔ مسعودی در نیمهٔ دوم قرن چهارم کتابی مشهور بود (۲) ازاین شاهنامه جز سه بیت باقی نمانده است.

بعد از شاهنامهٔ مسعودی، کتابیکه در تاریخ داستانها وروایات حماسی نوشته شده‌شاهنامهٔ منثورا بومنصوری است .این شاهنامه توسط چهار تن از دانشمندان وموبدان خراسانی ودر تحت نظارت ابومنصور المعمری دستورابو منصور محمد بن عبد الرزاق سپهسالار کل خراسان تدوین گردید.سال اتمام شاهنامهٔ ابو منصوری محرم ۳۴۶ هجری قید شده و جز مقدمهٔ آن که بقلم ابو منصور المعمری تحریر یافته ، باقی نمانده است. لیکن در کتب تاریخ وسیر الملوک‌ها از آن اقتباساتی موجود میباشد که مثالهای آن غررا خبار ملوک الفرس ثعالبی ، شاهنامهٔ فردوسی وگشتاسپنامهٔ دقیقی است . بنابران‌میتوان گفت که شاهنامهٔ ابو منصوری بحیث یکی از ماخذ کتبی بشمار میرود که بعداً در بارهٔ تاریخ وروایات حماسی آریانای باستانی‌یابه زبان‌دری ویا به زبان عربی نگاشته شده است .از جملهٔ کتب عربی بحیث مثال میتوان از همان کتاب غررا خبار ملوک الفرس وسیرهم یاد کرد .قسمتی از این کتاب بسیار مهم وارزشمند ثعالبی که به همت محمود هدایت بنام شاهنامهٔ ثعالبی به دری ترجمه‌شده است باموضوعات حماسی آریانای کهن سروکار دارد .از مقایسهٔ محتویات این کتاب باگشتاسپنامهٔ دقیقی و شاهنامهٔ فردوسی که ماخذ آن از جمله شاهنامهٔ ابو منصوری بوده است برمی آید که ثعالبی در نوشتن این اثر خود ازشاهنامهٔ ابو منصوری استفاده کرده است .مترجم درمقدمهٔ‌شاهنامهٔ ثعالبی می نویسد که بنا بر تحقیقاتیکه ناشر ومترجم فرانسوی آن یعنی زوتنبرگ کرده غرراخبار ملوک الفرس بین سنوات ۴۰۸ و۴۱۲ هجری باشارهٔ امیر ابو المظفر نصربن ناصر الدین ابو منصور برادر سلطان محمود غزنوی توسط ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل الثعالبی تدوین شده است. مؤلف قسمت مربوط به فرمانروایان‌وپهلوانان آریانای باستانی‌رااز روی ماخذیکه‌شاهنامهٔ فردوسی تنظیم شده به تحریر در آورده است . علاوة از ماخذ دیگر چون‌طبری، ابن‌خرداد به

(۱) ـ البدءوالتاریخ تألیف محمد بن طاهر المقدسی‌چاپ هورت ج ۳ص ۱۳۸ وص۱۷۳ .

(۲) ـ حماسه‌سرائی در ایران صفحه ۱۵۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن الکلبی ، حمزهٔ اصفهانی ، مسعودی و یعقوبی نیز استفاده کرده است (۱).

مجتبی مینوی در مقدمهٔ داستان رستم وسهراب مینویسد که کتابی به عربی در دست هست که تألیف ابو منصور حسن بن محمد مرغنی ثعالبی موسوم به غرر السیر میباشد . جلد اول آن غرراخبار ملوک الفرس وسیر هم با ترجمهٔ فرانسوی به اهتمام زوتنبرگ در پاریس بسال ۱۹۰۰ میلادی بچاپ رسید . در این کتاب از صاحب شاهنامه یاد میکند وبه احتمال قوی مراد از آن مؤلف همین شاهنامهٔ ابو منصوری است حتی ظن قریب به یقین میرود که اخبار مربوط به فرمانروایان وپهلوانان آریانا که در این غررالسیر مندرج است ترجمه گونه یی باشد از همان شاهنامه، منتهی با مراجعه به مآخذ دیگر و استفاده از آنها (۲) .

تیود ورنولد که دراین خصوص چنین ابراز نظر کرده است که مندرجات شاهنامهٔ ابو منصوری را میتوانیم کما بیش بعینه از روی قسمتهای نظم موجود و نیز از روی بعضی از فصل های ثعالبی بیکدیگر پیوسته و ترتیب دهیم. این کتاب راجع به تاریخ آریانا و باضافهٔ چند حادثهٔ حماسی دیگر است . مطالب عمده البته از کتاب جامع دیگری یا از خداینامه ویا از کتابیکه شبیه به آن بوده اقتباس شده است (۳). پس از شاهنامهٔ ابومنصوری شاهنامهٔ منثور ابوالمؤید بلخی ازلحاظ احتوای روایات حماسی در خورا همیت میباشد. این شاهنامه کتاب عظیمی بود ومعروف به شاهنامهٔ بزرگ . از این شاهنامه در تاریخ سیستان، ترجمهٔ تاریخ طبری، قابوسنامه و مجمل التواریخ والقصص یاد شده است. تاریخ نگارش آن ظاهراً سال ۳۵۲ هجری میباشد (۴).

یکی از مهمترین و کهنترین آثار حماسی منظوم زبان دری که درواقع نخستین اثر حماسی منظومی که از تصرف اند وهناک زمان بر کنار مانده و تاروزگار ما رسیده است گشتاسپنامهٔ دقیقی میباشد. کار سرودن این حماسهٔ ملی دردورهٔ سامانیان ودرآغاز سلطنت نوح بن منصور (جلوس ۳۶۵ هـ) شروع شد. هرچند در باب تاریخ مرگ دقیقی اختلاف نظر موجود است باآنهم قدر مسلم اینست که حادثهٔ قتل او از حدود سال ۳۶۸ یا ۳۶۹ هجری تجاوز نمی کند. بنا بران اگر تاریخ نظم

---

(۱) ـ شاهنامهٔ ثعالبی ، ترجمهٔ محمود هدایت ۱۳۸۹ ـ ۱۳۲۸ ، مقدمهٔ مترجم صفحات ج و د.

(۲) ـ داستان رستم وسهراب بامقدمه و تصحیح و توضیح مجتبی مینوی از انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، تهران ۱۳۵۲ ص ۵-۶ .

(۳) ـ حماسهٔ ملی ایران ص ۴۲ .

(۴) ـ تاریخ ادبیات در ایران ، تالیف ذبیح الله صفاج اول صف ۳۶۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

گشتاسپنامه را سال ۳۶۵ یا کمی بعد تر از ان تخمین کنیم شاید چا را شتباه نشده باشیم.

موضوع گشتاسپنامه شرح جنگ گشتاسپ باارجاسپ تورانی و بیان قهرمانی های پهلوانان آریانای باستانی است. همانطوریکه قبلا تذکرداد یم مضمون این نامه را با کمی افزایش یا کاهش در کتاب یادگار زریران می یابیم ونیزدر شاهنامهٔ ثعالبی که بگفتهٔ بعضی از محققان ترجمه گونه یی باشد از شاهنامهٔ ابومنصوری. لیکن بعضی از مستشرقان (۱) ونویسندگان زبان دری (۲) موضوع هزار بیت گشتاسپنامه را ماخوذ از شاهنامهٔ ابومنصوری می دانند. دکتور صفا می نویسد که براثر بعضی از اختلاف های جزئی (در یادگارزریران وگشتاسپنامه) خاصه در اسامی و نیز اختلاف کلی روایت در داستان قتل بیدرفش جادو و نظایر آنها ثابت میشود که داستان یادگار زریران چند بار دست بدست گشته و تغییراتی یافته و آنگاه به دقیقی رسیده است و بعبارت دیگر متنی که دقیقی دردست داشت غیر از متن اصلی ایاتکارزریران و به فحوای کلام فردوسی شاهنامهٔ ابومنصوری است واین زیاده ونقصان داستان واختلاف آن با متن قدیمی واصلی از راویان و نویسندگان این شاهنامه است (۳).

باید خاطر نشان ساخت که به اساس شواهدیکه در دست داریم تعین ماخذاصلی گشتاسپنامه دشوار است. اگر شاهنامهٔ ابومنصوری را ماخذ اصلی دقیقی بدانیم بدون شبهه ادعای ما برمبنای حدس وقیاس استوار خواهدبود، زیرا شاهنامهٔ ابومنصوری اکنون موجود نیست و تنها اقتباساتی (ازجملهٔ داستان رزم گشتاسپ وارجاسپ) از ان در شاهنامهٔ ثعالبی صورت گرفته است. آیا این امر امکان پذیر خواهد بود که شاهنامهٔ ثعالبی را بجای شاهنامهٔ ابومنصوری فرض کنیم و سپس قیاس نماییم که چون شمار نامهای پهلوانان وپاره یی از روایات جزئی دریادگار زریران وگشتاسپنامه موافق نمی باشد، بدان سبب شاهنامهٔ ابومنصوری ماخذ دقیقی است نه یادگار زریران. حال اگر شاهنامهٔ ابومنصوری رادر دست میداشتیم میتوانستیم بامقایسهٔ گشتاسپنامه به آن و باارائه شواهد موثوق این موضوع رابه اثبات برسانیم. ولی اکنون بنظر ما دشوار است بگوییم که نام آن عده از پهلوانانیکه در یادگار زریران نیامده ودر گشتاسپنامه موجوداست حتماً درشاهنامهٔ ابومنصوری آورده شده بود ودقیقی این نامها وروایات اضافی را تنها از آن کتاب اخذ کرده است و حتی ثعالبی نیز، درحالیکه میدانیم که ثعالبی حوادث وروایات حماسی وکارنامه های ملوک وپهلوانان

---

(۱) - حماسهٔ ملی ایران ص ۴۸ - ۶۴ .

(۲) - حماسه سرایی در ایران ص ۱۵۸ .

(۳) - ایضاً ص ۱۵۸ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وبطور عموم قصص مربوط به اقوام مختلف را با مراجعه به مآخذ دیگر چون طبری، ابن خرداد به ابن الکلبی، حمزهٔ اصفهانی، مسعودی، یعقوبی ونظایر آنان ضبط کرده است (۱).

موضوع استفاده دقیقی از یادگار زریران رانظر به دلایلیکه بعداً یاد آور میشویم نمی توان انکار کرد اماتعین نسخهٔ مرجع او کار آسان نیست. تنها اینقدر میتوان اظهار کرد که ممکن است وی نسخه یی را مورداستفاده قرار داده باشد که با نسخهٔ مورد استفادهٔ ما (۲)، از لحاظ زیادی و کمی روایات فرق میداشت. شاید در زمان حیات دقیقی از ین حماسه کهن ملی نسخ متعدد موجود می بود، حتی تعدد نسخه های این کتاب درقرن ۱۹ و ۲۰ که پهلوی شناسان اروپایی به مطالعه وتحلیل آثار این زبان رغبت نشان دادند نیز ثابت میباشد. چنانکه ملک الشعراء بهار که روزگار درازی به مطالعه وترجمه متون حماسی وغیر حماسی پهلوی صرف مساعی نموده درمقدمه ئیکه برترجمه یادگار زریران نوشته چنین یادآور شده است: «این نسخه از یادگار زریران که نزد این جانب بود هشت صفحه ازآغازش کم بود داشت واز اینراه که می خواستم انرا به پارسی امروزین برگردانم اجازه یافتم از روی پچین (نسخه) (۳) اقای پروفیسور هرتسفلد کم بود آن آغاز را بنویسم.» (۴).

همین قسم درموخره متن پارسیك یادگارزریران (چاپ بنیاد فرهنگ ایران) آمده است که این حماسه باری بدست رستم مهربان استنساخ و باردیگر توسط مهربان کیخسرو کتابت شده است (۵) پس تمام مطالب فوق وجود تعدد نسخ این کتاب را ثابت می کند ولا بداین همه نسخه ها بدون اختلاف نبوده است وشاید دقیقی از نسخه یی استفاده کرده باشد که نسبت به سایرنسخه ها مستقلتر و تعداد قهرمانان درآن بیشتر ازنسخه های کنونی بوده است.

---

(۱) شاهنامه ثعالبی، ترجمه محمود هدایت مقدمه صفحات ج، دو نیز رجوع شود به ص ۱۲۱ متن

(۲) مقصود نسخه چاپ بنیاد فرهنگ ایران از روی نسخه دستور جاماسپ جی منوچهر جی جاماسپ اسانا است.

(۳) A concise Pahlavi Dictionary, by D.N. Mackenzie,

چاپ پوهنتون آکسفورد - انگلستان ۱۹۷۱ ص ۶۲.

(۴) ترجمه چند متن پهلوی پاورقی ص ۵۵.

(۵)- متنهای پهلوی ص ۱۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

اینکه دقیقی زبان پهلوی را میدانسته است یا خیر باید توضیح کرد که همچنانیکه گردآورندگان شاهنامه منثور ابو منصوری به زبان پهلوی ناآشنا نبودند (۱) آشنایی دقیقی به این زبان نیز دور از امکان نیست و وجود بعضی از شواهد از جمله شواهد لغوی، ترکیب کلمه ها، ترسیم صحنه ها در یادگار زریران و گشتاسپنامه میرساند که دقیقی به متن پهلوی یادگار زریران باید مراجعه کرده باشد. اکنون برای تایید ادعای خویش از شواهد متذکره مثالها یی می آوریم:

پس (pus = پسر)

از یادگار زریران :

und pas goved Kayvishtasp shah Ku agar hamag pus ud brad ud vispuhragan I man ... (۲)

ترجمه : و پس گوید کی ویشتاسپ شاه که اگر همه پسر و برادر و بزرگان من ...

از گشتاسپنامه :

نخستین کی نامدار اردشیر　　پس شهریار آن نبرده دلیر (۳)

پسی داشت پیل گرانمایه مرد　　جهاندیده و خورده گرد نبرد (۴)

بیامد پس از سروران سپاه　　پس تهم جاماسپ دستور شاه (۵)

اشنود (ashut = شنود)

از یادگار زریران :

Kuman ashnut ku shmah baghan en den abezag i mazdesnan az ohrmazd padirift (۶)

ترجمه : که ما شنودیم که شما بغان این دین ویژه مزدیسنان را از هرمزد پذیرفتید .

از گشتاسپنامه :

نه بنوشتنی بد نه بنمودنی　　نه برخواندنی بد نه اشنودنی (۷)

---

(۱)- حماسه ملی ایران ص . ۴

(۲)- متنهای پهلوی ص ۹ .

(۳)- دقیقی و اشعار او ص ۴۸

(۴)- ایضاء ص ۵۶

(۵)- ایضاء ص ۵۸

(۶)- متنهای پهلوی ص ۲

(۷)- دقیقی و اشعار او ص ۴۳ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان کلمه های هلید (helad-رها کنید)و(هلد helad-رها کند)ابر (abar-بر) ابا(abaa-با)و نظایرآن در موارد مختلف هم در یادگار زریران و هم در گشتاسپنامه بکار رفته است .

درمورد شباهت بعضی از کلمه های مرکب وترکیبات نیزمیتوان شواهد متعدد ازاین دو اثر استخراج کرد، لیکن دراین گفتار به ذکردو مثال اکتفا می کنیم .یکی از این ترکیب ها که درهردو حماسه چندین بار البته بااندکي تغییربکار رفته(ژو بین به زهر آب داده) میباشد. چنانکه در یادگار زریران می‌خوانیم : (ژوبین آبسوده که... به‌خشم و زهرباآب بزه‌وگناه آب‌داده)(۱) . در گشتاسپنامه همین کلمه به‌شکل زهر بکار برده‌شده‌است :

بدوداد ژوبین زهر آبدار که از آهنین کوه کردي گذار (۲)

بینداخت ژوبین زهرآبدار ز پنهان بر آن شاهزاده سوار (۳)

دیگرترکیب کوف سر (۴) (kof sar- کوه‌سر) یعنی‌سر کوه‌است که‌در گشتاسپنامه بشکل کوه سر استعمال شده‌است:

چوگشتاسپ از کوه سر بنگرید سراورا بدان رزمگه برندید (۵)

بهمین‌ترتیب گاهی‌ترسیم صحنه ها درهردو حماسه شباهت دارد (۶)

پس‌ازتذکر مطالب‌فوق بدین‌نتیجه می‌رسیم که‌دقیقی درسرودن گشتاسپنامه ازمتن پهلوی یادگارزریران استفاده‌نموده،لیکن‌این استفاده‌از کاهش‌و افزایش‌بر کنارنبوده است . چنانکه ملك الشعراءبهار دراین‌باره مینویسد. (هرچند دقیقی‌یا ترجمه کنندگان‌این رساله ازپهلوی به پارسي دری‌نتوانسته اند درست به‌نکات‌دقیق‌این داستان‌پی برده‌وآنرا بدون‌نواقص بی شمار بعینه‌ترجمه کنندوبه کلی‌سرودست‌وپای‌این افسانه تاریخی رادرهم خرد کرده‌اندوقسمت‌زیادی راازآن‌افکنده وبرآن‌افزوده‌اند.)(۷)این تذکرمیرساند که‌دقیقی‌برای‌سرودن گشتاسپنامه‌خودغیراز یادگارزریران

---

(۱)—ترجمه چندمتن پهلوی‌ص ۶۸—۷۱. درشاهنامه‌ثعالبی‌این ترکیب‌بشکل (سلاح وزوبین مسموم) آمده است . رک . ص۱۲۶ .

(۲)- شاهنامه فردوسی چاپ‌مسکو جلد۶ صفحه ۱۰۵ (۳)- ایضا

(۴)-متنهای پهلوی‌صفحه ۹-۱۰ (۵)- شاهنامه‌فردوسی چاپ‌مسکو، جلد۶ص ۱۰۶

(۶)- مقایسه‌شود: ترجمه‌چند متن‌پهلوی ص۶۴ ودقیقي واشعاراو(گشتاسپنامه ص ۴۸)

۷ - ترجمه‌چند متن پهلوی صفحه۵۶—۵۷ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

به منابع دیگر نیز رجوع کرده است. به همین علت است که گاهی در این دو حماسه به تفاوتهایی برمی‌خوریم. برای اینکه به شباهتها واختلافات یادگار زریران وگشتاسپنامه وقوف حاصل کنیم لازم است به مقایسه آنها؛ بخصوص در سه مورد یعنی ترتیب واختلاف روایات، احوال بعضی از قهرمانان وشیوه بیان بپردازیم:

۱ - ترتیب واختلاف روایات:

در این دو اثر از لحاظ ترتیب وتوالی روایات، تفاوت قابل ملاحظه وجود ندارد، لیکن در تعداد حوادث و اندازهٔ روایات اختلاف موجود است. بدین معنی که موضوع هزار بیت گشتاسپنامه به تمامی در یادگار زریران گنجانیده نشده است. در واقع گشتاسپنامهٔ دقیقی از بیت ۱۱۷ تا ۷۵۵ از رهگذر احتوای روایات حماسی با یادگار زریران مطابقت دارد (۱). از آغاز گشتاسپنامه تا بیت ۱۱۶ که موضوعات به بلخ رفتن لهراسپ وبر تخت نشستن گشتاسپ، پیدا شدن زردشت وپذیرفتن گشتاسپ دین او را و باژ دادن گشتاسپ به ارجاسپ را دربر می‌گیرد، در یادگار زریران نیست. در حقیقت مطابقت روایات در این دو حماسه از نامه نوشتن ارجاسپ به گشتاسپ که دین مزدیسنان را پذیرفت، شروع میشود، ولی نحوهٔ ایراد حوادث از همین آغاز این دو اثر اندک تفاوت پیدا می‌کند. نام فرستادگان ارجاسپ به نزد گشتاسپ در یادگار زریران، بیدرفش جادو ونامخواست هزاران است (۲) لیکن در گشتاسپنامه غالباً نام شخص دوم یعنی نامخواست. هزاران، تنها بشکل نام خواست ذکر شده است واسم پدر این شخص یعنی هزاران جز در یک مورد (۳) در گشتاسپنامه دیده نمی‌شود.

در گشتاسپنامه از ابراهیم دبیران مهیست یاد نشده است. در حالیکه هموست که در یادگار زریران در محضر گشتاسپ بر پای می‌استد ونامهٔ ارجاسپ را می‌خواند. ترتیب بیان مطلب و

---

(۱)- این رقم در گشتاسپنامهٔ چاپ دبیرسیاقی است. در شاهنامهٔ چاپ مسکو ج ۲ از بیت ۱۲۵ تا ۷۵۱ را دربر می‌گیرد.

(۲) - در شاهنامهٔ ثعالبی نام این دو فرستاده که حامل پیام ارجاسپ به گشتاسپ بودند، ذکر نشده وتنها گفته شده است که ارجاسپ نامه‌ر اسمهور کرد وبردن آنرا به شخص تند خوی ووحشی محول داشت وهزار تن همراه او کرد. اما نام بیدرفش ونامخواست در شرح محاربهٔ گشتاسپ وارجاسپ (ص ۱۲۴ - ۱۲۶) آمده است.

(۳) - بدادش بدان جادوی خویش کام کجا نام خواست وهزارانش نام

شاهنامهٔ فردوسی چاپ مسکو جلد ۶ ص ۹۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایراد موضوعات در نامهٔ ارجاسپ که در یادگار زریران وگشتاسپنامه آورده شده است بصورت عموم همسان نیست ولی از نگاه مفهوم به هم مشابه میباشد. متن نامهٔ ارجاسپ در یادگار زریران چنین است: «... ما شنودیم که شما بغان این دین ویژه مزدسنان را ازهر مزد پذیرفتید. اگر دست ازان باز ندارید ما راز یانی گران ودشخواری از آن تواند بود. هرگاه شما بغان صواب بینید این دین ویژه را فرو هلید باما هم کیش بوید. دراینصورت هر آئینه شما را به خدایی پرستیم و هر آیینه سال بسال بس زرو بس سیمینه و بس اسپ نیکو وبس گاه شهریاری به شما دهیم و اگر این دین بنهاید و باما هم کیش نشوید هر آیینه بر سر تان رسیم، خوید خوریم و خشک سوزیم و چارپای و دوپای از شهر برده گیریم وشما را به بندگی گران ودشخواری کار فرماییم.))(۱)

قسمتی از همین نامه را گشتاسپنامه به ترتیب ذیل اقتباس می کنیم:

«... تواورا پذیرفتی و دینش را — بیاراستی راه و آیینش را ...
مر آن بند را ازمیان باز کن — بشادی می روشن آغاز کن
ارایدونکه بپذیری این نیک پند — زترکان بجانت نیاید گزند ...
ترا بخشم این بی کران گنجها — که آورده ام گرد با رنجها
نکو رنگ اسپان با سیم وزر — بهاستا مهاد رنشانده گهر
غلامان فرستمت با خواسته — نگاران با جعد آراسته
ور ایدونکه نپذیری این پندمن — بسایی گران آهنین بندمن ...
بسوزم نگارید ه کاخ ترا — زبن بر کنم بیخ وشاخ ترا
زسینت بسوزم سرا سربدم — سپاهت بناوک بدوزم بهم
زن وکودکان را بیارم زپیش — کنمشان همه بنده درشهرخویش(۲)

سپس موضوع پاسخ گفتن نامهٔ ارجاسپ درمیان می‌آید. دریادگار زریران این نامه را شخصاً زریر جواب می گوید، امادر گشتاسپنامه آمده‌است که برای جواب گفتن آن زریرو اسفندیار وجاماسپ هرسه باهم اقدام می ورزند.

لشکر آرایی گشتاسپ درگشتاسپنامه ویادگار زریر انطوری شرح شده است که مطالب با هم شباهت دارد. برای توضیح بیشتر نمونه هایی ازهردو حماسه درین زمینه نقل می کنیم:

---

(۱) -ترجمهٔ چند متن پهلوی صفحه ۵۹.

(۲)- دقیقی واشعار اوص ۳۶ - ۳۷.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«همهٔ مردم را از بهسپان خبر رسید وبر در گشتاسپ شاه آمدند به همراه سپاو تمبک زده و نای در انداختند وبانگ وکاودم برآور دند»(۱) .

سپاهی بیامد بدرگاه شاه — که چندان نبد بر زمین بر گیاه

چو روزی ببخشید و جوشن بداد — بزد نای وکوس وبنه بر نهاد (۲)

«سپس لشکر بجنبید و ایورژ کرد ...چنان بود که بانگ آنان برآسمان بر شدی وآوازپای شان دردوزخ پیچیدی... ازگرد و دود شب وروز نا پیدا» (۳) .

زتاریکی گرد واسپ وسپاه — کسی روز روشن ندید و نه ماه

زبس بانگ اسپان واز بس خروش — همی نالهٔ کوس نشنید گوش (۴)

پیشگویی جاماسپ به دستور گشتاسپ ،صرف نظراز بعضی تغییرات جزوی، ازقبیل تقدیم وتاخیر مطالب ونیز تعویض نامها ، درهر دو حماسه یکسان است . هنگامیکه گشتاسپ جاماسپ را به پیشگویی وادارمیسازدوی ازگشتاسپ تقاضامی کند که سوگندیاد کند تابه وی گزندي نرساند. گشتاسپ این درخواست جاماسپ را قبول می نماید و بجان زریر برادرش سوگند می خورد که او را اذیت نکند.

بنابران جاماسپ آنچه را که در میدان جنگ بوقوع خواهد پیوست یکایک بیان می دارد.

قسمتی از پیشگویی جاماسپ در یادگار زریران وگشتاسپنامه قرار ذیل است :

«فردا این دوسپاه برهم فروکوبند، دلیر به دلیر وگراز به گراز، بسامادر با فرزند بی پور، بساپور بی پدر، بس پدر بی پسر، بس برادر بی برادر و بس زن شوی مند بی شوی شوند .» (٥)

به پیش اندر آیند مردان مرد — هوا تیره گردد زگرد نبرد

جهان بینی آنگاه گشته کبود — زمین پر زآتش هوا پر زدود

وزان زخم وآن گرزهای گران — چنان پتک پولاد آهنگران

بمغز اندر افتد ترنگا ترنگ — هوا پر کند نالهٔ بوروخنگ

---

(۱) ـ ترجمهٔ چند متن پهلوی ص ٦١ ـ ٦٢ .

(۲) ـ دقیقی واشعاراوص ٤٦ ـ ٤٧ .

(۳) ـ ترجمه چند متن پهلوی ص ٦٢

(۴) ـ دقیقی واشعار او ص ٤٧ .

(٥) ترجمهٔ چند متن پهلوی صفحه ٦٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

شکسته شود چرخ وگردونها درفشان بیالاید از خونها

بسی بی پدر گشته بینی پسر بسی بی پسر گشته بینی پدر (۱)

حوادث دیگر از قبیل کشته شدن زریر توسط بیدرفش و پهلوانان دودمان او و نیز قتل بیدرفش و لشکریان ارجاسپ طوری بیان شده است که در هردو حماسه ترتیب وتوالی شانرا تا حدزیادی حفظ می کند. دقیقی در گشتاسپنامه درضمن شرح حوادث به تأسی از مراجع دیگر مطالبی را می آورد که آنرا در یادگار زریران به نهج دیگر می یابیم و به همین سبب گاه گاه مغایر تهایی در روایات این دو حماسه بمشاهده میرسد. طور مثال از کشته شدن گرامیک کرت پسر جاماسپ که در گشتاسپنامه بصراحت سخن رفته، در حالیکه در یاد گار زریران در مورد قتل وی چیزی گفته نشده است. در یادگار زریران گرامیک کرت، بستور واسفند یار تا آخرین لحظه با لشکریان دشمن می جنگند و آنها را شکست میدهند. همین قسم در یاد گار زریران گیرندهٔ انتقام زریر پسر او بستور است ووی بیدرفش را به قتل می رساند لیکن در گشتاسپنامه اگرچه بستور نخست بدین قصد بجنگ می رود اما کشتن بیدرفش بدست اسفندیار صورت می گیرد. (۲) علاوه بران از دو روایت دیگر که درهردو حماسه به اختلاف آورده شده است نیز باید یاد کنیم. یکی از این دو روایت اینست که چون زریر در میانهٔ آوردگاه از دست بیدرفش بخاك و خون می نشیند، بستور پسروی برآن میشود که کین پدر از بیدرفش بکشد. لیکن گشتاسپ او را مانع می شود وبرایش می گوید که تو هنوز کودک نارسیده هستی و دستت به تیر آشنا نیست. بنابرآن برای تو لازم نیست که بجنگ بروی. اما بستور پنهانی از گشتاسپ نزد آخور سالار (بقول دقیقی اسپدار) میرود و به او می گوید که گشتاسپ فرمان داده است تا اسپی را که زریر در کودکی برآن سوار می شد برای من زین کنی که من به کار زار بروم (۳) وقتیکه گشتاسپ از این اقدام بستور اگاه میشود به مشورهٔ جاماسپ او را اجازه می دهد تا برای انجام مقصودش بپردازد. گشتاسپ از تیردان تیری به وی میدهد و می گوید برو و پیروز بازگرد.

---

(۱) - دقیقی و اشعار او صفحه ۴۸ (۲) - حماسه سرایی در ایران ص ۱۱۹ - بقول ثعالبی قتل بیدرفش بدست بستور صورت گرفت. ر ک: شاهنامهٔ ثعالبی ص ۱۲۷ .

(۳) - ترجمهٔ چند متن پهلوی صفحه ۶۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

این روایت در گشتاسپنامه بدین شکل نیامده است . قرار اظهار دقیقی گشتاسپ سپاه خود را به چندین دسته تقسیم می کند وبستور را در عقب لشکر می گمارد (۱)

رو یداد دیگر که مربوط به انجام نخستین جنگ گشتاسپ وارجاسپ میباشد در یادگار زریران چنین آمده است که در پایان این جنگ از تورانیان جز ارجاسپ کسی زنده نماند . او را نیز یل اسفندیار گرفت ویک دست و یکپای ویک گوشش رابرید سپس یک چشم او را باآتش سوخت و کور ساخت . پس او را به دم بریده خری نشاند و گفت که شوو بگوچه دیدی از دست من یل اسفندیار تا هیونان دانند که چه رفته بوده است درین روز فرو ردین اند را ژد هاي رزم گشتاسپان (۲)

این روایت در گشتاسپنامه چنین است که پس از قتل لشکریان و سران سپاه ارجاسپ چون وی خود را تنها دید راه فرار در پیش گرفت وروی به دشت وبیابان نهاد (۳) همین شکل روایت را ثعالبی نیزآورده است .قرار اظهار وی چون ارجاسب رو به فرار می نهد ، بستور با یک تعداد سپاه او را تا جیحون تعقیب می کند. (۴)

۲ - احوال بعضی از قهرمانان :

شمارهٔ قهرمانان آریانا که در جنگ گشتاسپ وارجاسپ شرکت داشتند در یادگار زریران به شش تن بالغ می گردد . آنان عبارت بودند از زریر وپادخسرو برادران گشتاسپ . فرشید ورد ، (فرشاورد) واسفندیار فرزندان او و بستور پسر زریر و گرامیک کرت پسر جاماسپ . پورداود در جملهٔ پسران کی گشتاسپ علاوه از اسفندیار وفرشید ورد وپشوتن که اسم اخیر الذکر در یادگار زریران نیامده است ،فرشوکر را چارمین فرزند وی می خواند وتذکر میشود که هرچند درشاهنامه از او اسم برده نشده اما بطور یقین میدانیم که او پسر گشتاسپ است زیرا در یادگار زریران مکر را از او یاد شده ودر همین جنگ بدست نامخواست پسر هزاران سرلشکر تورانی کشته شده است . (۵)

من در یادگار زریران (چاپ بنیاد فرهنگ ایران از روی نسخهٔ آسانا) نام فرشوکرو چگونگی قتل وی توسط نامخواست را پیدا نکردم ، بلکه در عوض در یافتم که پادخسرو برادر گشتاسپ که چار بار نامش در یادگار زریران آمده (٦) بدست نامخواست هزاران کشته شده است.

---

(۱)- دقیقی و اشعار او ص ۵۵ - بقول ثعالبی بستورد رجناح چپ لشکر گمارده شده بود وبعد از کشته شدن زریر گشتاسپ کین کشیدن از بید رفش را شخصاً به وی محول کرد . رک : ایضا ص ۱۲۴ - ۱۲٦

(۲) - ترجمهٔ چند متن پهلوی ص ۷٦　(۳) - دقیقی واشعار او ص ۷۵ (۴) - شاهنامهٔ ثعالبی ص ۱۲۷ -(۵) بیشتها، ج ۲،ص ۲۷۵. (٦) - متنهای پهلوی ص٦-۷-۸ و۱۷ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ممکن است استاد پور داود، نام فرشو کر یکی از پسران گشتاسپ را در کدام نسخهٔ دیگر از یاد گار زریران دیده باشد . در گشتاسپنامه تعداد قهرمانان نسبت به یاد گار زریران بیشتر ضبط شده واز نیو زارو شیرو و شید سپ وارد شیر وپشوتن که در یاد گار زریران سخنی از آنان نرفته در گشتاسپنامه صحبت بعمل آمده است .

از قهرمانان تورانی دراین نبرد دریاد گار زریران نام دوتن یعنی بیدرفش جادو ونا سخواست هزاران ذکر گردیده است . دقیقی بر علاوهٔ آنها از کسان دیگر از قبیل گرگسار و کهرم نام می برد که نام این دوتن در یاد گار زریران نیست . در شاهنامهٔ ثعالبی نام ارد شیر وشید اسپ وگراسی کرد موجود است واز فرشاوردونیوزارو جودندارد. ویک شخص دیگر که موسوم به فیونداد میباشد (۱) بحیث چهارمین پسر گشتاسپ معرفی شده، از افراد ارجاسپ نام بیدرفش ونا سخواست و کهروم مذکور است لیکن از گرگسار که در گشتاسپنامه آمده ذکری نرفته است .

کسانی را که در فوق نام بردیم پهلوانان معروف معرکهٔ رزم بوده اند . در یاد گارزریران وگشتاسپنامه در میان قهرمانان وسر بازان زریر بستور واسفند یار نسبت به دیگر پهلوانان دودمان گشتاسپ در میدان کارزار برای نابودی نیروی جانب مقابل بیشتر تلاش کردند . از جملهٔ این پهلوانان اگر چه نام اسفند یار در حماسه های ملی ما مشهور تر است ، لیکن در یاد گار زریران مقام اول را باید به زریر داد وسپس دلاور یهای اسفندیار وبستور را به دیدهٔ تحسین نگریست .

نام زریر درفقره های ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۷ آبان یشت بشکل زئیری و ئیری Zairi vairi که معنای زرین سینه وجوشن را می رساند ضبط شده است (۲). زریر پسر لهراسپ برادر گشتاسپ سپهبد آریانا و قهرمان نام آور بود . وی در اوستا به اسپ یوذ Aspayaodha یعنی جنگاور سوار، موصوف میباشد . دریادگار زریران «تهم سپاهبد نیو» خوانده شده است (۳) دقیقی در گشتاسپنامه او را زریرسوار گفته است :

زدانا سپهبد زریر سوار — زجاماسپ وز فرخ اسفندیار (۴)

چو بستور پور زریر سوار — زخیمه خرامیدزی اسپدار (۵)

---

(۱)- شاهنامه ثعالبی ص ۱۲۵ (۲)- یشتها ج اول ص ۲۸۷

(۳) متنهای پهلوی صفحه ۲

(۴) شاهنامه، چاپ مسکو جلد ششم صفحه ۸۰

(۵) ایضا صفحه ۱۱۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیمای زریر در سراسر منظومهٔ ایاتکار زریران وگشتا سپنامه درخشش عجیبی دارد . ارادهٔ او برای مقابله باسغاصمان ومعاندان شکست ناپذیراست. هنگامیکه گشتا سپ پس از شنیدن متن نامهٔ ارجاسپ اندوهگین میشود درواقع زریراست که برای پاسخ گفتن آن نامه آمادگی میگیردو از بس غیرت وهمت به دشمن خاطر نشان می سازد که با اسپان پیکار گذاربرشما خواهیم تاخت وشمارا شربت مرگ خواهیم چشانید . اوبه دستور گشتاسپ در پی تدارك وفراهم آوری سپاه میشود . جنگاوران با سلاحهای جنگی وباسپر های رستم روبه آوردگاه می نهند. زریر فرمانده سپاه بر بارهٔ آهنین سحب خویش برمی نشیند ودلیرانه سخت کار زارمی کند . همچون ایزد آذر که اندر نیستان افتد وباد با آن یار باشد (۱) اما یکتن از سران لشکر ارجاسپ بنام بیدرفش جادو که درمقابل وی خودرا ناتوان می یابد از پشت سر با ژوبین آبداده به زهر براو ضربتی وارد می کند واورا هلاك می سازد .

بستورپسر زریر مانند پدرش نبرده وجنگ آور است . نام وی درفقره ۳ . ۱ فروردین یشت بشکل بستوئیری (Basta Wairi) وبمعنای جوشن بسته آمده است . این نام درگشتاسپنامه ودراکثرچاپهای شاهنامه فردوسی (جزچاپ مسکو) نستورضبط میباشد که محققا نادرست است وبه یقین میتوان گفت که این تحریف دراثر اشتباه استنساخ کنندگان صورت گرفته وسپس درچاپ های متعدد این اشتباه تکرار شده است .

بستوردرهنگام قتل پدر ، کودکی نارسیده و به استناد یادگار زریران هفت ساله بود (۲). ولی باهمین سن کم دلیرانه کارزار کردو بیدرفش جادورا به انتقام کشتن پدرش تیری بردل بزد وهلاك ساخت وتاپایان جنگ گشتاسپ وارجاسپ ، درصف سایر دلاوران وقهرمانان آریانا بجنگید ه یکی از بزرگترین قهرمانانیکه دراین جنگ پایداری وکار روایی های اودرخورستایش است، اسفند یار پسر گشتاسپ میباشد. نام این پهلوان در اوستا بشکل سپنتود ات (Spento data) بمعنای بخشیدهٔ سپنته (مقدس) ودر پهلوی سپندیات ((Spento dadta))آمده است . راجع به وی در فقره ۱۰۳ فروردین یشت ودر فقره ۲۵ ویشتاسپ یشت به نیکویی سخن رفته و بصفت تهم و دلیر خوانده شده است (۳) .

---

(۱) ـ متنهای پهلوی صفحه ۹ ـ دقیقی از طرز جنگ آوری زریرچنین توصیف می کند:

بلشکرگهٔ دشمن اندر فتاد　　چواندر گیا آتش تیز و باد

(۲) ـ متنهای پهلوی ص ۱۱ ، توجمهٔ چند متن پهلوی ص ۶۹

(۳) ـ یشتهاج دوم صفحه ۸۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسفندیار پهلوانی بود روین تن بر جسم او هیچ ضربتی کارگر نمی افتاد . مطابق توضیح زراتشت نامه، اسفندیار را زردشت بادادن انار روین تن کرد (۱) انار میوهٔ مقدسی بشمار میرفت وبدان سبب قرار اظهار پورد او د بردر آتشکده ها درخت انار غرس می‌شد. به‌تعبیر موله دانشمند معروف وفقید لهستانی انار درآریانای باستانی نمایندهٔ جنگاوری بشمار میرفت (۲) .

ستارهٔ بخت اسفندیارهم در یادگار زریران وهم در گشتاسپنامهٔ دقیقی ، همیشه تابناك است باوجود دلاوریها وجانفشانی‌های تمام قهرمانان نخستین جنگ گشتاسپ وارجاسپ، این نبرد بهمت اسفندیاربه پیروزی انجام یافت. نام این قهرمانان وامثال آنان که کارنامه های ارزشمندی ازخود بجا گذاشتند درحماسه های ملی ما جاودان است .

۳ - شیوه بیان :

یکی ازخصوصیات مشترکیکه درحماسه ها وجود دارد نحوهٔ ایراد مطالب، توصیف قهرمانان بیان چگونگی جنگ آوری، عزم وثبات واحساسات آنان ونیز توصیف میدان جنگ، آلات وادوات جنگی و نظایر آن میباشد . درآثار حماسی گوینده یانویسنده وقایع رابه اسلوب خاصی شرح می کند .

درگفتن واقعه از ایجاز کارمی گیرد ویا از اطناب. تشبیهات، استعارات ومبالغه هایی بکار میبرد که موافق موضوع مورد بحث اوست ودر پرورانیدن مطالب اقتضای مناسبت را ازنظردورنمی دارد. وقتیکه آثار حماسی ازلحاظ شیوهٔ بیان مورد مقایسه قرارمی گیرد باآنکه موضوع آنها یک چیز باشد، تفاوتهایی درمیان آنها موجود میباشد . برای آنکه به خصوصیت وطرز بیان گشتاسپنامه ویادگار زریران وقوف حاصل نماییم بهتر است راجع به هریکی ازآنها بطور جداگانه صحبت کنیم .

درگشتاسپنامه دقیقی اگر چه پیرایه های ادبی وجود دارد لیکن وی کلام خودرانه باتکلف بسیار بلکه به سادگی وگاهی با الفاظ ثقیل بیان می کند . بقول نولدکه او پابند بشکل وصورت ظاهر است . هروقتیکه یک پهلوان تازه را معرفی میدارد ویا از کشته‌شدن اوسخن می‌راند همیشه بیک نحو واغلب باعین کلمه ها شرح میکند . درگشتاسپنامه مجلسهای رزم بسیار معمولی نگارش می یابد . دقیقی بعض اصطلاحات را زیاد بکار میبرد ازقبیل (نگرتا) (یکی نام بودش) ومانند آن

---

(۱)- زراتشت نامه به تصحیح محمد دبیر سیاقی چاپ طهوری صفحه ۷۷ .

(۲)- مجله دانشکده ادبیات وعلوم بشری دانشگاه تهران (مقالهٔ اسفند یار و راز روین تنی نوشتهٔ محمد علی اسلامی ندوشن) سال ۱۹ شماره ۳ — ۴ - صفحه ۵۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱) این مطالب چنین معنی ندارد که دقیقی از داشتن یک سبک محکم حماسی برخوردار است. در گشتاسپنامه او از لحاظ محاسن وزیبایی های ادبی نیزشواهد فراوان موجود است. بحیث مثال در خطابهٔ گشتاسپ بهترین ابیات دیده میشود ودقیقی دراین مورد نهایت ایجاز وفصاحت را بکار بسته است. همچنان سخنان وی درباب ظهور زردشت از لطف وزیبایی تهی نیست وهمین امر در مورد پیشگویی جاماسپ نیز صدق میتواند کرد.

یکی از وجوه اهمیت دقیقی بکار بردن ترکیب های فراوان است. این ترکیبها گاهی باستن پهلوی ایا تکار زریران موافقت دارد. گشتاسپنامه از لحاظ بکاربردن تشبیهات واستعارات وترسیم صحنه های پیکار وتوصیف حالات پهلوانان قابل توجه میباشد. گاهی درین نامه به تشبیهاتی بر میخوریم که استادانه بیان شده است، مانند تشبیهات ذیل:

ابر کین شید سپ فرزند شاه چو رستم بیامد میان سپاه (۲)

* * *

سر انجام ترکان به تیرش زنند تن پیلوارش بخاک افگنند (۳)

* * *

فروغ سر نیزه و تیر وتیغ بتابد چنانچون ستاره زمیغ (۴)

* * *

ببند دبراور اچون پیل مست یکی تیغ زهرآب داده بدست (۵)

* * *

پس این لشکر نامدار بزرگ بدشمن درافتند چون شیر وگرگ (۶)

یکی باره یی بر نشسته چو نیل بتک همچو آهو بتن همچو پیل (۷)

* * *

---

(۱) - حماسهٔ ملی ایران صفحه ۴۹ (۲) - دقیقی واشعار او صفحه ۴۹

(۳) - ایضاً صفحهٔ ۵۰ (۴) ایضاً صفحهٔ ۵۱

(۵) ایضاً (۶) ایضاً.

(۷)- ایضا صفحهٔ ۵۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

بلشکر که د شمن اندر فتاد چو اندر گیا آتش تیز و باد (۱)

• • •

بدست اندرون گرز چون سام یل به پیش اندرون کشته چون کوه تل (۲)

ویا استعاراتی بکار رفته است که بسیار زیبا میباشد ، مانند استعارات ذیل :

بسی نامداران و گردان چین که آن شیر گرد افگند بر زمین (۳)

تو گفتی هوا ابر دارد همی وزان ابر الماس بارد همی (۴)

چو گشتاسپ از کوه سر بنگرید بگرد اندرون ماه گردان ندید (۵)

با توجه به ابیات زیر میتوان دریافت که دقیقی در تجسم وترسیم حالات وعواطف پهلوانان ماهر است . این ابیات مضمون گفتاری است از زبان بستور برسر نعش زریر :

همی گفتش ای ماه تابان من چراغ دل ودیده و جان من

بدان رنج و سختی بپروردیم کنون چونکه رفتی بکه اسپردیم

همه لشکر و کشور آراستی همی رزم را با رزو خواستی

کنون کت بگردون برافراخت نام شدی کشته خودنا رسیده بکام (۶)

وابیات ذیل در توصیف زریر :

بیامد پس آن نره شیر دلیر نبرده سوار آنکه نامش زریر

به پیش اندر آید گرفته کمند نشسته ابر اسپ تازی سمند

اباجوشن زرد رخشان چو ماه بدو اندرون خیره گشته سپاه (۷)

در یادگار زریران نیز شیوهٔ بیان بسیار دلکش وشاعرانه است. چون این حماسه اصلا در زبان پهلوی اشکانی بشعر بوده و باوصف آنکه درترجمهٔ پهلوی ساسانی آن تغییرات وتد اخلاتی صورت گرفته است، باز هم شیوایی بیان وتأثیر متن اصلی آن در ترجمه مشهود است . تاو ادیا آهنگ سخن این حماسه را شاعرانه می خواند (۸). قدر مسلم اینست که در یادگارزریران اسلوب سخن کاملا ادبی وشاعرانه و پراز توصیفات است . این امر در واقع ممثل همان ذوق ادبی و بیان شیواست که ازگاه باستان درآریانا سراغ میشد ، چنانکه مثالهای آن در کتاب اوستا مشهود است وتأثیر همین ذوق واستعداد ادبی بود که سخنوران نامی ادب دری نخستین بار از افغانستان سربلند کردند و

---

(۱) - ایضا صفحهٔ ۶۱ (۲)- ایضا صفحهٔ ۶۴ (۳)- ایضا صفحهٔ ۴۹

(۴)- ایضا صفحهٔ ۵۷ (۵)- ایضا صفحهٔ ۶۵ (۶)- ایضا صفحهٔ ۷۰

(۷)- ایضا صفحهٔ ۵۰ (۸)- زبان و ادبیات پهلوی صفحه ۱۹۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

گویندگان دیگر به تلمذ وتبعیت ازآنان ازنواحی دیگر بسیار بعدبه آوردن شعردری کوشیدند .

باید یا داو ر شد که در ایا تکار زریران هرچنه صحبت از کیش زردشتی است اما اصول وطریقهٔ این آئین شرح نشده بلکه بیان پیکار ودلاوریهای قهرمانان آریانای باستانی است. بنابران درمتونیکه چنین حوادث حماسی وپهلوانی محتوای آنراتشکیل میدهد بدون شبهه تعبیرات و شیوهٔ بیان رنگ شاعرانه دارد .

بقول نولد که باوجودیکه یادگار زریران برحسب ظاهر بزبان مکالمه یی فصیح نوشته نشده است، شامل مبالغه های برجسته حماسی زمانهای بعدی میباشد (۱) . حقیقت اینست که شیوهٔ بیان دراین کتاب به اقتضای مناسبت ها فرق دارد. بقول تاوادیا آنجا که سخن ازپیش آمد های ساده و جزئی است، بیان هم ساده است، امابه علت کوتاهی که دارد گیر او پر کشش است . مانند همان آغاز کتاب که نامه های دعوت دربارهٔ رها کردن آیین تازه یعنی کیش زردشتی ردوبدل میشود و پاسخ غرور آمیزیکه به این دعوت داده میشود، درجاهائیکه مناسبتی اقتضامی کند زبان بسیار ادبی وپر از تشبیهات شاعرانه ومبالغه آمیز میشود ، مثلا هنگام لشکر کشی باآهنگ موسیقی شایان توجه ، نالهٔ پردرد جاماسپ است: «آه کاش ازمادر نزاده بودم وچون زاییده شدم کاش درکودکی به سر نوشت خود مرده بود!» (۲) یا مانند ناله درد ناك بستور برسرنعش پدر: «تورا چنین کام بود که باهیونان کارزار کنی. کنون کشته افتاده ای اندرین رزمگاه چون بی تخت وبی گنج مردم و این خوب چهر وگیسوان وریش تواز بادها پریشان. تن وپیکر ویژه ات به پای اسپان خسته وخاك بروی نشسته » (۳) یامانند این بیان شیوا که درواقع توصیف وتصویر نحوه جنگ کردن زریر میباشد: «آن تهم سپاهبد دلیر زریر آنگونه دلیرانه کارزار کند چنانکه آتش سخت اندر نیستان افتدو باد آن آتش را یار شود» (۴) به این ترتیب تقریبا تمام حالتها وچهره ها دریك کار ادبی و هنری کوچك نمایان شده است . (۵)

مقایسه یادگار زریران با گشتاسپنامه دقیقی درسه مورد فوق الذکر مارا به این نتیجه می رساند که از لحاظ موضوع، توالی روایات ، توصیف وبیان حالات قهرمانان وبکاربردن تشبیهات، استعارات ومبالغه ها و استعمال لغات پهلوي ، آوردن ترکیب های اضافی وتوصیفی و نظایر آن میان این دواثر حماسی شباهت وجود دارد، بنابران ممکن است درنظم گشتاسپنامه، دقیقی از متن پهلوی ایاتکار زریران استفاده کرده باشد .

---

(۱)- حماسه ملی ایران صفحه ۲۱ (۲)- زبان و ادبیات پهلوي صفحه ۱۹۳

(۳)- ترجمه چند متن پهلوی صفحه ۷۰ (۴)- ایضاً صفحه ۶۷

(۵)- زبان و ادبیات پهلوی صفحه ۱۹۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنیار محمد علم ملهٔ یار

گوشه‌هایی از فرهنگ

عامیانه کلاشوم نورستان

-۲-

دوم - فرهنگ شفاهی :

ساده ترین فرهنگ شفاهی که در گروه های محلی کلاشوم نورستان رائج است عبارت است از اساطیر، نام های محلی و عنعنوی، لهجات محلی، ضرب المثل های محلی، چیستان ها و معماهای محلی، داستان ها وغیره. بعضی ازنمونه های اساطیر را در فرهنگ شفاهی در آتی تقدیم مینمائیم .

اسطورهٔ دی (De) در وایی استان :

در گذشته چنان می پنداشتند که « دی» رب النوع سرنوشت و نگهبان مردم در روستای وای استان بوده است. قریهٔ وای استان (وایگل) در قسمت شمال کلاشوم در جنوب سلسله کوه هندوکش درحصهٔ مرکزی نورستان موقعیت دارد .

رودهای نسبتاً کوچک بنام دیگل (De—gal) (۱)، شاگل (Sha—gal) و شام کوی (Camkoy) در آن وجود دارد که از سه دره جریان پیدا کرده و درینجا باهمدیگر یکجا شده و رودخانه نسبتاً بزرگی را که بنام دریای «وایگل» یاد میشود تشکیل میدهند. اگر از قریهٔ وای استان

۱- دیگل : دی، نام رب النوع است وگل به معنی دره، یعنی دره که مربوط به «دی» بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی ازین رود خانه های فرعی تعقیب گردد در کرانه های آن اماکنی بنظر میرسند که به اسامی ارباب الانواع کهن آن مسمی گردیده اند .

در نزدیکی رود خانه دیگل جاها یی وجود دارد که محل بود و باش خدایان فرعی بوده است.

یکی ازین جاها که بنام دیتاع (De_ta) (جای رب النوعی که سرنوشت ونگهبانی مردم را بدوش داشت) یاد می شد .

در نزدیک و طرف راست دیتاع جای ماد یتاع (Made_tâ) (جای رب النوع مادی) وبطرف شرق و شمال آن تراسکان تاع (Tras-kan_tà) (مسکن رب النوع تراسکان تاع) بود. ودر درهٔ شاگل یمرا تاع (Yamaratâ) (مسکن خالق همه مخلوقات)(۱) بود. در بارهٔ هر یکی ازین جاها اساطیر دلچسپ بشکل پراگنده موجود میباشد. و درینجا اسطورهٔ «دی» راکه در دیتاع مربوط درهٔ وایگل مسکن داشته است تقدیم میکنیم:

در ازمنهٔ بسیار قدیم در درهٔ دیگل امروز و در جای دیتاع که نزدیک وای استان است یک یوش Yosh « دیو» زندگی میکرد. یوش از رسیدن بهار برای مردم وای استان خبر میداد. ومردم وای استان هر سال طی مراسم خاص از یک گروه مردم یك مرد را به این یوش میدادند. یوش این مرد را میخورد و فصل بهار را برای مردم می آورد و پیغام بهار را برایشان میگفت. مردم وای استان دایم ازین یوش خوف داشتند و گاه گاهی هم از «دی» کمک میخواستند اما هنوز عملا با قربانی کردن بز و گاو در جستجو «دی» اقدام نکرده بودند.

سالی نوبت به یکی از آن خانواده ها رسید که می بایست یکنفر از آن خانواده طی مراسم خاص به یوش سپرده شود، تا یوش او را خورده و پیغام بهار را بیاورد و در بهار را برای مردم باز کند. درین خانواده هم جز یك پسر و یك دختر یتیم دیگر کسی نبود.

این دو یتیم هم میدانستند که نوبت به خانوادهٔ آنان رسیده است و پسر یتیم با مراسم خاص بسوی یوش فرستاده خواهد شد. دختر یتیم تلاش داشت که حیات برادرش را ازین بلای بزرگ نجات بدهد. روزی این دختر نزدیک زن پیری که دیال Deyal (غیب گوی) بود رفت وحقیقت موضوع را به او گفت تا شاید راهی برایش نشان دهد که برادرش را از شر یوش نجات دهد. دیال به دختر یتیم گفت: «برادرت را آماده بساز تا نزد یوش برود. پیش از رفتن وجودش را با کثافت وسد فوع انسان آلوده بساز دتا بوی آن به یوش برسد و در آنصورت

۱- Edelberg نام ارباب الانواع وای استان رالست نموده است در (Kmul 1965) .

(c) ketabton.com: The Digital Library

یوش به برادرت نزد یک نخواهد شد. و برادرت نجات داده خواهد شد. درعین حال برادرت به مردم وای استان بگوید: بیائید که به جستجوي« دی» برویم. یکدانه شانه، یکدانه سوزن و لوبیای سیاه پخته بحیث‌خوراک به وی داده شود تا در طول سفر به جستجوی «دی » دیگرهیچ چیزی را نخورد.و«دی» مددگار مردم وای استان خواهد بود. حتی این یوش را از بین خواهد برد و برادرت نام نیک و پر افتخاری را در جامعهٔ وای استان کسب خواهد کرد.»

دختر یتیم همه گفتار و هدایت دیال را در بارهٔ برادرش عملی کرد. و مردم وای استان برای فرستادن پسر یتیم به یوش آمادگی گرفتند و پسر یتیم را با مراسم خاص به سوی مسکن یوش حرکت دادند. پسر یتیم مطابق هدایت دیال تمام وجودش را با کثافت و مدفوع انسان آلوده ساخته بود. مردم وای استان باپسر یتیم تانزد یک مسکن یوش رسیدند و مردم طور معمول تماشا میکردند. همان بود که یوش خود رانشان داد وبطرف پسرنظر کرده نزد یک شد. در ینوقت بوی کثافت و مدفوع انسان به بینی یوش رسیدوگفت ،«این چه بوی است؟این‌بوی را این پسر آورده است.»آنگاه گفت: برو، برو تحمل این بوی را ندارم.» پسر در بین مردم‌وای استان و یوش حیران ماند. مردم وای استان برای اینکه‌آن قربانی سالانهٔ یوش را ادا کرده باشند اصرار میکردند که پسر باید نزد یوش برود تاازشر اوتا مدت یکسال نجات یابند.یوش هم این پسر یتیم را به نسبت عفونتیکه از او متصاعد بود نزد خود نمیگذاشت. باآنهم همه مردم وای استان میدیدند که یوش‌اشاره کرده پسر یتیم‌رابه بازگشت جانب قریه وادار میکرد. و مردم وای استان مکرراً بطرف پسر یتیم اشاره میکردند که حتماً نزد یوش برود ، زیراآنان مجبور بودند که هرسال یکنفر را به این یوش فداو نثار کنند . پسر یتیم‌ناگزیر واپس نزدمردم وای استان آمد، وحیاتش ازشر یوش نجات یافت. مردم وای استان نمیدانستند که چطورازین یوش جامعهٔ شان رانجات بدهند. درین‌وقت پسریتیم ازمردم تقاضا نمودتابه جستجوی «دی » رفته و از او کمك بخواهند تااز خطر یوش نجات یابند .مردم وای‌استان هم بااو همداستان شدند تابه جستجوی «دی» بروند واز اودربارهٔ نجات‌از شریوش که‌دائم‌جامعه‌وای‌استان‌را تهدید میکرد، کمك بخواهند. همه‌مردم وای‌استان به‌این منظور گردهم جمع‌شدندوسه‌دسته‌بیست نفری را تشکیل دادند واز قریهٔ وای‌استان بطرف شمال‌غرب حرکت کردند.این سه‌دسته‌مردم راه های طولانی را در مناطق کوهستانی پیمودند .هر کس‌را که درطول راه میدیدند فکر میکردند که «دی است وبا او در صحبت راباز کرده ازستم‌یوش شکایت میکردند. روزی‌نزدیك‌شام‌یوش‌دیگری را دیدند. مردم‌فکر کردند که این یوش البته «دی»است .و«یوش» هم‌باآنان به‌نرمی صحبت را

(c) ketabton.com: The Digital Library

آغاز کرد. همان بود که یوش ازهمه این مردم دعوت کردتانان شب رادرخانهٔ اوصرف نمایند. او همچنان گفت: «شمامردم بی گناه کجامیرویدوچه میخواهید.» آن‌مردم ساده توقعات شانرابه‌وی گفتند اما نفهمیدند که آنهم یوش‌بود وانسان راکمك نمیکردبلکه‌میخواست همهٔ‌آن‌مردم رابخورد. همچنان آن‌یوش بادیدن این مردم خیلی خرسندشدزیرا میخواست این‌تعداد انسانان را برای‌چندین روز نوش‌جان کند. البته پسریتیم نیز به‌هدایت خواهرش باین گروه همراه‌بود. یوش این‌گروه‌مردم را بنام‌نواسه ها ي عزیز خطاب میکرد.

یوش‌به‌این‌مردم‌خطاب کرده‌میگفت: «نواسه های عزیز، برای‌شمانان‌مخصوص پخته‌شده‌ودسته‌بیست نفری‌اول این‌نان را نوش جان کند.» نان‌این‌یوش بنام گو رکو شد ا ع (۱) (Gur_Koshda و) یا د می شد. بمجر د یکه د سته بیست نفری ا و ل آ ن را خو ر د ند همه بی‌هوش شدند. یوش‌از دسته‌بیست نفری دوم نیز خواهش‌نمود تااین‌خوراك لذیذ و مخصوص‌را نوش‌جان کنند. بمجرد خوردن گورکو شداع ،دسته دومی‌نیز بی هوش شده‌بر زمین افتادند. وحالا نوبت به دسته سومی رسید که‌پسر یتیم نیز د ر آن بو د. طبق امریوش این‌دسته هم‌گورکوشداع راخوردندو همه بیهوش بر زمین افتادند. اما پسر یتیم مطابق هدایت‌خواهرش خوراکیکه یوش به اومیدا د پنهان کرده ودر جیب خود می‌انداخت ولوبیای سیاه‌پخته راکه‌خواهرش برایش تهیه کرده‌بود، میخورد. همان بود که غیر از پسریتیم همه وای استان درخانهٔ یوش بی‌هوش شدند. یوش به پسر یتیم میگفت، «ای نواسه عزیز! هنوزبی‌هوش نشدی؟» یتیم گفت: «حالابی هوش میشوم. مگر مادرم مرا د ر غربال طلایی آب میداد. وحالا من‌بیاد آن آب‌میباشم که‌درغربال طلایی(۲) میخوردم.» یوش‌یك غربال راکه‌در خانه داشت گرفته بطرف‌دریا رفت‌تا برای‌این پسرآب‌بیاورد. یوش هر قدریکه آب را د ر بین غربال می‌انداخت پرنمیشد بلکه آب از زیر غربال بیرون‌می ریخت. این وضع تا چندین ساعت دوام کرد. و وقت زیا د یوش را گرفت.

یوش‌درخانه خودیك‌بز داشت که‌بنام کاشیره کونه‌گورش (Kashera_kuna_gursh) «بزسفیدبی شاخ» یاد می‌شدوبا یوش‌بامهرو محبت صحبت میکرد. پسر یتیم دور بودن یوش راغنیمت دانسته

---

(۱)ـ گور یك قسم حشره است و کوشداع بمعنی پخته‌و کباب کردن وگورکو شداع بـه مفهوم حشرهٔ پخته شده است که خوراك یوش بود.

(۲)ـ د رین‌اسطوره‌برای غربال‌طلائی به‌زبان کلاشه‌ـ الا، سون‌پو چه« (Sun-Pucha)» آمده است. که سون به‌معنی طلاوپوچه به‌معنی «غربال» میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مطابق هدایت خواهرش سربزیوش را بریدوخون آن رادریك ظرف انداخت وسربزرادر یك گوشه‌خانه گذاشت و گرده‌بز رادرآتش انداخت و خون بزمذ کوررا که دریك‌ظرف ریخته‌بود مانندقطره باران با گفتن کلمه سوچ Soch «پاك‌شوید!» بالای‌گروههای بیست‌نفری اول،دوم وسوم‌مردم وای استان که‌دراثر خوردن‌گور کوشداع بیهوش‌شده‌بودند، علی الترتیب‌پاشید. همان‌بود که‌این‌مردم به تراتیب به هوش آمدند و بامالیدن چشمان شان به گفتگو شروع کردند. و گفتند: «ما راخواب برده بود ،چه خواب سنگینی!» پسر یتیم درینوقت بمردم گفت که‌این یوش‌است وسیخواهد همهٔ‌ماو شمارابخورد .عجله کنید، حیات خود رانجات بدهید !مردم‌هم به خطری که ازجانب یوش‌متوجه‌شان‌بود پی‌بردند وراه‌گریز درپیش گرفتند .

یوش هم، مقدار کمی‌آب‌رادرغربال بخانه‌رسانید. شب بود.میخواست آتش‌روشن کند.خود رابه آتشدان رسانیدوبه دمیدن‌در آتش‌شروع کرد.دو دانه‌گرده کاشیره گوته‌گورش که توسط پسر یتیم‌در آتشدان‌انداخته‌شده بود ازآتش پریده‌وهر دوچشم‌یوش را کور کرد . یوش کاشیره کونه گورش‌را صدا کرد .سر کاشیره کونه‌گورش که ازتنش‌جداشده‌ودر گوشه‌خانه اش‌مانده شده بود جواب داد گفت:«اینجا هستم» یوش‌این‌سو وآنسومی‌دیداماغیر از سر کاشیره کونه‌گورش دیگرچیزی‌معلوم نمیشد.یوش برحقیقت موضوع پی بردوبا چشمان کور خودبه‌تعقیب مردم وای‌استان‌دوید.

مردم‌وای استان برای اینکه‌حیات شان‌راازشریوش نجات‌داده باشند دوان دوان بطرف وای استان‌سیا مدند ویوش‌هم به‌تعقیب آنهامی‌دوید .همین‌بود که‌یوش‌با چشمان کور خودخود رابه این‌مردم‌نزدیك‌ساخت .

پسریتیم همان‌شانه‌را که‌خواهرش برایش‌داده بوددر پیشروی‌راه یوش انداخت. ازآن شانه جنگل های انبوه‌پیدا شدواین جنگل‌ها راه‌عبوریوش رابه‌سوی‌این‌مردم‌تااندازه‌یی‌دشوارساخت. مردم وای‌استان بااستفاده‌از فرصت‌به‌سرعت‌فرار کردند. باوجود کور بودن‌و مشکلات جنگل، یوش‌بازهم خودرا بمردم‌وای استان‌نزدیك ساخت .این بارپسریتیم سوزنی‌را که‌خواهرش به‌وی داده بود برسرراه‌یوش انداخت.

وازآن سوزن بته های خار از زمین روئید. چون یوش کور بود و دیده نمیتوانست،هر قدمیکه برمیداشت در پاهایش خار می رفت. وکوشش می کرد تا خار را از پای خود بکشد. به این صورت تا اندازهٔ وقت یوش تلف می شد. ومردم وای استان درراه جلوتر می رفتند. این مردم بالاخره به کنار یک‌دریا نزدیک شدند. دیدندکه در کنار دریا یک درخت بسیار بلند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرتفع بود. فوراً درخت را از بیخ قطع کردند و بروی دریا انداختند. این درخت مانند یک پل بود که درعرض دریا انداخته شد. مردم وای استان ازین دریا عبور کردند. و درخت رابعد ازعبور از دریا درامواج متلاطم دریا افگندند تا یوش به تعقیب آنها از دریا گذشته نتواند. یوش وقتی به کنار دریا رسید همهٔ مردم وای استان با پسر یتیم ازآن دریا عبور کرده بودند. یوش درکنار دریا ناامید و مأیوس ماند. و مردم وای استان خیلی مسرور گردیده و میگفتند: «ای» «دی» تو کجاستی؟ بیاو مارا ازشر یوش که مردم وای استان راتهدید می کند نجات بده.»

مردم وای استان از کنار دریا بطرف روستای وای استان روان شدند. درین اثنا یک سون ننگاچه (Sun—Nangacha) (پرنده طلائی) خود را برروی شانهٔ پسر یتیم انداخت و به همراه این دستهٔ مردم که «دی» ورد زبان شان بود یکجا شد. سون ننگاچه به گپ زدن شروع کرد. بعضی ازین مردم حیران ماندند که این چه پرندهٔ زیبا و مقبول و شیرین زبان است که با ایشان همراهی میکند. بعداز آن پی بردند که این سون ننگاچه همان «دی» است که این سه دسته مردم درجستجویش بودند. و سون ننگاچه همان «دی» بود که بشکل پرندهٔ طلائی به این مردم ظاهر شد. مردم آرزوها و توقعات شان را به سون ننگاچه گفتند.

سون ننگاچه به ایشان گفت: «درخطری که ازیوش مواجه شده بودید تاحدی که لازم بود با شما همکاری بعمل آمد. و از تهدید یوش دیگری که دروای استان است نیز نجات خواهید یافت.» مردم وای استان از شنیدن این کلمات «دي» خیلی خرسند شدند و به همراه او بطرف وای استان حرکت کردند.

بعد از طی مسافهٔ زیاد «دي» بشکل پرندهٔ طلائی با مردم به واي استان آمدند.. درین وقت این پرندهٔ طلائی به شکل یك انسان نیرومند و قوی درآمده و برای از بین بردن آن یوش با مردم وای استان همدست شد.

«دي» گفت من این دیورا مغلوب و منکوب خواهم کرد. برای تقویه و احیای نیروی خود درحین محاربه با یوش به نوعی از خوراك که بنام سماری (٥) (Samari) یاد می شود ضرورت خواهم داشت. و اگر یوش از شما کمك بخواهد چون او دشمن سرسخت شماست سنگ دریائی را درآتش سرخ کرده و در دهن او بیندازید. مردم وای استان به همراهی «دي» بطرف

---

(٥)ـ سماری (Samari) یکنوع خوراکی است که آرد و روغن را مقدار معین یکجا کرده و آن رامی پزند که مانند حلوا است. واین از جمله خوراکهای لذیذ در این ساحه محسوب میگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسکن یوش رهسپار شدند. «دي» بشکل انسان و مانند یك پهلوان نیرومند بود.

و از همه مردم واي استان جلوتر می رفت. او مانند یك قهرمان جنگ بسوی یوش شتا فت و چند کلمه با یوش ردو بدل کرد و جنگ بین یوش و «دي» با انداختن سنگ بریکدیگر در گرفت. همه مردم واي استان این جنگ را تماشا میکردند. میگویند که جنگ تن به تن در بین یوش و «دي» شروع شد و این جنگ درهٔ دیگل را به اهتزاز درآورده بود. مردم وای استان همه موفقیت «دي» را میخواستند. در اثنای کشمکش یوش گفت:

«آه! نیرو وقدرت من ضعیف شد. چیزی خوردنی برای من بدهید.»

مردم وای استان مطابق هدایت «دي» سنگهای دریائی را که در آتش سرخ کرده بودند در چوب انداخته و بطرف یوش می دویدند. و میگفتند: «دهن خود را باز کن.» وقتی یوش دهن خویش را باز می کرد مردم سنگهای سرخ را در دهن او می انداختند. یوش سنگ ها را بلع می کرد و سنگ های سرخ شده وجود داخلی یوش را می سوختانند. یوش فریاد می زدو می گفت: سوختم پوختم!» وقتیکه «دي» میگفت: «که چیزی خوردنی برایم بدهید که ضعیف شده ام» مردم از خوراك بسیار لذیذ و هوسانهٔ خویش که سماری بود برای «دي» میدادند تا نیرو و قدرت او تازه میشد. اما در مقابل قدرت یوش لحظه به لحظه ضعیفترشده میرفت تا اینکه سر انجام یك باره یوش ضعیف گشته و آهسته آهسته بر زمین افتاد. و در آن اثنا «دي» یوش را مغلوب ساخت و یوش در آنجا در زمین فرو رفت و برای ابد گم شد.

یوش در حال جان کندن از مردم وای استان خواهش کرد اندکی خون بزشان را بیاد بود او در آنجا بیندازند. به اینصورت مردم وای استان یوش را که حیات شان را تهدید میکرد به رهنمائی دیال و به کوشش پسر یتیم و خواهرش به کمک «دي» از بین بردند. و در آن جائیکه یوش از بین برده شده بود دیتاع (جای دي) نامیده شد. که تاسال (۱۸۹۶) مردم وای استان بنام «دی» بز و گاو را دردیتاع نثار و قربانی می کردند. و از کمک «دي» هر سال باقربانی کردن چند بزوگاو تمجید و تجلیل بعمل میامد. میگویند که «دي» هم در دیتاع می زیست و همچنان دیگل (درهٔ دی) بنام او یاد گردیده است.

گوشانیشتا خوودر کومار:

این اسطوره درباره یك آهوی مشهور ومخصوص است که متعلق به کومارپاناو (Kamar—Panawu)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود. نام این آهوگوشا نیشناخوو (Gushanishina-cöw) بوده که در دامنه کوه کومار (Kumar) زیست می کرد. اسطوره این آهواز یکطرف از بین رفتن یك قبیلهٔ مشهورو جنگجو را بنام سنکي داری (Sanki-dare) (۱) در کلاشوم نورستان بشکل تاریخ محلی تشریح می کندواز طرف دیگر روابط وعقاید مردم نورستان باستان را به ارباب الانواع، محیط فزیکی، اجتماعی وفرهنگی انعکاس میدهد.

متکان (Mata-kan) (۲) پیرمرد نیشگرام که در داستان سرائی، سرودخوانی و رجز خوانی شهرت به سزائی داشت ازقول اجدادش قبیلهٔ سنکی داری را چنین معرفی می کند. «میگویند قبیلهٔ سنکی داری درشجاعت و جنگجوئی مانندنداشته است. چنانچه اکثر قهرمانان جنگ در کلاشوم نورستان باستان ازین قبیله بوجود آمده بودند.

وقتیکه قهرمانان جنگ سنکی داری جهت اشتراك در مجلس روستا بطرف اکنه (Akana) (۳)

---

۱ - رب النوع کومارپاناوو در کوه کومارو دربین روستاهای نیشگرام وجامچ زیست میکرد. چنان می انگاشتند که وظیفه این رب النوع حفظ ونگهبانی حیوانات و چراگاه‌ها و غیره بوده است. هر قبیله در هر قریه برای خود یك پانا ووی جداگانه داشتند. Morgenstierne دانشمند شهیر سویدنی پاناوورا هفت برادران ارباب لانواع تعریف نموده است. (319: 1954)

۷- قسمتی ازین معلومات در زمستان سال ۱۹۶۵ از مردی بنام متکان Mata-kan در قریه نیشگرام بدست آورده شده است. متکان در تابستان همان سال بدرود حیات گفت.

۳ - اکنه محلی است که تقریباً در مرکز قریه نیشگرام موقعیت دارد. درینجا هر نوع مجالس ومراسم به سویه عوام برگزار میشودو همچنان پیغام حکومت ودیگر اعلانات مربوط به امورسیاسی، اقتصادی، و اجتماعی قریه ازاینجا به مردم اعلان می گردد. وبه این ترتیب مردم ازامور قریه مطلع میگردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وباتورماله (Batur-Mala)(۱)رهسپار می شدند به تعداد سه‌دسته هژده نفری پت دانا کول اودا (Put-danakul-oda)(۲)وسه‌دسته دیگر نیله دانا کول او دا (Nila-danakul-oda) (۳) با تجهیزات جنگی ، رقص های محلی ، و لباس هائیکه رتبه ها و مواقف اجتماعی

(۱) ـ کله باتور (Batur) اصلا نام یك رتبه اجتماعی است که یکنفر بعداز کشتن هشت نفردشمن ونشاندادن شواهد معین ازهریکی ازین کشته‌شدگان بمردم خودوبالاخره با برگذار کردن یك ضیافت مجلل به‌تمام اعضای قریهٔ خودبه این رتبه‌و موقف اجتماعی وفرهنگی نایل میشد. کلمه‌ماله Mala به معنی بام است .درینجا باتورماله جایی است که در قسمت جنوب قریه نیشگرام واقع شده است. آخرین مراسم برای نایل شدن به‌رتبه اجتماعی باتورد راینجا اجرامی‌شد .ناگفته نباید گذاشت که برای تشخیص این رتبه اجتماعی علایم معین برروی لباس ها، دروازه های خانه، وستون ها که بنام اوستوما (Üstüma) ، کیره (Kera) و پانونگ (Panung) یاد می شد ترسیم وحکاکی میکردند. درپهلوی باتور چندین رتبه های اجتماعی دیگرنیزموجودبود . برای معلومات بیشتردرین باره‌رجوع شودبه پالوال ۱۹۶۹ ، علم نورستانی ۱۹۷۱)، . و هم M. Klimburg عضوهیات پوهنتون هیدل برگ (Heidelberg) جرمنی که ازچندین سال به ایطرف درین موضوع تحقیقات مینمایند .

۲ــ دانا کول به معنی تاج است. این اصطلاح نیز به‌رتبه های اجتماعی مربوط است.در نورستان کسانیکه هفت نفر دشمن را می کشت ، برای اهل قریه خود چندین دعوت می داد . همچنان یك پارچه سرخ رادریك چوبك بسته ودروقت رقص یادیگر مراسم برسر کلاه خود می آویخت تا به این صورت رتبه اجتماعی و کلتوری شان معلوم و تشخیص میگردید . رتبه اجتماعی وفرهنگی به دوصورت کسب می‌شد .اول: ــ به‌اثر کشتن دشمنان. دوم:ــ به اثر برگزاری دعوتهای مجلل برای مردم عوام. پس دانا کول اودا به کسانی گفته می‌شد که دارای رتبهٔ اجتماعی ومستحق پوشیدن تاج بودندوپت دانا کول اودا به کسانیکه مستحق پوشیدن تاج سرخ بودند، اطلاق می شد .

(۳)ــ نیله دانا کول اودا هم‌عین مفهوم پت دانا کول اودا رادارد .امانیله به معنی (آبی) است ونیله دانا کول اودا به‌معنی کسانی است که مستحق پوشیدن تاج آبی بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شان‌را نشان میداد درقسمت راست د ینگا ستو ن (Dengastoon) (۱۲) توجه همه مرد م را بخود جلب میکردند .

باید گفت که کوه کومار چراگاه هاو بلوط زار های شاداب دارد که متعلق به مردم قبیلـــه سنگی داری‌بود.مردی یکمقدار ماست رادر مشك انداخته‌وطور معمول حر کت میدادتا ازآن‌مسکه و دوغ بدست آرد. ناگهان این مرد چوپان جفیدن سگی را مکرراً شنید . چو پان از روی تجارب خود برای دریافت علت به‌عقب سگ دوید. بالاخره‌درنزد یك طویله،سگ به‌سوی‌یك آهو که دو شاخ آن از ز یر زمین برآمده‌اماوجودش معلوم نمیشد اشاره کر د . وقتی چو پان نزد یك شا خ آهو رفت دید که غیر ازدوشاخ آهو چیزدیگری معلوم نمی‌شد .واین دوشاخ هم آهسته آهسته‌حر کت می کرد . چوپان بحیرت افتادو به زودی به طو یله بازگشت واین سر را که‌دیده‌بود به رفقای‌دیگر خود گفت . انها نیز به د ید ن شاخ آ هو رفتند و حقیقت مو ضوع رامشا هده کردند. بعد از آن ایشان به طویله آمده ودر ینوقت پیغامی به روستای‌نشیگرام به قبیلهٔ (۲) سنگی داری فرستادند تا راجع به این کشف عجیب مطلع شده و در حصه کشیدن آن اقدام‌نماید. چون‌شکار آهوازقدیم عنعنهٔ مردم این منطقه می‌باشد لهذا مردم سنگی‌داری وچوپانان شان بیل‌و کلند راگرفته ودر جای که شاخ آهو نمودار شده بود به کندن‌زمین‌شروع کردند . وقتیکه‌یك حصهٔ زمین را کندند یك آهوی خیلی چاق وبزرگ را یافتند که از چاقی‌آن‌از کنار لبش روغن می چکید و خود را خود ش تغذیه می کرد. این آهو به سخن گفتن آغاز کردو نام‌خود راباخصوصیاتش به‌آن هامعرفی کرده و چنین گفت : «نام من گوشانیشناخو واست ومال کومار پاناوو میباشم .لطفاً مرا از ین‌جانکشید. ازینکه جای‌مرا یافتید هر سال‌به این جاییائیدو بارهفت‌نفر رااز رو غن وشحم برایتان تهیه‌خواهم کرد.به شرطیکه‌مراازین جا حر کت ندهید. سنگ درجای خود سنگین است‌و نعمتی را که هرروز کم کم بخورید بهتر خواهد بود نظربه اینکه یکبار همه رابخوریدو از پر خوردن بمیرید . بهترین حیات برای من همین جا است و همچنان حیات شما رانیز بهترخواهم‌ساخت.اگر مرا ازبیخ بکشید بیخ قبیلهٔ شما توسط صاحب من کشیده خواهد شد.» مگر سنگی داری عاقبت‌نا اندیشانه این‌آهو

---

(۱)- دینگا ستون (Dengastoon) سنگ بز ر گی است در پیشروی قر یهٔ نیشگرام که مراسم مذهبی‌در ازمنهٔ قدیم برروی‌همان سنگ اجرا می‌شد .

(۲)- قبیله درینجا به معنی یکدسته ازمردمی است که‌اجدادمشترك داشته باشندو معا دل به‌لغت‌انگلیسی (Lineage) است که درنور ستان هم اصطلاح متمه (Mata) و یا داری (Dare) استعمال میگردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

را یك آهوی عادی تصور کرده گفتاروی را ناشنیده گرفته و به کشیدن او اقدام کردند . وقتیکه آهو را از زیر زمین کشیدندبه ذبح کردن‌آن آغاز کردند. آهو یکبار دیگر به مردم سنکی داری رو آورده گفت : (معلوم می‌شود گفتار مرا که‌به نفع شمابود قبول نکردید حالابدبختی‌نصیب شما خواهد شد .تا آخرین روز یکه از گوشت من استفاده کنید حیات خوش ، مواقف و رتبه های بلند اجتماعی و کلتوری رادر کلا شوم خواهید داشت.مگرباتمام‌شدن گوشت، پوست‌واستخوانها ی‌من روزگار بد بختی‌بسوی قبیله سنکی داری رو خواهد آورد و صاحب‌من ازشما قصور سنگین‌تر خواهد گرفت .) مردم سنکی‌داری هژده بار گوشت ، شحم ، وروغن‌این آهو رابه روستای‌نشیگرام‌آوردند و این شکار را یك شکا رغیرعادی تصور کرد ند و آوازهٔ آن در افواه افتاد که هژده‌بار گوشت یك آهو به قریه انتقال داده شده‌است. این موضوع به همه مردم کلاشوم تعجب آو روغیر قابل‌باور بود. همچنان آنهادرپهلوی گوشت آهوچندین بزوگاو رانیز کشته وروزهای خوشی‌راتجلیل کردند.

کومار پانا وو از عمل مردم سنکی د اری سخت متاثر شده بود .لیکن ا ین مردم هیچوقت‌از عوا قب شوم آ ن آ گـا ه نبو د نـد . میگویند کـه سنـکی د اری ا زگـو شت ا یـن آ هو ا ضـا فـه تـر ا ز سـه مـاه خـور د نـد و د ر یـن مـدت سـه ماه نـه تنهـا مردم سنکی دار ی‌جزوی‌ترین خساره مالی‌وجانی‌راندیدند بلکه‌آنها در کلا شوم‌به گر فتن‌رتبه های اجتماعی‌مانندماچمال (Machmal)(۱)باتور ودال او دا (Dal_oda) (۲) نیز نا یل گردیدند. همچنان بسیاری از اعضای این‌قبیله به‌اجرای‌چندین مراسم و ضیافت های مانند شینگر اتا دول

---

(۱) ما چمال نام رتبه اجتماعی‌مردم کلاشوم بود که‌میتوانستندیکنفر دشمن را کشته‌و نشانه آن یکدانه‌پرعقات بود که‌درمراسم مختلف درکنار دستار خود می بست .

(۲) کسا نیکه بیشتر ا ز هشت نفر د شمن رامی کشتندنشانه آن در مراسم مجلل یکدانه‌تاج مرغ زرین بود که‌بالای‌د ستار خود نصب‌می کرد .وهمچنان یکدانه کمربند زنگدار که‌بنام‌سوتری (Sutri) یادمیشدنیز به کمربسته‌ویکدانه‌چوب‌دست‌مخصوصی رانیز که بنام وا شلیگ(Vàshlig) یاد می‌شد بدست می گرفت.وعلاوه‌براستیازات‌فوق‌یکد انه چوب بسیار بزرگ را که چندین سوراخ د اشت با مر ا سم بسیا رمجلل در نزد یک قریه استاده می کردند. ووقتیکه او دشمن‌ر اسی کشت درهر یکی ازین سوراخها یکدانه چوبک‌می اند اختند. این رتبه بسیار بزرگ‌اجتماعی‌و کلتوری در کلا شوم نورستان قبل از (۱۸۹۶) به‌اینتر تیب کسب می شد. برای‌رسیدن‌به‌این رتبه با ید تمام مرا حل ور تبه های دیگر را یکنفر طی و کسب می کرد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱) چاگرشا چیگ (Shingrata-dool) (۲) Chagershachig) ، دین (Din)
(۳)، د ورا وسی (Dur — Osee) (۴) امالا پیلا نگ (Amala-Pilang)

(۱) ـ اصطلاح (ډوول) به معنی ضیا فت خیلی بزرگ بوده که در آن تمام طبقه ذکو رو اناث یک قریه ا شتراک می کردند. وډوول به چندین نوع میبا شد. مانند ا شتر یپا لا ډ و ول (ضیا فت عروسی)، شنگیرا تاډوول (ضیا فت خوشی) که یکنفر در دوره جیات خود به مردم برگذا ر می کر د .ومړ ا ډوول (ضیا فتی به نسبت سو گواری بخاطر وفات یکنفر تو سط پسرش بمردم داده می شد. هریکی از موضوعات فوق ایجاب یک بحث جدا گانه را مینما ید که در آینده از آن مفصلا بحث خواهد شد .

(۲) چا گر شا چیگ نا م ضیا قتی است که یکنفر تمام مردم یعنی زن ومرد یک قریهٔ دیگر را برای مدت سه روز دعوت می کرد .درین مدت رقص های محلی وبازی های محلی به شکل مسابقه در بین مردم قر یه میزبان ومهما ن صورت می گرفت .وبد ینترتیب دربین مردم شناسایی ومعرفت نیز حا صل می شد .

(۳) دین بلندترین رتبه اجتماعی بود که به ا ثر بر گذا ر کر دن ضیافتهای مجلل وپی درپی حاصل می شد. به این معنی که ثروتمندان کلاشوم قدیم برای کسب رتبه دین (Din) داوطلب میشدند که این داوطلبان رابنام دین ویع (Din—Vie) یادمی کردند. واین داوطلبان بعداز یکسلسله ارزیابی توسط (مالده (Malda) (نام یک رتبه اجتماعی بوده است که بعدازدادن ضیافت دین کسب میشد) نامزدان این دسته قبول میشدند. این نامزدان (دین ویع) بر ای مدت پنج سال درهرماه معین برای یک عده اشخاص معین (مالده) ضیافت مجلل میدادندوبعداز پنج سال ضیافت آخرین مراسم بانشستن در یک چوکی مخصوص بنام شینگ نیشا (Shing-Nisha) و بسته کرد ن یک دستار مخصوص بنا م مو و پاړی (Mooparee) و لبا س مخصوص در یک خانه صورت میگرفت که ا ین خا نه را بنا م ما لد ه اما (Malda-ama) یادمیکردند. تمام نامزدان در ین خانه جمع میشدندودرمابین خانه آتش زیاد انداخته میشد که حتی نصف خانه رانیز به خاطر این آ تش باز میکردندبه این تر تیب مراسم به خا تمه میرسید و کاندیدان به رتبه بلندا جتماعی موفق میشد ند .

(۴) دور اوسی نام یک رتبه اجتماعی و کلتوری بود که بعد ازدادن چندین ضیافت به هرخانو اده یک بزرا ضیافت دهنده بطور تحفه میداد ازین جهت این رتبه را بنام دور اوسی (دور به معنی دروازه واوسی به معنی بز) یاد میکنند به این مفهوم که یک خانواده که ازیک دروازه رفت و آ مد میکنند درین ضیا فت مستحق یک بز میشو ند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱) و غیره موفق شد ند و بعد از ماه سوم با تمام شدن گوشت این آهو همه سوا شی و قبیله سنکی داری بیک مرض مهلک و تباه کن گرفتار شدند .این مرض سروسال سنکی داری راباشان وشوکت شان از بین برد .میگویند که کومار پاناوو این آفت را بمقصد انتقام گرفتن گوشا نیشینا خوو که سال او بود برمردم سنکی داری آورد. قبیلهٔ سنکی داری رابا همه رتبه های اجتماعی و کلتوری، چرا گاه‌ها وبلوط زار ها ی فراوان وشا داب که داشتند از بین برد. باوجودیکه همه مردم کلاشوم مخصوصاً مردم نیشگرام برای دفع این مرض بزها وگا وها را قربانی کردند مگر این قبیله از شر این آفت ومرض نجات نیا فتند.ویک خانو ادهٔ سنکی داری که تصادفاً از گوشت گوشانیشناخو و نخورده بود ازحملهٔ این مرض مدهش مصو ن ماند.دن کان (Dan-kan) پیر مردسنکی داری در قریه نیشگرام تاسال ۱۹۶۹ حیات داشت ویک پسر او بنام تورو گ (Turog) که خانواده‌اش در قریه نیشگرام زندگی میکند ازین خانواده میباشد. تعداد زیاد درختان چار مغز، بلوط ، زمین های زراعتی وچرا گا ها را از اجدادش (قبیله سنکی داری) به ارث برده است.تعداد اعضای خانوادهٔ سنکی داری ازآن وقتیکه گوشانیشنا خو ورا کشتند ازدیاد نیا فته بلکه منحصر ومحدود به یک شخص ما نده است .

ازین اسطو ره چنین نتیجه گری کرده میتوانیم که مردم کلاشوم نورستان طبعاً مردم مذهبی بوده اندوبه هر مذهبی که عقیده داشتند به قوانین ومقررات آن نیز اطاعت واحترام میکردند.مذهب قدیم مردم نورستان در قرینه همان کلتور ومحیط فیزیکی معین انکشاف کرده بود.عدم اطاعت به مقدسات به عقیده این مردم یک عمل ناشایسته وزشت بود.آفتی که قبیلهٔ نامدار وجنجگوی سنکی داری را که به سال یکی از خدایان فرعی کوما رپا ناو و بود که این رب النوع از آنها انتقام مالش را گرفت

قبیلهٔ پریج و یع Prejvie :

مردم کلاشه با شنده اصلی و بومی کلا شوم نبودند بلکه طا ئفهٔ و ار جن آن از طرف شرق نور ستا ن و طا ئفه چیما - نیشای آن از قسمت غرب نور ستا ن به این دره مهاجرت کرده اند که مها جرت های آنها در قسمت تار یخ محلی تقد یم خواهد شد. با شندگان بو می کلا شوم طبق بعضی اساطیر ، قبیلهٔ بود که بنام پریج ویع یاد میشد ند. از چند تن پیر مردان که در بارهٔ این قبیله پر سش بعمل آ مده روا یات مختلف کرد ند مگر ا هدا ف آنها یکی بوده که ذیلا تقد یم

---

(۱) اسلا پیلانگ یکنوع ضیافت بود که بارقص دربام خانه توام بوده است. این ضیافت توسط یکنفر در وقت خوشی وثروتمندی برای تمام مردم یک روستا داده میشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

میگردد (۱).

مردم پریج ویع باشندگان اصل کلاشوم نورستان بودند. میگویند که این مردم خیلی مغرور و متمول بودند. در سرزمین کلاشوم امروزی امرار حیات میکردند. باوجودیکه تعداد شان کم بود اما تمام سرزمین کلاشوم امروزی درتصرف آنهاقرار داشت. این مردمان به تعداد زیاد مال مواشی داشته و هم چراگاهای شاداب، بلوط زارهایی زیاد در اختیارشان قرار داشت. ارباب الانواع شان نه تنها در اموال شان فیض و برکت انداخته بودند بلکه همه حوائج حیات شان را نیز برای آنهاتهیه میکردند. آنان در مقابل همچو نعمت های بی دریغ نه یک بز را به ارباب الانواع شان ذبح و قربانی کردندونه آنان را سپاس گزاری کردند بلکه باعمل وگفتار کفران نعمت کردند. و این همه نعمت های بی دریغ راکه بر ایشان داده شده بود بی مورد صرف کردند . به این معنی که مردم پریج ویع با شیر بز وگاو شان شسل میکردند. همچنان یکنوع بازی که بنام چیتول موش Chetol—Mosh (۲) یاد میشود و توسط سنگ اجرا میکردند . این مردم عاقبت نا اندیش این بازی را بانان و پنیر اجرا میکردند. ارباب الانواع مردم پریج ویع به نگرانی متوجه این اعمال وکردار شان بودند و بالاخره آنها ازین عمل مردم پریج ویع به ستوه آمده به قهر و غضب شدند . و بواسطه باریدن یکنوع گیاه خشک بنام شو و (Shu) از آسمانها این مردم را با همه مال وثروت شان نابود کردند. اما مردم بی گناه قبیلهٔ پریج ویع به درهٔ تیریگام نورستان مهاجرت کردند. ودرین درهٔ قریه یی بنام پریج ویع دیش (Prej-vie-desh) را آباد کردند. چون همه ارباب الانواع نظر لطف و معاونت را از این مردم قطع کرده بودند و با اینان هیچ مددی نمی کردند . غارتگران مردم همجوار به روستای پریج ویع دیش حمله آورده قریهٔ شان را تاراج و متباقی مردم شان را هلاک کردند. جای، اموال، و وطن شان را دشمنان شان متصرف شدند. این قریه امروزي بنام کتارقلعه (Katar-Kala) یاد میشود. که مردم دیگان در آنجازندگی میکنند. مردم کهن سال مخصوصاً در درهٔ تیریگام نورستان این قریه را تا اکنون بنام پریج ویع دیش (قریهٔ مردم پریج ویع) یاد میکنند . اما نام کتارقلعه بعد ازبین رفتن مردم پریج ویع بوجود آمده است.

---

(۱) - پیرمردانی که این معلومات را دادند متهکان، دولوگ، از قریه نیشگرام و کوچای از قریه مولدیش میباشند.

(۲) - این یک نوعی ازبازی است که درقسمت بازی های محلی مفصل ترتشریح خواهدشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسین نایل

سراج التواریخ

ازسال ۱۱۶۰ هجری قمری تاهنگام استرداد استقلال که مدتی نزدیك به ۱۸۰ سال است ـ به استثنای تاریخ احمدشاهی تالیف محمود الحسینی وسراج التواریخ نگاشتهٔ فیض محمد کاتب کتب مهم دیگر یکه بیانگر حوادث وانعکاس بخش پس منظر اوضاع اجتماعی وسیاسی این زمانه بوده ودر افغانستان تالیف شده باشد، تقریباً سراغ نمیشود وچنان مینماید که در میان دو انجام این مدت طولانی (تقریباً دو قرن) آبه ظهور نه پیوسته است واگر هم کسی بدین امرمهم دست یا زیده باشد اطلاعی از اثر او در دست نیست واز انظار پوشیده مانده است .

تاریخ احمد شاهی نیز که تا چند سال قبل نا شناخته بود وجزافراد معدود، کسی ازوجود آن بدرستی آگاهی نداشت ومدت زیادی نیست که علاقه مندان بتاریخ افغانستان آنرا می شناسند، ساحهٔ اشتمالش محدود به زمانهٔ حکمروایی احمد شاه بابا می باشد . (۱)

باین صورت در میان کتابهای موجود ومربوط بتاریخ افغانستان درعصرسدوزائی، محمدزائی خاصتا عهدمحمد زائی کتاب سراج التواریخ باشرایط معمول تاریخ نویسی عصر خود بدون شك نسبت به همه جامع تر خواهد بود .

جلوه هایی ازوقایع دوعهد مزبور ، حداکثر درین کتاب بازتاب یافته اند و حوادث نا چیز وغیر مهمی خواهندبود که مسطور نگردیده ویاازنظر افگند شده باشند. سایه روشن هایی ازعلل حوادث وپیشامد ها وارتباط آنها باسر زمین های مجاور مانندایران و هند بر تانوی و روسیه آنروز نیز جا بجا به دست داده شده اند تا خواننده بزودي وبسهولت، حقیقت مسأله رادریابد و به هدف برسد .

---

(۱) تاریخ احمد شاهی از طرف انتشارات دانش ـ شعبه ادبیات خاور ـ مسکو، ازروی نسخه خطی آن در دوجلد و ۶۸۱ صفحه بسال ۱۹۷۴ به صورت عکسی چاپ شده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

واقعات وحوادث ، به تفصیلی که دراین کتاب ایضاح وبیان گردیده ، علی الظاهر در هیچیك از کتب مؤلفه این دوران ، آورده نشده اند وسعی مؤلف براین معطوف بوده است تا چشم اندازها علی قدر الامکان با تمام خصوصیات و جوانب خود ترسیم و بصورت مشروح توجیه ودرج کتاب گردند و از همین شرح و بسط رویدادهاست که حجم سه جلد موجود سراج التواریخ باقطع بزرگ به (۱۲۴۰) صفحه میرسد واگر جلد چهارم (که نیز قسماً بطبع رسیده وازمیان رفته است) دستیاب گردد وبآن اضافه شود به بیش ازدو هزار صفحه بالغ خواهد گشت .

مولف که عضو دارالانشای دربار بوده هنگام ایجاد اثر خودمواد ومدارك زیادو غالباً دست اول وقابل اعتنایی در دسترس داشته است .

کتابهای معتبره چاپی وخطی ، فرامین ، مکاتیب ، معاهدات ، عرایض واسناد گوناگون دیگر همه سایه کار او بوده ومحفوظات رجال معمر وبرجسته دولتی و خاطرات شخصی امیر حبیب الله خان آن منابع ومراجع را سایه ورتر گردانیده اند که گاهی از محتوا و عصاره مطالب سود گرفته شده وزمانی عیناً بنقل واقتباس آنها مبادرت بعمل آمده است .

مزید براینها ، مؤلف که خود هنگام جوانی در جنگها اشتراك داشته (۱) وسالهای زیاد رابه دربار وهمنشینی بارجال دربار بسر برده است با چشم دیدها واستدراکات خود افق های تازه تری نشان داده وبغنای کتاب کمك بخشیده است .

برای دقت و صحت کار مؤلف سراج التواریخ میتوان شواهد فراوانی ازلا بلای اثرش ارائه داشت اما بمنظور اعراض از اطناب بذکر نمونه بی بسنده میشود. این مطلب مربوط بشورش کابل علیه انگلیسها در ۱۸۴۱ وقتل عبدالله خان اچکزایی میباشد :

«... صاحب ناسخ التواریخ نسبت خواهش این وجه را (وجهیکه توسط سردار سلطان احمد از انگلیسها مطالبه شده بود) بسردار محمد صادق خان کرده و همچنین تمامت احوال مذکوره رابعوض ماه شوال درایام ماه رمضان نوشته است وحال آنکه عبدالله خان اچکزایی در روز بیست وهفتم ماه رمضان زخم یافته که بندهٔ نگارنده قصهٔ محاربه روزمذکور را با تاریخ فوت او از لوح مزارش که بسنگ کنده اند ازپیش ثبت کتاب نمودم. .. » (۲)

توجه شود که نویسنده برای صحت عمل خود ازهر امکانی کمك گرفته وحتی لوایح قبور را مورد استفاده قرار داده است .

---

(۱) سراج التواریخ ، ص ۵۰۰ و ۵۲۲

(۲) سراج التواریخ ، ج ۱ ، ص ۱۷۱ . (فوت عبدالله خان بتاریخ ۱۴ شوال ۱۲۰۷ ق واقع گشت.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمانه بندی سراج التواریخ:

سراج التواریخ در چهار جلد تالیف وتحریر یافته است که سه جلد آن (۱ — ۳) بقطع بزرگ ۳۳×۲۱ در مطبعه حروفی دارالسلطنه کابل بچاپ رسیده اندو جلد چهارم آن ظاهراً بعد ازچاپ وقبل از توزیع و انتشا رازمیان رفته است. (۱)

جلداول کتاب، وقایع دوران سلطنت احمدشاه بابا و جانشینان اورا از (۱۱۶۰) تا (۱۲۵۸) قمری که مدت ۹۸ سال است، در بر دارد.

چون نظر گاه اصلی مؤلف، نگارش تاریخ عهد محمدزایی خاصةدوران امارت امیرعبدالرحمن وامیر حبیب الله میباشد لذا واقعات عصر سدوزایی را فشرده ترو باجمال آورده است.

بدانسان که در پایان جلد اول تصریح یافته این جلد بتاریخ یوم سه شنبه ۲۹ جمادی الاول سال ۱۳۳۱ قمری بپایان آمده ودر همان سال بچاپ رسیده است و مشتمل بر ۱۹۴ صفحه میباشد.

درینجا نکته قابل یادآوری این است که مؤلف در خلال واقعات ۱۳۱۰ قمری، آنگاه که از شمول خود درخدمت دربار واسر نویسندگی سخن بمیان می آورد، دربارهٔ جلد اول تاریخ خود چنین مینویسد:

«... درسال ۱۳۲۵ شهزادهٔ رفیع مکان سردار نصر الله خان بواسطه مسودهٔ جلد اول این تاریخ که بپای رفته بود دفعتاً مبذول مرحمتم فرموده به تنخواه هزار روپیه سالیانه براوج تفا خرم برافراخته فرمان کرد که از جمله سالی هفتصد روپیه راگرفته سه صدو بیست روپیه اصل را (حقوق سالیانه مؤلف اصلا ۳۲۰ روپیه بوده که به ۱۰۰۰ روپیه افزایش داده شده است) که از سبب تعویق یافتن و بتاخیر افتادن تالیف جلد دوم اعلیحضرت والاتنبیهاً معطل فرموده اند تازمان اتمام کتاب بهمان امر اقدس معطل داشته بعد از روز تاریخ معطلی آن تا هنگامیکه امر اجرایش شرف صدوریابد یکجا گرفته ممنون تفقدات بیکرانه شود ...» (۲)

ازین تذکر بخوبی ظاهر میشود که مسودهٔ جلد اول درسال ۱۳۲۵ قمری باکمال رسیده وحتی در نظر بوده است که مسودهٔ جلد دوم نیز تا آن هنگام بپایان آورده شود ولی مؤلف باین امر

---

(۱) پوهاند دکتور جاوید درمقاله «نظر اجمالی بفرهنگ دورهٔ محمد زایی» مندرج در کتاب «نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی» چاپ کابل بسال ۱۳۵۵، ص ۱۳۸ — تعداد مجلدات سراج التواریخ راپنج جلد دانسته اند. (۲) سراج التواریخ، ج ۳، ص ۸۶۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

توفیق نیافته وتنبیها قسمتی از حقوق او معطل قرار داده شده است.

اما اینکه تاریخ اتمام کتاب ، درپایان جلد اول «سال «۱۳۳۱» قید گردیده ، مسلما این تاریخ مربوط به زمان نوشتن تتمه یا خاتمه کتاب است که معمولا مانند مقدمه ، بعد تر نوشته میشود واین خاتمه هنگامیکه که کتاب برای طبع آماده گردیده تحریر یافته است . (۱)

جلد دوم سراج التواریخ از ۱۲۵۹ یعنی هنگام استقرار سلطنت به امیر دوست محمدخان آغاز میشود وتا سال ۱۲۹۷ ، ادامه می یابد که زمان سقوط امیر محمد یعقوب و تسلط امیر عبد الرحمن میباشد . صفحات جلد دوم با دامه جلد اول است ولذا از صفحه ۱۹۵ آغاز و به صفحهٔ ۳۷۷ پایان یافته‌است .

این جلد سراج التواریخ که بین سالهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۱ ق باکمال‌رسیده‌نیز بسال ۱۳۳۱ قمری درمطبعه حروفی دار السلطنه کابل طبع وباجلد اول یکجا وقایه گردیده است. (۲)

جلد سوم که به گذارش وقایع زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان اختصاص دارد از صفحهٔ ۳۷۸ تا صفحهٔ ۱۲۴۰ ادامه یافته است که به‌تنهایی ۸۶۳ صفحه میشود . رویداد های سنوات ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۴ درین جلد درج یافته‌ودنباله‌حوادث ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۹ ، ازسلطنت امیرعبدالرحمن خان با پیشامدهای دوران حکمروایی امیر حبیب الله خان درجلد چارم جای داده شده اند .

بازتاب

این جلد را برای اینکه‌بسیار بزرگ وضخیم نشود ، در صفحهٔ ۱۲۴۰ طوری از صفحات مابعد جدا و تجلید کرده اند که حتی جمله آخر صفحهٔ مذکور ناتمام مانده وقسمتی از جمله به صفحهٔ ۱۲۴۱ ، مربوط به جلد چارم گردیده است :

«وهم درین ایام عبدالرزاق خان سهار نپوری که بفرمان حضرت والا احرام بند قبله‌امانی وآمال‌شده‌بود وارد پیشاور شده‌ومیرزا محمود خان بمهانداری او معین گردیده . . . » (۳) بدین

---

(۱) بعد از ینکه کتاب از نظر هیات منتخبه وبعد از نظر شخص امیر گزارش می یافت و از لحاظ سیاست‌دربار قبول میگردید ، آماده طبع میشد که این جریان وقت زیادی را احتوا میکرد.

(۲) «چون کتاب مستطاب سراج التواریخ چار جلد میباشد که اگردریک‌وقایه شیرازه میشد حجم کتاب موصوف کلان میشد لذا اعلیحضرت همایون امرنمودند که‌جلداول‌ودوم‌دریک وقایه شیرازه‌شود . . » از اعلان منتشره‌در شماره‌اول سال ششم سراج الاخبار افغانیه، ۲۴ ـ اسد ۱۲۹۵ ش ـ ۱۵ شوال ۱۳۳۴ ق . ـ (۳) سراج التواریخ ، پایان صفحه ۱۲۴۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترتیب جلد سوم سراج التواریخ مهمترین وبزرگترین بخش ازسه جلد موجود آن میباشد وچاپ آن طوریکه در صفحه اول کتاب ضبط گردیده بسال ۱۳۳۳ درمطبعهٔ حروفی دارالسلطنه کابل صورت پذیرفته است.

درین جا مطلب جالب توجه این است که بموجب بیان صفحات ۸۵۲و۱۰۵۴و۱۱۷۳و۱۱۹۰ همین جلد، کتاب مزبور بسال های ۱۳۳۴و۱۳۳۵و۱۳۳۶ در دست تحریر و تالیف بوده است و مؤلف بدینگونه آنرا صراحت می بخشد:

« و این حکم(حکم تهیه لباس جدید همه ساله برای غلام بچه ها)تا حال که سال ۱۳۳۴ و زمان تالیف و تحریر این کتاب میمنت نصاب خجسته آثار است جاری و برحال است. » (۱)

و در جای دیگر:

((. . .چنانچه ازین تاریخ تاکنون که روز سیزد هم ماه ربیع الثانی سال ۱۳۳۵ هجری مطابق ششم ماه فروری ۱۹۱۶ مسیحی است و مؤلف این خجسته تاریخ بر کاب سعادت انتساب اعلیحضرت سراج الملة والدین در جلال آباد شرف اندوز عزو افتخار است و این قصه را درج و ثبت این فرخنده کتاب نمود، عبدالله خان مزبور برحال و مقرر خدمت محوله خویش است))(۲)

و نیز در جای دیگر:

((و این حواله جریبی تاکنون که ماه ربیع الثانی سال ۱۳۳۶ هجریست وقصه اش ثبت کتاب شد همچنان بنام لاقبولی مانده وهمه ساله وکلای آن مردم در کابل خواسته شده و صرف وخرجی کرده پس میروند.))(۳)

وهمچنین از اعلانیکه بمنظور فروش مجلدات کتاب سراج التواریخ در شماره های متعدد سال ششم سراج الاخبار افغانیه(۱۳۳۴-۱۳۳۵ق) بچاپ رسیده واضح میشود که تا آن هنگام جلد سوم و جلد چارم کتاب مذکور زیر چاپ قرار داشته و برای فروش آماده نشده بوده است:

((چون کتاب مستطاب سراج التواریخ چهار جلد میباشد که اگر دریك وقایه شیرازه میشد حجم کتاب موصوف کلان میشد لذا اعلیحضرت همایون والا امر نمودند که جلد اول و دوم در یك وقایه شیرازه شود وجلد سوم وچارم آن که هنوز در زیر طبع میباشد پس ازآنکه از طبع برآمد مقوا کرده شد، انشاءالله اعلان فروش آن نشر خواهد شد))(۴)

---

(۱) سراج التواریخ،ص ۸۵۲ (۲) سراج التواریخ،ص ۱۰۵۴

(۳) سراج التواریخ،ص ۱۱۷۳

(۴) سراج الاخبار افغانیه، سال ۶، شمارهٔ ۲۴، شوال ۱۳۳۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازین تذکرات واشارات مسلم میگردد که قسمت هایی از جلد سوم درسالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ هنوز در دست تالیف قرار داشته ومواد جلد چارم نیز متناوبا آماده و مسوده میشده است وسال ۱۳۳۳ که درصفحه اول جلد سوم ضبط گردیده مربوط به آغاز امر چاپ آن یعنی هنگامی میباشد که بخش هایی از ابتدای کتاب از تحریر فارغ واز دربار پاس شده وزیر چاپ رفته است وا کمال طبع و توزیع جلد سوم در واقع اواخر سال ۱۳۳۵ واوایل سال ۱۳۳۶ قمری باید د انسته شود .

امیر حبیب الله خان علاقه زیاد بتدوین تاریخ عهد اخیر افغانستان خاصتاً دوران سلطنت خود ابراز میداشت ومولف سراج التواریخ نیز سالهای بیشتر از خدمت نو یسندگی خود را زیر نظر شخص او ودر عهد امارت او بپایان می برد وبدین اساس همزمان بانگارش جلد سوم، مدارك واسناد جلد چارم که بزمان سلطنت حبیب الله خان اختصاص یافته بود تنظیم ومسوده میشد واز ینجاست که شرح ودنباله بسیاری از رو یداد های مندرجه درجلد سوم به جلد چارم ارجاع یافته وحواله د اده شده که ازجمله ۲۵ مورد آن بنظر نگارنده رسیده اند .

این شواهد بیان میدارند که جلد چارم درعرض جلد سوم مسوده میشده و بخش های اول آن بسال های ۱۳۳۴-۱۳۳۵ متناو بازیر چاپ میرفته است که اعلانات متواتر سراج الاخبار افغانیه مبنی بر زیرچاپ بودن جلد های سوم وچارم، ویداین امر توانند بود .

گرچه نسخه های چاپی جلد چارم ظاهراً دردست نیستند اما احتمال قوی موجود است که معمرین وآگاهان مسایل تاریخی و اجتماعی ازین امر بی اطلاع نباشند و حتی بعضی از نسخه های چاپی و نیز نسخه خطی آن نزد خانواده مولف یا کسان دیگر موجود باشند که ظاهر گردانیدن آنرا لازم نمی شمارند اما در هرحال ، دیر یا زود نسخهٔ چاپی آن خواه کامل و خواه ناتمام ونیز نسخه خطی آن در دسترس پژوهندوگان خواهد رسید ومورد استفاده قرار خواهد گرفت .

ارزش تاریخی سراج التواریخ :

سراج التواریخ صرف نظر ازشیوه تاریخ نویسی آن که امروز نمیتواند مورد توجه همگان باشد، از لحاظ قابل رویت نمودن وبیان حوادث بیشمار و گوناگون تقریباً ۱۸۰ ساله افغانستان و اجدا همیت شایان میباشد زیرا صدها مطلب در خور توجه و حیرت آور ازتاریخ این سرزمین در لا بلای اوراق و سطور آن نهفته اند که بیشتر آنها را مشکل است بتوان در منابع و مراجع دیگر سراغ نمود ، خاصتاً واقعات روزنا را مارت عبدالرحمن خان و حبیب الله خان که همه با شواهد واسناد موجود در دارالانشای دربار و چشمدید ها نوشته شده وثبت کتاب گردیده اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

میتواند بجرات بیان شود که رویداد های عهد سلطنت امیر عبدالرحمن خان در هیچ کتابی با این تفصیل و خصوصیات وجزئیات ضبط نگردیده و مندرجات هیچ کتابی از وقایع این زمانه بپایه سراج التواریخ موثق ودرخوراعتماد نتوانند بود ، زیرا اسنادو مدارك دست اولی که در اختیار نویسنده این کتاب قرار داشته برای کس دیگر ازگزارندگان تاریخ این عهدمیسر نبوده اند ، در حالیکه توجه و اهتمام شخص امیر حبیب الله خان نیزدرین زمینه یعنی درمورد درستی و صحت مندرجات کتاب از احاطه موضوع نباید از نظر دورنگهداشته شود .

نکته دیگر اینکه مؤلف ، بدون هراس وبا شهامت زیاد وزیرکانه درهرجای اثرخود گاهی بطور صریح وبی نقاب و زمانی در لفافه الفاظ و عبارات، رشوت خواری، جورو ستم و دیگر بدکار یهای کار داران وقت را در هر موقف و مقامی که بوده اند مورد نکوهش وانتقاد قرار داده وافشا کرده است و هیچگاه سعی بعمل نیاورده که رخسار مفاسد را با پردهٔ استتار بپوشاند مگر اینکه حکماً چنین کرده باشد که در آنصورت هم حالت او ازورای الفاظ و تعبیرات دریافته میشودواز همین جاست که گویند بار ها مورد عتاب و سرزنش واقع گردیده است .

درهر حال صراحت گفتار مؤلف ، از محسنات و مزایای کتاب اوبحساب میرود ومشروعیت آنرا در انعکاس حقایق بالاتر میبرد وبه سر افرازی نویسنده یاری میرساند .

درجریان تقریباً دو قرن که درکتاب سراج التواریخ اشتمال یافته است هزاران تن از رجال مناطق مختلفه افغانستان مصدر اعمال وایفاگر نقش هایی در حیات سیاسی و اجتماعی مردم این سر زمین بوده اند که از نظر معرفت بتاریخ افغانستان آشنایی با اعمال ونقش های نیك و بد آنان اهمیت فراوان دارد ودرین کتاب بانام وکارهای تعداد کثیری ازین افراد آشنا میشویم که بصورت قطع در هیچ مرجع ومنبع دیگر نمیتوان این همه آشنایی و شناسایی را حاصل نمود .

تعداد نامهای اماکن مربوط بافغانستان وسر زمین های مجاور وحتی کشور های دوردست که در کتاب سراج التواریخ بمناسبت های لازم استغراق یافته اند نیز آنقدر زیاداند که حیثیت یك قاموس را بدان می بخشند و شایددر کمتراثری با ین اندازه معلومات جغرافیایی بخصوص برای افغانستان بتوان بدست آورد . اگر در آینده قاموس مکملی از مناطق جغرافیایی افغانستان تدوین شود این کتاب را میتوان یکی ازمنابع سودمند و معتبر آن بحساب گرفت ومورد استفاده قرار داد .

قبایل و عشایر مختلف افغانستان نیز از نظر سهم گیریهایی که در حوادث سیاسی و جنگ های داخلی ودفاع از سر زمین درمقابل بیگانگان بعهده داشته ومصدر عملهایی گردیده اند در

(c) ketabton.com: The Digital Library

لابلای اوراق این کتاب نمودار میشوند که شناخت اینها از نگاه چگونگی واهمیت سهم‌شان در حوادث کشور بجای خود قابل اعتنا تواند بود .

افغانستان بلحاظ موقعیت حساس خود ازگذشته های بسیار دور باینسو مورد توجه قدرت های خارجی وهمسایگان خود واقع بوده وپیوسته در امر سیاست آن مداخلاتی وجود داشته و بعضی از رجال وقت به مخالفت وبا موافقت این مداخلات متمایل بوده اند . این بحث که از نظر مطالعات روابط سیاسی افغانستان باکشور های دیگر جدا و اجدا همیت میباشد در سراج التواریخ بیشتر مورد گفت وگو وبررسی قرار گرفته‌است. تعیین‌حدود وسرحدات‌افغانستان‌وبرگزاری مذاکرات ومباحثات فی مابین افغانستان وکشور های همسایه بخصوص در ناحیه های شرق‌و جنوب — از مطالب مشخص این بحث بحساب میرود .

علاوه‌برآنچه گفته آمد، میتوان از معاهدات ، قرارداد ها ، احکام وفرامین .دستورالعمل ها وده ها مطالب دیگر که هرکدام بعد تازه ای از تاریخ افغانستان را روشن میسازددرین کتاب یاد آوری نمود .

درین جا بی مناسبت نمی نماید که‌در بارهٔ کتاب «پندنامهٔ‌دنیاودین»وکتاب«تاج‌التواریخ» که هر دو با میر عبدالرحمن خان منسوبند واین امر زد بعضی از خوانندگان کتابهای مذکور ابهام دارد : مطلبی که باین موضوع صراحت می بخشد از سراج التواریخ نقل شود :

«ومقارن این حال در اوایل ماه‌صفر(۱۳۰۷ق) منشی غلام مرتضی‌خان‌نام‌قندهاری که کارکنان دولت انگلیسش از شالکوت باجازت حضرت والا براه قندهار مامور با قامه مشهد مقدس کرده بودند از نقطهٔ‌فاصلهٔ دولتین افغانستان وانگلیس عبور کرده وکار پردازان این دولت محافظ و بدرقه با اوگماشته باعزاز واحترام تا نقطه فاصلهٔ‌دولتین افغانستان‌و ایرانش رسانیدند واین‌منشی، غلام مرتضی‌خانی است که کتاب مؤلفه منشی سلطان محمد نام هندی را که مدتی بحضور اقدس والا بکار مکتوب نویسی پایهٔ عزت واعتبار داشت وآخر الامر بدون صدور امری بمدلول «الخائن خائف» روی از دولت وسعادت برتافته زنی را که از مردم کابل بعقد نکاح در آورده بود فروگذاشته از راه فرار درقرارگاه اصلی خود رفت وکتاب پند نامه دنیا ودین حضرت والا را که از زمان صباوت خویش‌تا روزگار حرکتش از خوقند جانب‌افغانستان‌و ورودش‌درخطهٔ‌بدخشان بقلم خاص رقم و درمطبع کابل باسمه وطبع فرموده بود از فارسی بزبان انگلیسی نقل کرده یك جلد قرارداد و وقایع افغانستان‌را که از اعداد مردم شنیده و هم خودش از دربار پادشاهی از خادمان حضور مسموعاً اخذ کرده بود جلد جداگانهٔ نوشته مبالغ خطیر از ین دوکتاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

حاصل کرد- ... از انگلیسی بفارسی ترجمه کرده «تاج التواریخ» نام نهاد و ما جلد یرا که در کابل چاپ شده بود چون از روی خط خاص حضرت والا بود جا بجا در جلد دوم کتاب ثبت نموده جلد دومش را که سند صحتش بدست نبود نقل نداده بحالش گذاشتیم...» (۱)

تمام کسانیکه بعد ازفیض محمد کاتب بنگارش تاریخ دورهٔ محمد زایی بخصوص زمان امیر عبدالرحمن خان دست یازیده اند نظر باهمیت تاریخی سراج التواریخ و فضیلت تقدم نویسنده‌اش ازمراجعه بآن ناگزیر بوده وآنرابحیث عمده‌ترین وموثق‌ترین منبع وسند کارخودمورد استفاده قرار داده اند .

انشای سراج التواریخ:

گرچه فیض محمد کاتب سالهای زیاد عضودارالانشای دربار بود و پیوسته با منشیان سروکار داشت و مناشیر مسجع و مقفای آنان را همه روزه از نظر میگذرانید وازآنها در تحریر اثر خود استفاده می برد مع الوصف در انشای سراج التواریخ از شیوهٔ پیچیده منشیانه زیاد متاثر نگردیده و روشی را اختیار کرده است که میتوان گفت به خود او اختصاص دارد .

صرف نظر ازگرایش بغایت اندك وگاه بگاه او به اسلوب منشیان، کتاب او در مجموع یك اثر منشیانه نیست وازتصنعات و تعقیدات معمول منشیان فراغت‌داردوساده و خالی از تکلف است بدانسان که خواننده را ازمطالعه‌آن ملال‌دست‌نمیدهدوبفهم ودرك‌آن دچار مشکلات‌نمیشود.

ازجانب دیگر چون فیض محمد تحصیلات علوم دینی داشت و زبان عربی را بخوبی میدانست دراستعمال الفاظ وکلمات آن زبان توجه بیشتر ازخود نشان داده و نیز در بعضی ازموارد بمناسبت های لازم با نقل آیات واحادیث و مقولات زبان عرب گفتار خودراقوی‌تر واثر بخش‌تر گردانیده است و کلمات واصطلاحات زبان های انگلیسی وارد و و پشتو نیز در خلال نوشته های او دیده میشوند که در غنای بیان او یاری میرسانند .آشنایی موالف با زبانهای انگلیسی وارد و محصول زمان تصیحن او در لاهور می باشد و پشتو ازمکتسبات او در محیط زیست ودرمیان مردم است .

تحصیل

الفاظ و کلمات این زبانها که غالباً بمنظور وضوح بیشتر وافادهٔ بهترمطلب بکار گرفته‌شده‌اند فی‌الواقع هدف نویسنده را برآورده میسازد ودرانتقال‌مفاهیم بخواننده، یاری میدهندونیزدربهرور گردانیدن زبان دری سودمند واقع میشوند وهم درین حالت‌است که نویسنده ازدربدرگردیدن

بارور

(۱) سراج التواریخ، صفحه ۶۵۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

در پی آن کلمات دری که مقصود اورا بخوبی انعکاس داده بتوانند رهایی پیدا میکند .

نثر سراج التواریخ همانطور که از نضج و استحکام بهرهٔ وافر دارد ازنظر سلاست وبلاغت لفظی نیز جداً در خور اعتنا دانسته میشود وبجرات میشود گفت درعصر یکه این کتاب انشا گردیده اثر دیگری را که از لحاظ پختگی ورسایی وسادگی ودرعین حال مطابقت با موازین ادبی همپایهٔ آن باشد عجالتاً نمیتوان نشان داد .

درسال ۱۲۹۷ قمری مردم افغانستان پیکارهای خونینی باسپاه انگلیس بعمل آوردندوصحنه پی ازین پیکارها در بیابان میوند بوقوع پیوست که نمایانگر رشادت و جانبازیهای مردم علیه تجاوز گران بشمار می‌آید، درکتاب سراج التواریخ ازین جنگ وارتباط آن با عوامل به تفصیلی سخن رفته است که قسمت کوتاهی ازآن بمنظور آشنایی با انشای کتاب نقل میشود :

تفصیل

«... در روز هفدهم ماه شعبان (۱۲۹۷ ق)... در بیابان سیمند مشهور به میوند ... هنوز نایرهٔ قتال در اشتعال بود که افواج پیاده نظام بااتواب صاعقه بار دررسیده دست بآلات پیکاربردند و تاپنج ساعت بازارگیرودار را گرم داشته درپایان کار لوای فتح افراشتندچنانچه سپاه انگلیس پشت بجنگ داده رو بهزیمت نهادند وجنرال ایفر نام انگلیس بابسیاری ازافرادسپاه همراه او کشته گشته ازلشکر اسلام... پنجصد تن از از آحادشربت شهادت چشیده هشت صدتن زخمدار شدندودیگران هزیمتیان سپاه انگلیس را تعاقب نموده بسیار تن رادر عرض راه گریزاز پادر انداختندو ازمشاهدهٔ این حالت کرنیل سنجان انگلیس خود و تمام سپاه راتباه دانسته فریاد زد که کسی هست که خود را فدای دولت ساخته دلاوران اسلام را دست ازکشتن وپا از تاختن باز دارد که نام انگلیس پست نشود- وازفریاد والغیاث او دوصدتن از پیادگان فوج گوره داخل دیوار بست باغیکه در کنار راه واقع شده بود ببازداشتن غزات پرداخته بکشاد دادن تفنگ گرائیدند و دیگران منهزماً روبقندهار همی دویدند و غازیان که از قفای انگلیسان سرگرم ترکتاز بودند ازگلوله تفنگ جای گزیدگان باغ مذکورهیچ نیندیشیده باآنکه تگرگ آسا ازضرب گلوله بزمین میریختند بی باکانه بدیواربست باغ بر شده داخل باغ گردیدند وباپیادگان گوره درآویخته بسر نیزهٔ تفنگ و ضرب شمشیر یکدیگر را زده آخر الامر همهٔ دوصدتن گوره را از دم تیغ و طعن سنان وزبان نیزه گذرانیده یکتن را زنده نگذاشتند وازین گرفتاری غازیان بقیهٔ سپاه انگلیس که دست ازجان شسته بودند با تن خسته و دل‌شکسته داخل قندهار شدند وغازیان متعاقباً واردقندهار شده بامر سردار نامدار محمد ایوب خان در روزبیست وهفتم ماه شعبان شهرو انگلیسان را درتنگنای محاصره انداختند راه آمد شد رابروی انگلیسان سخت بربسته کار را برایشان دشوار ساختند ودر روز های محاصره

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایشیك آقاسی محمدیوسف خان‌وفرخ خان کمیدان‌تویخانه‌ازضرب گلوله‌شربت شهادت نوشیدند تا که از سمله بذریعه تلگراف بسپاه مقیم کابل از عسرت وگرفتاری سپاه مقیم قندهار خبر داده امر کردند که از راه معاونت در قندهار رفته‌محصورین‌را از قید گرفتاری رها دهند چنانچه جنرال سر فریدرك را برتس با سپاه گران ... رهسپار قندهار شد... سپاه انگلیس روز بیست وسوم ماه‌رمضان وارد قندهار گردیده در روز بیست وچهارم ازراه پیرپایمال روبمیدان قتال نهاد وبا سپاه سردارمحمد ایوب خان در آویخت‌وتا نیم‌روزآلات کارزارپایدارمانده بسیار تن از جانبین کشته گشته آخرالامر سپاه سردارمحمد ایوب خان راه هزیمت برگرفته فرار اختیار کردند وازجمله کرنیل شیر محمدخان هزاره با یکصد تن پیاده از فوج ایستاده تایکساعت هشت‌فوج نظام‌انگلیس رابزور بازوی‌مردانگی از تاختن بازداشته هزیمتیان اسلام را از ورطه هلاك و دمار نجات داد ...» (۱)

مشخصات کتاب سراج التواریخ

هراثری دارای مشخصات و ممیزاتی میباشد که سبب امتیاز آن ازآثار دیگر میگردد و هر نویسنده‌ای برداشت معین از محیط ماحول خود وسبك کار وروش ادبی مخصوص بخودرا دارد.

کتاب سراج التواریخ که مولود شرایط زمان‌و محصول پژوهش نویسنده آن‌است نیز ازین قاعده استثنی‌نمی پذیرد یعنی مشخصات و خصوصیاتی دارد که دانستن آنها وآشنایی دقیقترباآنها بمعرفت‌بیشتر خواننده درشناخت کتاب کمك میکند.

نام کتاب یعنی کلمهٔ مرکب «سراج‌التواریخ» ماخوذ است از لقب امیرحبیب‌الله خان که «سراج الملة والدین» بود - چنانکه درعهد این امیر نامهای‌زیاد دیگری نیز با کلمهٔ «سراج» ترکیب و پیوند یافته بودند مانند «سراج الاخبار» و «سراج الاطفال» و ((سراج الاحکام))و((سراج العماره))و((سراج الخواتین))و غیره.

اما اینکه این نام ازطرف نویسنده کتاب انتخاب شده یا توسط دارلانشا پیشنهاد گردیده ویا شخص‌امیر آنرا برگزیده است بدرستی معلوم‌نیست و در خود کتاب‌نیز اشارتی بدین‌امر بنظر نمیرسد.

ثبت واقعات به ترتیب سنوات‌در نظر گرفته شده و رویداد ها با عناوین مربوط بخود در ذیل عنوان کلی تر هر یك ازسالها جا گرفته اند.

مولف،فهرست موضوعات مندرجه کتاب را در نظر نگرفته و ترتیب‌نداده است‌و چون صفحات کتاب زیاد است خواننده،مطلب طرف علاقه خود را بسهولت از آن بدست آورده نمی‌تواند مگر اینکه تمام کتاب و یا عناوین متن‌و حواشی آنرا سراپا مرور نماید که این‌امر مستلزم وقت زیادی

---

(۱) سراج‌التواریخ ،ج ۲ ،ص ۳۷۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

میباشد.

اگر ترتیب فهرست در پایان جلد چارم مد نظر مؤلف بوده باشد احتمال دارد ولی این جلد فعلا در میان نیست و مشکل دستیابی بمطالب معین کتاب در برابر هریك از خوانندگان بجای خود باقیست.

صفحات مجلدات سه گانه موجود سراج التواریخ یکی بدیگری پیوسته و مسلسل است و بدین ترتیب جلد سوم از صفحه ۳۷۸ تا ۱۲۴۰ - ادامه پیدا کرده است و نیز جمله آخر این صفحه که نا تمام است ادامه آنرا بجلد چارم نشان میدهد.

عناوین مطالب کتاب گاهی در متن صفحه و گاهی در حاشیه پهلوی آن و گاهی هم در متن و هم در حاشیه یعنی در دوجا آورده شده اند و نیز بسیاری از مطالب اند که اصلا عنوان ندارند و باید در جریان مطالعه بآنها دسترس پیدا کرد.

گویا در عصر مؤلف این کتاب نقطه گذاری و علامات هنوز معمول نبوده است و یا او ازین امر بی خبر بوده است و ازینروی در سراسر کتاب نقطه گذاری صورت نگرفته و علاماتی که بدین منظور بکار میروند بنظر نمی آیند و جدا کردن پاراگراف ها از یکدیگر و آغاز هر پاراگراف از ((خط نو)) نیز مورد توجه نبوده اند.

کلمات نا آشنا و غیر مأنوس زبان دری و نیز کلمات غیر دری که فهم آنها برای خواننده مشکل پنداشته شده اکثر در حاشیه های پهلو و گاهی نیز در ذیل صفحه توضیح گردیده اند و خواننده از زحمت مراجعه بفرهنگها رهایی یافته است.

در بعضی از موارد جملات کتاب بسیار طولانی ترکیب شده اند و گویا نویسنده به اینگونه ساختمان لفظی دلچسپی داشته وآنرا برای بیان مقصود مناسب تر میدانسته است.

منابع سراج التواریخ :

مؤلف سراج التواریخ برای تدوین و تالیف کتاب خود مصادر و مراجع متعدد و مختلفی را مورد استفاده قرار داده و از جمله تعدادی از آنها را در صفحهٔ سوم جلد اول معرفی کرده است و در جریان مطالعه خواننده ملتفت میشود که علاوه برآنچه که در صفحه یاد شده وانمود گردیده منابع دیگری نیز مورد استفاده او بوده که گویا وقتاً فوقتاً و در جریان امر بدست او افتاده اند.

باین نکته باید التفات شود که ماخذنشان داده شده از لحاظ زمانی اکثر بوقایع مندرجه در جلد های اول و دوم مربوط میشوند وبزمانهٔ جلد سوم تماس نمی یابند.

مصادر جلد سوم را علاوه بر تعدادی از کتب که بصورت ضمنی بدانها اشاره رفته است گنجینه ای از اسناد و فرامین و معاهدات و مکاتیب و عرایض ویاد داشت های دیگر تشکیل میداده اند

(c) ketabton.com: The Digital Library

که در دارالانشای دربار جمع بوده و در اختیار نویسنده قرار داشته اند.

سرگذشت و خاطرات رجال سالمند که اکثر از وقایع را بچشم دیده بودندو محفوظات شخص امیر حبیب الله خان که چیز های زیادی را مستقیماً از پدرش و او نیز از اسلاف خود بیاد داشتند بخش دیگری از مواد کار مؤلف بحساب میروند.

منابعیکه در ابتدای کتاب از آنها نام برده شده و یا در خلال گفتار بدانها اشاره رفته است بترتیب الفبایی ازینقرار اند:

آتشکدهٔ آذر ـ تالیف لطفعلی بیگ آذر

اتحاف الفرقه برقع الخرقه تالیف حافظ سیوطی بعربی

اساس القضات ـ تالیف مولوی احمد جان

اسناد دارالانشا (معاهدات، فرامین، مکاتیب وغیره)

پند نامهٔ دنیا و دین ـ تالیف امیر عبدالرحمان خان

تاج التواریخ ـ امیر عبدالرحمان و منشی سلطان محمد

تاریخ احمدی

تاریخ سرجان ملکم

تاریخ سلطانی

تحفة الحبیب ـ تالیف فیض محمد مؤلف همین کتاب (۱)

جام جم ـ تالیف فرهادمیرزا جهان کشای نادری: تالیف میرزا مهدیخان استرآبادی.

چشمدید ها و یاد داشت های شخص مولف.

---

(۱) تحفة الحبیب اثر دیگر مولف است که قبل از سراج التواریخ در دوجلد تالیف گردیده است: جلد اول این کتاب در ۷۶۷ صفحه وبقطع ۲۸ × ۱۷ بخط غلام قادر کاکری وجلد دوم آن در ۸۸۵ صفحه بهمان قطع بخط خود مؤلف که در شوال ۱۳۲۲ هجری قمری بپایان رسیده تحریر یافته اند وهر دو جلد در کتابخانه نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور موجود ومحفوظ میباشند. موضوع جلد اول وقایع دوران سدوزائی واز جلد دوم مربوط بحوادث عهد محمد زایی تاامیر محمد یعقوب خان میباشد واز ینروی از مندرجات آنها در تحریر جلد اول و جلد دوم سراج التواریخ استفادهٔ زیاد بعمل آمده وحتی بسیاری از مطالب عینا و یا با تغییر عبارات از آنها اقتباس گردیده است.

اساسا «تاریخی را که حبیب الله خان خواسته بود نوشته شود همین تحفة الحبیب است» *

(c) ketabton.com: The Digital Library

حیات افغانی ـ تالیف دهتی حیات خان باردو

خاطرات رجال برجسته ومعمر عصر

خزانه عامره

رساله تاریخ مغول وجغرافیای هزاره جات ـ (احتمالا مختصر المنقول اثر محمد افضل ارزگانی)

رساله تربیه سید جمال الدین افغانستانی

رساله علی قلی میرزای اعتضاد السلطنه

رساله محاربه کابل وقندهار

روزنامه اعلیحضرت شاه شجاع الملک ردالمختار

روضة الصفای ناصری

سیر المتاخرین

کتاب قانون حکومتی (کتابچه حکومتی ـ رساله قانون حکومتی)

محفوظات . وخاطرات امیر حبیب الله خان

مخزن افغانی / مرآة العقول تالیف امیر عبدالرحمن خان

مکتوبات میان فقیر الله شکارپوری نقشبندی (مکتوب هفتاد وچارم) / مرآت الوضیه ـ تالیف کرنیل یوسفانی

منظومه حمید کشمیری

مواهب الادنیه : تالیف شیخ شهاب الدین احمد .

ناسخ التواریخ .

---

* اما ازینکه بسیاری از مطالب آن از نظر سیاست آنروز دربار مناسب دیده نمیشد از نشر باز گذاشته شد ومؤلف بتحریر سراج التواریخ با طرح دیگر وتغییر نحوهٔ تحریر مؤظف گردید .

صفحات متعددی که درهردو جلد بروی آنها خط کشیده شده وباطل ساخته شده اند ونیز تبصره ها درحاشیهٔ کتاب ـ علاوه بردلایل عقلی دیگر مؤید این قول توانند بود.

در حاشیه صفحه ۱۰۴ جلد دوم نوشته ای را که برنگ سرخ است چنین میخوانیم :

«کاتب در سخن خیلی از خیلی طناب کلام دراز کرده وحکایت حقیقت را بقافیه ها و رعایت عبارت پردازی در مبالغه ضایع نموده، اصلاح وتصحیح آن بجزآنکه سراز نونوشته شود ممکن ندارد.»

وتوضیح مؤلف درذیل این نوشته جالب تراز آن است:

«جمله معترضه که مشتمل بر اوصاف ظالمان ومتضمن بر مظلومیت ستمدیگان است برسبیل تنبیه نگارش داده شده زیرا که مقام را مناسب دانسته تحریر نمودم ، اطناب محل نیست . »

در معرفی جلد دوم این کتاب یوهاند حبیبی مقالتی نیز نوشته که در شماره (۵) سال (۶) مجله آریانا بچاپ رسیده است ومعرفی هر دو جلد آن بصورت کاملتر مقالت دیگررا ایجاب میکند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشته های لوایح قبور.

پایان گفتار:

نسخه های چاپ اول سراج التواریخ که تقریبا ۶۰ سال قبل بطبع رسیده بود امروز کمیاب وبلکه نایاب است وهمه علاقه مندان بتاریخ کشور بدان دسترس ندارند و امکانات چاپ دوم آن نیز فعلا موجود نیست. بنابرین بمنظور استفاده بهتر از انبوه مطالب آن وروشن ساختن برشهایی از تاریخ افغانستان اگر عجالتا این توجهات در بارهٔ کتاب مزبور صورت بپذیرد خالی ازسودمندی نخواهد بود:

- تنظیم فهرست اعلام آن اعم از اشخاص واماکن وقبایل وکتابها وغیره.
- ترتیب فهرست موضوعات مندرجه کتاب برای سهولت دستیابی بمطالب مورد ضرورت خواننده.
- تصحیح و توضیح وتفسیر بعضی از مطالب عمده آن بامعلومات امروزی.
- چاپ بعضی از موضوعات آن از جمله جریان تعیین سرحدات افغانستان ومعاهدات باکشور های خارجی وپاره ای از جنگها مثلاً جنگهای سال ۱۲۹۷ باانگلیسها.
- جست وجو برای دستیابی جلد چارم واحیاناً جلد پنجم آن.

و بالاخره یاد بود مؤلف بحیث یکی از مؤرخان ونویسندگان بزرگ کشور بمناسبت سال تولد یا سال وفات ویا سال چاپ کتابش.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پو هندوی شمس العابدین شمس

ابتکار و نوآوری در سازمانها

نویسندگان و محققان کوشیده‌اند ،چگونگی تطبیق نوآوری را در سازمان ها به شش نوع مختلف توضیح وتشریح نمایند، آن ها عبارتند از: ۱-نقش اداره، ۲-نقش مستخدمین، ۳- خصوصیت و شخصیت اداره کنندگان و مستخدمین، ۴- امداد مادی و معنوی از خارج سازمان بمنظور وارد نمودن تغییر ، ۵-خصوصیت جامعه، ۶-خصوصیت سازمان .

نقش اداره :

ابتکار مانند دیگر انواع سلوك به موقف اجتماعی ارتباط می گیرد . می توان گفت که نوآوری وظیفه وشغل یك عده محدود بوده واداره کننده ها بحیث دسته‌ای مشخص راجع به ابتکار موقف حساس رااشغال می نمایند. آن ها در وارد نمودن تغییر به سطح پائین (مستخدمین) وبه سطح بالا (سازمان به مفهوم وسیع آن) حیثیت کلید را دارند، (۱) (برخی) از نویسندها آن ها را بحیث گروه محافظه کار خطاب می نمایند (۲-۳-۴-) وبرخی دیگر آن ها را بحیث قوای آزادی بخشی می شمارند که در وارد نمودن تغییر همیشه خود ها را مسؤول میدانند (۵-۶-۷). باساس تحقیقات یك عده محققان نقش نوآوری مدیران تندنت مکاتب امریکا (این عهده بامدیریت های معارف ولایات قابل مقایسه می باشد) خیلی روشن بوده و می توان گفت که در مرکز نوآوری معارف امریکا قرار دارد . اما راجع به اهمیت مدیران مکاتب در مورد نوآوری شك وتردید موجود است . چرا که حجم زیاد کار دفتر داری کمتر وقت وانرژی جهت نوآوری به اختیارشان می گذارد . بهرصورت کتب ودیگر آثار در زمینه اداره تربیتی آنها را رهبر و زعیم تربیتی خطاب نموده درصورتیکه فرصت برای ایشان اجازه بدهد وخود خواسته باشند می توانند در نوآوری سهم فعال بگیرند (۸-۹-۱۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقش معلمان :

معلمان در رویکارآوردن تغییر بمقایسه اداره کننده ها کمتر نقش دارند چراکه موقف مسلکی شان برای این کار غیر مکفی بوده و وقت و ساحه رهبری شان محدود می باشد. (۸-۱۱) از جانب دیگر این کوتاه نظری خواهد بود که آن ها به نظر غیرفعال، ضعیف و محض عملی نگاه شوند. حتی درجائی که سمت رهبری الهامی در رویکار آوردن تاسیسات جدید سهم فعال گرفته باشد؛ بازهم رهبر الهامی به کمک اعضای علمی قوی و اداره معنوی و مادی خارج دستگاه متکی بوده است. (۲)

شخصیت: برعلاوه فرصتی که از رهگذر نقش اداره کننده ها و معلمان به آن ها دست میدهد شخصیت آن ها نیز در امر بمیان آوردن تغییر تاثیر فوق العاده دارد،

تعلیم و تربیت و تجربه :

به اساس شواهدی که در دست هست می توان گفت که نوآوری بدرجه تعلیم و تربیت رسمی اعضاء سازمان رابطه مثبت دارد. (۲-۳-۱۳-۱۴) اداره کننده هائیکه به موقف خود اطمینان حاصل کرده از جریان وقایع جاریه و کتب و دیگر آثار مربوط به رشته و شغل خود را بی خبر نگاه میدارند با آنکه درجه بلند تعلیم و تربیت رسمی را دارا باشند، رابطه شان بمنظور ابتکار و نوآوری منفی است. (۱۵) از جانب دیگر بین اندازه تجربه معلمان و بکار بردن تکنیک های جدید رابطه فوق العاده مثبت راپور داده شده است. (۱۳) برویت مطالعه دیگر تعداد معلمان متجرب در حوزهٔ دارای مکاتب ابتکاری نسبت به حوزه غیرابتکاری زیادتر است. (۱۶) تجربه در یک نظام و سیستم تحول را انکشاف داده، اطمینان خاطر و استحکام موقف اعضای آن را فراهم می سازد. جائی که تحول نیست یا بمیان آوردن آن امکان پذیر نیست، نارضایتی و عدم استحکام موقف اعضاء درآن حکمفرمائی دارد.

بملحوظ مسوولیت های خانوادگی و موقف و فعالیت های اجتماعی - زنان به کار و شغل خود نسبت به مردان کمتر متکی بوده، به رویکارآوردن تغییر از خود کم تمایل نشان میدهند و در فعالیت های ابتکاری سهم شان جزئی می باشد. البته این اختلاف بین مرد و زن در حالت تغییر بوده چه تاهنوز اکثریت موقف ها و عهده های بلند در امور تعلیم و تربیت و دیگر امور بدست مردان میباشد. شاید وقت و زمان و تعلیم و تربیت معاصر این فرق را زودتر از میان بردارد (۱۷) (۱۸-۱۹).

از مطالعه ییکه توسط شعبات مربوط به رفاه اجتماعی صورت گرفته است، بر می آید که درجه تغییر پروگرام ها با تعداد فعالیت های مسلکی اعضاء در خارج سازمان رابطه مثبت دارد. ۲-۳. اما در حصه معلمان شواهدی در دست نیست که برویت آن بتوان گفت که فعالیت آن ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

بداخل اتحادیه وانجمن معلمان تاچه حد به تغییر پروگرام های مکتب کمک می تواند .

حفظ حیثیت و مقام :

آزادی در هرجا حدود دارد، قانون، مقررات، رسوم و رواج و سنن اجتماعی حدود آن راتعیین می کنند. به انسان کاملا آزاد نسبت انسان بی بندو بار داده می شود و جامعه انسانی، انسان بی بندو بار را پذیرفته نمی تواند. زمانی که از ابتکار ونو آوری صحبت می شود لازم است از آزادی علمی نیز صحبت شود. آزادی علمی به آن نوع آزادی نسبت داده می شود که طی آن عالم، راجع به موضوعی آزادانه فکر کند، آزادانه قضاوت بتواند وموضوع را ازطریق بکار بردن روش علمی تحلیل و تجزیه نموده، نتیجه و ثمره را کتباً و شفاهاً به سمع علاقمندان برساند . عالم زمانی دست به ابتکار میزند وبه تجربه وتحقیق مواد و مطالب می پردازد که مقام حیثیت خود را در خطر نه بیند و از کار و زحماتش قدردانی شود ، درغیرآن مراحل ابتکار ونوآوری خیلی بطی پیش خواهد رفت.(۲۰)

امدادخارجی :

برطبق نظریک عده زیاد جامعه شناس ها هرگاه تغییرات اجتماعی ازخارج بالای جامعه تحمیل شود به مقاومت شدید اعضای جامعه مواجه می شود(۲۱) اما گریفت(۴) در زمینه اشاره نموده میگوید که درجه ودوام تغییر مستقیماً متناسب است به شدت محرک منابع خارجی. دراساس خارجی ها به میتود های ثابت ومعیار های محلی متکی نمی باشند. آن ها محرک رادریک سازمان برای کسانی آماده می سازند که به تحول آرزومندی دارند وهمچنان وسایلی دراختیارشان می گذارند که توسط آن ها از مقاومت مخالفان بکاهند .باین وسیله یک عده زیاد پروگرام ها بنابرمقتضای خارجی هادرکشور های جهان معرفی شده یااینکه به مساعدت وهمکاری گروه خارجی دوام واستحکام یافته است.(۱۲-۲۲-۲۳)

درین جالازم میدانم به توضیح منبع امداد خارجی بپردازم .آن هاعبارتند ازگروه های جامعه محلی ۲ ـ سازمان معلمان.۳ـ امداد خارجی .

به ملاحظه ماده اول، مکاتب تجربوی یامکاتبی که آرزو می شود در آن ها تغییر وارد شود باید درجاهائی قرار داشته باشند که مردم از حقایق نوو رویداد های معاصر قدردانی کنند.مردمان عادی جامعه به تعلیم وتربیه ابتکاری طور متردد نگاه میکنند درصورتیکه بحال خود گذاشته شوند تصمیم شان در امر قبول آن منفی است .طوریکه دیده شده است آن ها برای انکشاف امور تعلیم، تربیت فوق العاده کمک می کنند اما ازجانب دیگر تغییر ، تحول وابتکار رامانع می شوند(۹-۱۰)

سازمان (اتحادیه ، انجمن) های معلمان بحیث منبع تغییر وتحول علی الاکثر غیرمؤثروغیرفعال

(c) ketabton.com: The Digital Library

جلوه کرده است . بیشتر آن ها مانندسیستم‌های مکاتب محافظه کار، غیر متحول وجامد بوده در بعضی جا ها حتی به‌آماده ساختن کتب درسی مشخص ، پرو گرام درسی بکلی اجبا ری ووضع دسپلین جدی چانه می‌زنند . (۱ - ۱۰)

با لاخره بملاحظه مثال های زیاد می‌توان گفت که‌امداد مالی خارجی درا کثرجا هاسبب ایجاد سحر ک معرفی پرو گرام های‌جدید گردیده است .منظور مادرین جاازامداد مالی‌خار جی عبارت‌از پو ل یا متا عی است مازاد بو د جه مشخص‌تاسیستم مکتب بر حسب نیاز مندی بر نا مه جد ید بد ون قید وبست از آن استفاده بتواند .متخصص استخد ام کند، وسا یل د ر سی تهیه بیند و به تبلیغات بپر داز د .(۲۴)

خصوصیت جا معه :

و سعت حو زه مکتب برویت چندین تحقیق به‌ابتکار ونوآوری‌رابطه‌مثبت دارد .تقسیمات‌جدی اجتماعی، تغییرات سریع اجتماعی، مجادلات بالانقطاع ، تبعیضات‌نژادی، عد م سیستم مر کز یت وتقاضای‌جدی معلمان خصوصیت شهر های بزرگ راتشکیل‌میدهد .البته سر دمان شهرهای‌بزرگ طور فوق العاده طرفدار پیشرفت و دارای‌ذهنیت، سلوك و کلتور جهانی می‌باشند. مردمان شهرهای بزرگ‌عموماً ازتغییر وتحول‌قدر دانی‌وپشتیبانی‌می کنند.یا اینکه‌مانع‌آن‌قرار نمی گیرندمردمان‌شهر- های بز رگ اساساً به مکتب رابطه نزدیک‌قایم نمی کنند ، بناء نمیدانند د ر مکتب‌چه مسا یل جر یان دا رد .برویت‌توضیح فوق هر گاه کدام پرو گرام جدید درمکاتب شهری‌به راه افتدبه‌مقاومت جدی مواجه نخو اهد شد .

برعکس‌آن د ر حوزه های کوچک،مردمان‌اکثر از یک گروه مشابه‌بوده باهمد یگر ریشه های خو یشاوندی‌دارند .آن‌ها طی‌مراسم مختلف یکدیگر خود را ازنزدیک دیده‌ر اجع به‌جریان‌و قا یع جا معه‌صحبت‌می کنند .آن ها دارای ذهنیت ،سلوك وکلتو رمشا به بوده ، چون‌در مسیرزمان‌طور پیو سته آن‌ها رامشق وتمرین نموده‌اند بناء جزءغریز ه شان گردیده است.تماس شان با مرد ما نی غیر ازخود شان کمتراست ، محیط کوچک بادارائی‌های‌مادی‌ومعنوی‌آن تاحدز یا د جهان بزر گی را برای آن‌ها جلوه گر می سازد.درین نوع حوزه های کوچک‌وا رد نمو دن تغییر کاری ا ست مشکل ، وبه مقاومت‌شدید مر دمان آن روبرو می گردد .

باسا س شرح فوق شهر، خاصتاً شهر های بزرگ باوجود مشکلات و مجادلات‌پیگیر آن‌منا سب تر ین محلی است برای‌وارد نمودن تغییرومعرفی پلان ها وپرو گر ام های‌ابتکاری. جای‌تاسف‌است که د ر ا کثر قسمت های‌جهان‌خاصتاً جهان‌سوم،طورنافهمیده یابمجلوظات‌سیاسی یکعده پروگرام‌ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

را به دهستانها وقراء شروع می نمایند وباصرف ، مواد، سامان، متخصص، پول وغیره نتایج مثبت از آن ها گرفته نمی توانند.(۲۵ - ۲۶)

خصوصیت های سازمان

یک عده تحقیقات عدم انحنا پذیری سیستم بیرو کراسی را مسوول ثابت ماندن سازمان های تربیتی میدانند (۱۵ - ۲۴)(منظور از بیرو کراسی درین جا عبارت از وضع دفتر داری نظام اداری، تقسیمات قدرت ،صلاحیت، مسؤولیت، چگونگی عاید ومصارف و استخدام و عزل افراد بوضع کهن وفرسوده آن می باشد) تاجائی که دیده شده است وارد نمودن تغییر یارو یکار آوردن پروگرام های جدید وابتکاری حتماً باسیستم بیرو کراسی موجود بحیث کل یاجزء مداخله می کند. پس هرگاه همنوایان سیستم بیرو کراسی تغییر نخورد، پروگرام ابتکاری بی نتیجه می ماند. جهت ایضاح مزید از چند خصوصیت سازمان طور مختصر صحبت می شود .

وسعت :

مجادله وعدم اعتماد دائمی خصوصیت سازمان های وسیع راتشکیل داده، این خصوصیت ها منجر به تغییر شده، انحنا پذیری وآزادی آن راتضمین می کند. سازمان های وسیع نسبت به کوچک مطمئن بوده و برای قبول خطری که از ناحیه ابتکارگاهی دست میدهد بوضع بهتر آماده می باشند — سازمان های بزرگ دارای قوای بشری بزرگ و منابع مادی بزرگ نسبت به کوچک بوده و طور پیوسته زمینه تغییر پذیری وانکشاف آن ها را میسر می گرداند.

رسوم ومقررات :

بروایت چندین مطالعه می توان گفت که طرزالعمل ها، رسوم ومقررات دراکثر حالات جلو پیشرفت ابتکار وتغییر را می گیرد. جائی که مقررات زیاد و فوق العاده جدی است ابتکار ونوآوری بمشکل صورت می گیرد. طوریکه قبلا اشاره شد، مبتکران دسته های خیلی کوچکی است در سرتاسر جهان پراگنده . اکثر آن ها بحیث علمای مبتکر به رسوم و مقررات بمشکل تسلیم شده هرگاه در یک محل به موانع جدی مواجه شوند، از آن جابجای دیگر مهاجرت می نمایند. باین علت می توان گفت که مدنیت های بزرگ جهان — چه درگذشته، چه درحال حاضر و شاید درآینده نیز — حاصل زحمات روشنفکران و مبتکران جهان میبا شد. (۲- ۳ - ۹)

تخصص :

با ساس مناقشه ای که در زمینه صورت گرفته است، اینطور وانمود می شود که تخصص مسلکی به مستخدمین مجال میدهد — جهت خوش ساختن آسمان خود درصدد جستجوی معلومات جدید برآیند، به هر اندازه ای که در یک سازمان تخصص زیاد باشد، بهان اندازه فرق درارزش ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعتقاد وملیت

سیدجمال الدین افغانی

درشماره های ۳۰ و ۳۱ «مجله اوریان ـ شرق» منتشره پاریس درسال (۱۹۶۴) مقالتی مشرح متکی به بعضی ازآثار بزبان فرانسوی تحت عنوان «روشنی تازه برافغانی وعبده» توسط شخصی بنام (Elie Kedo urie) نشر گردیده است که در آن افکار وعقاید واعمال «سید جمال الدین و محمد عبده» با لمقایسه بررسی ونقد گردیده است وبزعم من افتر آتی نیز برسید بعمل آمده است که لازم دیدم از خلال «آراء وافکار» آن سید افغانی در باره نکات مذکور روشنی افگنم.

ودرین آوان که خاطرهٔ هشتاد سین سال وفات آن سید بزرگوار در وطن خودش ودر رشد گاه نخستینش یعنی کابل تجلیل میگردد وبا ساس خط مشی فرهنگی دولت جمهوری افغانستان یاد آن راد مرد مجاهد تازه می شود وعرس او را برگزار می نمایند خواهم کوشید تا جایی که ممکن گردیده است سطوری چند در باره او بنگارم:

* * *

در باره (افغانی) بودن سید جمال الدین شکی وجود ندارد و در همه آثار وکتب ومقالاتی که نشر گردیده است اورا «افغانی الاصل» گفته اند. آن همه آثار که بزبانهای عربی، دری، انگلیسی، فرانسوی والمانی وغیره نشر شده همه در افغانی بودن او متفق القول بوده اند (۱)

علاوه بر آثار متعدد دلایل آتی نیز افغانی بودن وی را اثبات می نمایند:

۱ــ Kedourie، مجله اوریان، شماره ۳۰ سال ۱۹۶۴ صفحات ۳۷ ــ ۵۷ و شماره ۳۱ سال ۱۹۶۴ صفحات ۸۳ــ۱۰۴؛ دودیانوس. مجله اوریان شماره ۳۱، ادبیات دری افغانستان، ص ۱۳۷ ــ ۱۳۸، مرتضی مدرسی چهاردهی: سیدجمال الدین واندیشه او، چاپ (۱۳۴۷) سازمان خانه چاپ.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ـ درهمه مکاتیب سید که به اشخاص مختلف ادرشرق وغرب فرستاده شده، سید، خود را افغانی نبشته است. مثلا در مکتوب مورخه ۱۹ نوامبر ۱۸۹۵ که از استانبول برای سر فلیپ کوری به لندن فرستاده است چنین می نگارد : «. . . اجازه بدهید خود را بشما معرفی کنم و شما را در جریان بگذارم . من افغان (از کابل) هستم ومدتی است بقید انگلستان پابند م .برخی بزرگ از زندگی خود را در شرق سپری کرده ام و یگانه هدفم ریشه کن کردن بد بینی و تعصب بیجا بوده است که اندو هبارترین مرض در کشورم بوده است . آرزو داشته ام تا هموطنان خود را اصلاح کنم وبرد باری وتسامح را بین آنان جاگزین سازم . .»(۱)

۲ ـ محمود ابوریه در کتاب خویش زیر عنوان «جمال الدین الافغانی» گوید : «.. چون سید اکثر عربی را به لهجه افغانی تکلم میکرد از آن رونام پدر خود را « صفتر » میگفت یعنی اصلا (صفدر» است» .. (۲)

۳ـ ابو الحسن جمالی اسد آبادی در کتاب «نامه های تاریخی و سیاسی سید جمال الدین اسد آبادی به نقل قول از ذکاء الملك در« تاریخ بیداری ایران »نبشته است: سید هفت زبان را به خوبی تکلم میکرد : فارسی، ترکی همدانی ، ترکی اسلامبول ، فرانسوی، روسی عربی ، افغانی وعبری هم قدری میدانست . .»(۳)

که بحساب مذکور دری وپښتو زبان ملی ومادری سید بود که از خردی فرا گرفته بود والسنه دیگر کسبی بوده است که بعداً فرا گرفته است .

۴ ـ در رساله سید که درباره «نیچریه» درسال ۱۲۹۸ هجری درد کن نبشت ودر ان ادله وبراهینی در رد دهریون آورد شیوه نبشته سید همان اسلوبی است که میان مورخان ونویسندگان افغانستان رائج وشایع بوده است .

۵ـ سید جمال الدین باآنکه مردی بود که افق نظرش خیلی پهناور بود و بد بختی تمام ممالك ومردم مسلمان همچون خاری در دلش می خلید مگر هیچ گاه خوبیهاو مزایای هموطنانش ازنگاهش دور نبود . خودش جسماً در مصر وفرانسه و. . . بود مگر دل درگرو ماداشت .

چنانکه درسال ۱۲۸۸ هـ(۱۸۷۱م) وقتیکه به مصر باز گشت دوستان ومریدان خویش را که از اهل شام ودر مصر سرگرم تحصیل علم بودند ترغیب کرد تا مقالاتی در باره « روابط افغانان و انگریزان » بنویسند و شهامت این مردم را در برابر آنان افتابی سازند

---

۱ ـ مجله اوریان شماره ۳۱ سال ۱۹۶۴ ص ۱۰۵ ـ (۲)محمود ابوریه، جمال الدین الافغانی چاپ ۱۹۶۶ قاهره ص ۲۸ ـ(۳) ـ ابو الحسن جمالی؛نامه های تاریخی وسیاسی جمال الدین، چاپ سال ۱۳۴۹ هـ ش چاپخانه سپهر تهران ص ۸۲؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

مثلا یکی از آنان چنین نبشته بود: «مردم افغانستان مردمی اندآزادمنش ،دلاور، دارای‌عزت‌نفس که هیچگاه تن نمیدهند که‌زیر سایه بیگانه روندو کسی را که به «جوع البقر» و استسقا گرفتار باشد هزاران هزار انسان عطش و گرسنگی (*) اورا ز دو ده نتوانند، هرگز نمی‌پسندند. . .) (۱)

۶- مرتضی مدرسی چهاردهی در کتاب «آراء ومعتقدات سیدجمال‌الدین‌افغانی» گوید: سیددر هجده سالگی بهندوستان سفر کرد ویك سال و چند ماهی درآنجا اقامت کرد . . . . از آنجا به افغانستان برگشت (۲)

و در ذیل صفحه مذکورتبصره می‌نماید که‌گویا همین نخستین سفر سیدبه‌افغانستان بوده‌است. توضیح باید کرد که همچنان که آقای‌چهاردهی خودش گفته‌است: «..بافغانستان بازگشت» صحیح است .یعنی بوطن خویش .و ماسیدانیم که‌دران ایام ساکنان مرکز افغانستان یعنی کابل بیشتر با هندوستان مراوده علمی، تجارتی وغیره داشتند وکابل دران‌ایام نیز کمافی الماضی‌با هند روابط‌تجارتی‌وعلمی‌داشت. بوافعیت‌نزدیکتراست که‌سیداز کابل به هندوستان‌رفته‌باشدنه‌از همدان.

۷- دانشمندانی همچون مرحوم بهار وامثالش که‌بیش از افلاطون حقیقت را دوست دارند سیدرا اهل افغانستان گفته اند . (۳)

۸ - علامه محمد خان قزوینی درباره سید گوید: «و چنانکه تاریخ افغانی‌ازتألیفات اوموسوم به «تتمة البیان فی‌تاریخ الافغان» نیز قرینه‌ایست قوی بر افغانی بودن او ...»(۴)

راستی‌هم کسانیکه آن کتاب را که در ضمن کتاب«حیاة سید جمال‌الدین افغانی» که در سال ۱۳۱۸ ش توسط دانشمند محمد امین خوگیانی ترجمه ودرکابل نشرگردید، مطالعه کرده باشندپی‌می‌برند که‌سیدجمال‌الدین از کودکی درافغانستان‌بوده‌است که‌به اطوار ورسوم‌وزبانها ولهجه های‌مردم کاملا آشنابوده و در باره قبایل افغانستان نیزتاحدی‌معلومات میدهد. و این‌خود نشان میدهد، که وی «افغانی الاصل» بوده است (۵)

۹- وقتیکه درسال ۱۸۷۹م خدیو مصر توفیق پاشا، سید رادر اثر تحریکات اجانب از مصر اخراج کرد، روزنامه تایمز لندن درشماره ۸ سپتامبر در صفحه «۶» چنین نشت: «شخصی بنام

(*)اینجا اشاره به هندوستان میکند . (۱) محمود ابوریه، جمال‌الدین الافغانی ،ص ۱۰۹.

۲- ص (۱- ۲) چاپ ۱۳۳۷ شرکت اقبال و شرکاء (۳) بهار، ملك الشعراء (۴)مدرسی چهاردهی: آراء و معتقدات‌سیدجمال‌الدین‌صفحه(۲۱-۳۷۹).

۵- حیات سید جمال‌الدین‌افغان،طبع ۱۳۱۸، مطبعه عمومی کابل‌ص ۶۲-۶۳ و مابعدآن،

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمد الدین افغان با سوابق نا معلوم . . . »(۱)

روز نامه مذکور ازیکطرف نام وی را بهشیوهٔ غربی خود می‌نویسد که غربیان نامهای شرقی را خوب تلفظ و نبشته نمیتوانند واز طرف دیگر «افغان» بودن اوراذ کر میکند. و گویا تغافلی می‌نماید و بدینوسیله میخواهد ذکر انقلابی اورا در اذهان مسلمانان مقیم در انگلستان ود یگرمناطق اروپا مغشوش گرداند .

سید ، د رسال ۱۸۹۵ یعنی دوسال پیش ازمرگش موردسوظن سلطان عبدالحمید قرار گرفت و خواست او را از استانبول و خاك ترکیه اخراج نماید وبه‌فارس بفرستد، سیدناچار نزدسفیربرطانیه رفت تابوی اجازه داده شود که خاك عثمانی را ترك کرده و به صفت یك افغان عادی به کابل وطن خود باز گردد ود را ینجا بماند . مگر سر فلیپ کوری که دوسال پیش وقت ماموریت خود درو زارت خارجه راجع به سید جمال الدین سخن ها شنیده بود این تقاضای او را نپذیرفت(۲)

۱۰- شیخ محمد عبده در(رسالة الواردات)می نویسد:(تدریس مسایل دینی بر اساس اسلوب دیرین و ممانعت ازفرا گرفتن حقایق"جدیده فکرم را در تنگنای دشوار گذاری افگنده بود که حکیم کامل و شخص واقعی(۳)وامام بزرگ وراستین ما سید جمال الدین افغانی بسر وقت ما رسید که ازگرد آوردن ثمرات دانش دمی نمی آساید وآفتاب حقایق را بر ما طالع گرد انید و معضله ها ومسایل دشوار و مغلق را برما کشود. (۴)

سخن را در ینباره بهمین جا کوتاه میکنم وبه ترجمه و توضیح مقاله منتشره در (اوریان) می‌پردازم:

نویسنده مقاله مذکور(درص۳۸-۳۹)چنین می نگارد: (دربن تازگیها راجع به تعلیمات و فعالیت های معمول وعنعنوی سید و محمد عبده شکهایی پدید ارگشته است.در یك مقاله مستدل درباره تدین و تزندق در ملت خواهی در ایران پروفیسور Mme NiKI R. Kedie کارونظر خود را بجایی رسانده که میگوید: سید افغانی میخواست اسلام را برای به کرسی نشاندن اهداف

۱- اوریان،شماره ۳۰سال۱۹۶۴ص. ۴چاپ پاریس.(۲) هموص. ۴-۴۱ به حواله مکتوب فوری و عاجل ۹۲۳ سر فلیپ کوری که‌از استانبول بتاریخ ۱۲ دسامبر ۱۸۸۵ فرستاده است،تحت۵۹۴/ F.O. ۶۰ (۳) اینجا شیوه کلام محمد عبده به کلام منصور حلاج شباهت دارد و میگوید حقی به وجود شخصی جلوه کرده است. زیرا محمد عبده خودش هم متصوف و فرزند یکی از صوفیان مصر بود . (۴) اوریان شمارهٔ ۳۰ سال ۱۹۶۴ ص ۴۴.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیاسی خود بکار برد دو عقیده باطن او چنان‌بود که ادیان همه مضراند.Sylvia G. Haim در اثر خود تحت عنوان ملیت خواهی عرب ـ همین نظر را ابراز داشته است. . . »

من باید بجواب آن خانم که عقیده خود را بنام عقیده سید و محمد عبده اظهار نموده است چنین بگویم:

سید جمال الدین به(فلسفه ظاهری و باطنی)پابند نبود چنانکه سیر زندگی و فعالیت های خستگی ناپذیرش نشان میدهد هیچگاه از اظهار عقاید و افکار خود خوف وهراس نه‌داشت و در برابر بزرگترین قدرتهای آن زمان ـ زار روس ـ شاه ایران و سلطان عثمانی و قدرت استعماری برطانیه بازبان فصیح وصراحت لهجه آراءو افکار خود را ابراز داشت و درتمام‌آوان زندگی همچون آباءخویش به مجادله خویش در راه بیدار ساختن و اتحاد مسلمانان و تحکیم دین مبارك اسلام سعی کرد و «فضل‌الله المجاهدین علی‌القاعدین درجة» را تحقق بخشید و در عمل و کردار خویش باثبات رسانید.اگر او اسلام را وسیله پیشبرد هدف خود قرار داده است‌پس این سوال بمیان‌می‌آید آیا او چه هدف داشت و منظور هاي سیاسی او کدام ها بوده است تا اسلام‌را وسیله‌پیشبرد آنها قرار داده باشد ؟

از نوشته ها، تألیفات و بیانات و کردار او چنان‌بر می‌آید که سید از ضعف مسلمانان و جهل و نادانی که در آن ایام بین مسلمین فرمانروا بود خیلی رنج می برد و آستین مردانگی و دامن همت‌بر زده بود تا مردمان‌را به جهل شان ملتفت سازد و آنان را به‌اهداف‌وطرق‌حقیقی‌اسلامیت آگاه وراست‌گرداند.چنانکه ازآغازنبشته او درعروة الوثقی‌هم این گفته باثبات میرسد که میگوید «همگی برشته خدا چنگ زنید و پراگنده مشوید. ال عمران «۱۰۳» .

مسلمانان‌در دین‌خودتعصبی‌ودر ایمان‌شان نیرویی‌ونسبت‌به‌اعتقادخویش‌ثباتی‌دارند. . . (۱)

ونیز E.Q. درباره‌او چنین‌ابراز نظر می نماید: ...تاریخ زندگانی سید جمال‌الدین نشان‌میدهد که اوواقعاً مردی‌عمل و سرشارازتحرك، جنبش‌وتدبیربود وهمانسان که‌به‌شیوه هاي‌عنعنوی‌سیاست شرقی‌وارد بودازطریق تعلم‌ومطالعه کتب به‌اسالیب سیاست‌جدید غرب‌آشنا گردیده بود... (۲)

وچنانکه‌استاد ابوریه میگوید ،سیدجمال‌الدین‌مردی‌مسلمان و مجاهدبود ودعوت‌اوبرمردمان عصرش‌آن بود که‌مردم رابه‌توحید خالص‌وبی شایبه‌متوجه گرداندو آرزویش‌آن بود که‌فرمانروایان مسلمان‌بایست پیروخلفاء راشدین باشندوبزرگان‌و پیشوایان دینی‌ازشرك اکبرخودر انگاه‌داشته واز

۱ــ نامه‌های سیدجمال‌الدین،سال ۱۳۴۹ تهران صفحه ۱۲۳ .

۲ـ اوریان، شماره ۳۱سال۱۹۶۴ ص۸۳.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ان جدا بهرهیزند (۱) زیر امطالعه تاریخ وغور بر سیروسیر زندگانی بزرگان دین نشان میدهد که آنان ازهرگونه خودپسندی وآرزوی نفسی خودشان را نگاهمیداشتند وآزادی بیان وحریت نفس بحدی بود که مردی مسلمان برای خلیفه وقت میگفت اگرتر ابینیم که ازراه راست کج شده ای بااین شمشیر ترا راست می سازیم.. (۲) پیغمبر ص وخلفاء راشدین حتی یك حبه ویك دانگ هم ازپول بیت المال برای مصالح شخصی ونفسی خودخرج نمیکردند وزندگی وطرز معیشت و خانه، اثاثیه خلیفه ازهمه مسلمانان محقرتروساده تربود (۳) گویاسید جمال الدین نیزهمان منظره را به چشم تصور وتخیل میدید وآرزو داشت که رهبران ممالك اسلامی همان شیوه رااختیار کنند (۴) واوجز همین هدف مرام هاو مشارب دیگرنداشت. سیدازرکودوعدم تیقظ علماء اسلامی رنج می برد. وهرگاهیکه راجع به ترقیات مغرب زمین وپیشرفت صنعت وحرفت سخن می زدچون آن سخنان بنظر آنان انقلابی می آمد بنابر ان به تحریکات ودسایس می پرداختند تااورادر نظرارباب قدرت وعامه مخالف دین نشان دهند. سید می گفت هرگاه علمادر انجام وظیفه ییکه برعهده دارند سستی کنند یادرنهی ازمنکر کوتاهی نمایند مردم عامی دچارتردید وبدگمانی شده هرکس ازدین بیرون رفته وازراه راست منحرف می شود ... (۵)

وی گوید.... افغانان کراراً جزبه نیروی علماء نتوانستند کشور خود رااز دستبرد اجانب و هجوم انگلیس هاحفظ کنند .. (۶)

وازروی این دلایل میدانیم که یگانه هدف و مقصدمهم سید جمال الدین استخلاص گریبان ممالك اسلامی از چنگ استعمار مغربیان بود و متحدساختن مسلمانان.

محمودابوریه درکتاب جمال الدین الافغانی ص ۹۶ زیرعنوان «سید جمال الدین و انقلاب عرابی» گوید: جنبش اصلاحی درهرگوشه زندگی علمی و سیاسی واجتماعی در مصر همه از تأثیرات جمال الدین بود وتعلیمات اودرگهای همه افراد نفوذ کرده بودو ثمرات خود را ببار آورد. مردم را

۱ـ استاد محمودابوریه، جمال الدین افغانی ص ۸۸ ـ ۸۹.

۲ـ شیخ حسن منصوروودیگران، کتاب الدین الاسلامی، چاپ سال ۱۹۳۰، قاهره ص ۱۰۱، ۱۰۲ ـ ۱۰۳ و ۱۰۴، ـ ۳ ـ همان اثر ص ۱۰۶

۴ـ ابوالحسن جمالی، نامه های تاریخی وسیاسی سید جمال الدین، ۱۳۴۹ تهران ص ۱۱ ـ ۱۱۲ سیدجمال الدین واندیشه های او ص ۱۴ ـ ۱۴۹.

۵ـ نامه های تاریخی وسیاسی ... ص ۵۰

۶ـ اوریان شماره ۳۰ ص ۴۸ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیدار ساخت و غیرت و رشك آنان را برانگیخت تا آزادي کشور خود را و استقلال مردم خود را بر پای دارند وشعله آن در سال ۱۸۸۲ زبانه کشید و مردم را بر انگیخت و آن را «الثورة العرابیه» نامیدند. همه مورخان اتفاق نظر دارند که آن انقلاب را سید جمال الدین براه انداخت.

وی به نقل از کارل بروکلمن خاورشناس المانی گوید: (ص ۲۰۱-۲۰۳) اول سید جمال الدین در مصر با گرمی زیاد پذیرایی شد. وی در انجا فکر آزادی از رشته با داری اروپائیان را در دماغهای مردمان روشن فکر افگند و فهماند که آنان نباید از اروپائیان آن مظاهر فرهنگی شان را بگیرند که سبب بردگی خود گردند.

بلونت گوید: در وقت باز گشت سید در سال ۱۸۷۱ به مصر، اسمعیل پاشا همه افراد فهمیده را ملوث کرده و فکر جوان مردی و آزادی را در آنان خفه کرده بود (ص ۹۷ ابو ریه). کیدوری بحواله محمد المخزومی شامی می نویسد که: سید جمال الدین در اواخر زندگی خویش توافق سه دین: اسلام، موسویت و عیسویت را ادعا می نمود. . (۱). . و این فکرش یعنی اصرار بر با همی بین ادیان ثلاثه برای ارجاع به تعقل بوده است (۲)

به نویسنده گرامی باید گفت که توافق میان ادیان ثلاثه (ارجاع آن به تعقل) نیست بلکه یکی از اصول دین مبارك اسلام (ایمان به کتب الهی) است و نویسنده مذکور (زبور) را فراموش کرده است. چون سید جمال الدین مسلمان بود واضحا به (کتب الهی) ایمان داشت وآنها را رد نمیکرد واگر از آنها انکار می ورزید یقیناً خللی در ایمان خویش می یافت. قبول ادیان خدایی و کتب مقدسه ادیان الهی از اصول اسلام است.

چون سید جمال الدین به علوم معقول و منقول دسترس و احاطه داشت (۳) و با استعداد سرشار و فصاحت و طلاقتیکه در زبان داشت مخاطب خویش را به آسانی زیر تأثیر می آورد و بنا بران بد بینان مانند شیخ الاسلام و امثالش از نفوذ او می ترسیدند و می هراسیدند که مبادا با وجود او مقام خویش را از دست دهند. بنابران علیه او آوازه ها می افگندند و او را به

۱- اوریان، شماره ۳۰ - ص ۴۸ (۲) همان اثر ص ۴۹ (۳) محمود ابوریه، جمال الدین الافغانی چاپ ۱۹۶۶ قاهره ص ۲۸. ، - اوریان شماره ۳۰ ص ۴۹ و جمال الدین الافغانی ص ۲۸ و فضل حق شیدا، سید جمال الدین افغانی، یونیورسیتی بک ایجنسی پشور شهر ص ص ۲۰ - ۲۱ وغیره.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(الحادو زندقه) متهم میکردند » (۱)

کیدوری خودش در وقت مناقشه برافکارو عقاید سیدجمال الدین میگوید : کسانیکه عقیده راسخ دارند علوم معقول ومنقول را ، مطالعه می نمایند تا نقاط ونکات تشابه وتوافق بین قدیم وجدید را بیابند » (۲)

وهموگوید: «هنگامیکه افغانی از مصرا خراج گردید وبه حیدرآباد رفت یکی ازمسلمانان هند پس از استماع بیانات او در باره‌اش گفت: « من از سخنان و بیانات سید چنان نتیجه گرفتم که وی بسان دانشمندان آزاد فرانسه (*) فکری بیرون از قید و حصردارد» (۲) مثلا بعضی از کسان بسان ابوالهدی السیدي دراثری بنام (المزا میر) حتی بر طرز لباس پوشیدن او به شیوه فیلسوفان هم خرده میگیرند (۳)

اطرافیان و همنشینان سید جمال الدین اوراازقایدان مذهبی وبد بین می دانستند و اکثر آن کسان از مردمان منورودانشمندانقلابی مذهبی و ناراضی ازو وضع زمان خود بودند، مثلا عبدالله ندیم مصری وادیب اسحاق شامی (۱۸۵۶-۱۸۸۵) وجیمزسنوع یکی ازیهودان اورا فرانسوی تدریس میکرد واین شخص یکی ازاعضاء وحدت مذهبی بود. و ملکم خان ارمنی سفیر ایران درلندن نیز ازهواخواهان اوبود . (۴)

کیدوری در شماره ۳۱ سال ۱۹۶۴ مجله (شرق) درباره مراودات سید جمال الدین با (Blunt) که سیدسه ماه درمنزل او درلندن بوده است و Katkov که سیددرمسکو بااودیدار نموده وبادلیپ سینگه (۵) پسررنجیت سینگه (فرماندارپنجاب) حرف زده است وخصوصاً با دلیپ سینگه که درسال ۱۸۴۴ به فرمانداری پنجاب گزیده شد، درباره آزادی هند درمسکوبه نشرمطالبی پرداختند که نشریه های مذکور درپاریس پخش گردید . (۶)

۱- اوریان شماره ۳۰ - سال ۱۹۶۴ ص ۵۰ - ۲- همان اثر - ۳ - همان اثر به حواله احمد شکری وعلی لطفی: سهام التدمیر فی صدور اصحاب المزامیر، قاهره ص ۲.

(*) Libre_Penseur: درفرانسه کسانی بودند که بهیچ یک ازادیان وکتب الهیه عقیده نداشتند. (Larousse)

۴- همان اثرصفحه (۵۱). (۵) این شخص اولین فرزند رنجیت سینگه بود (ص ۲۰۲) ج دوم سراج التواریخ چاپ ۱۳۳۱ ه ق کابل .

۶- اوریان شماره ۳۱ سال ۱۹۶۴ ص ۹۶ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون من در ینجا مجال زیاد برای گفتگو در باره همه سیر زندگی ومناقشه افکار وآراء سید ندارم ازان رو بهمینقدر مختصر سخن خود را اقتصار میکنم. آنچه بد بینان درباره اش گفته اند یا خود فهم کلام او را انداشته اند وافکارشان از حدود دساتیر بسیار ساده فرا نرفته بود یا انکه به نحوی از انحاء به مراجع استبداد واستعمار وابسته بوده اند ودرباره او اراجیفی را پخش کرده اند. قابل یاددهانی میدانم که سید جمال الدین در کتاب (نیچریه) بصفت یك مسلمان بانیرو وهمت بلند پایه، مسلمانان را از دسایس ونیرنگهای بیگانگان بر حذر داشته ودلایل بسیار استوار به تأیید و پشتیبانی عقیده اسلامیت خویش آورده ومسلمین را بفرا گرفتن آن گونه دانش هایی ترغیب میکند که سبب پیشرفت شان گردد نه آن که ایشان را از نگاه فرهنگ واقتصاد اسیر دیگران سازد .

دران رساله خود، سید همه جریانهای فکری، فلسفی، تاریخی وسیاسی و غیره را چنان به اختصار بصورت جامع ومانع آورده است که گویی این رساله خلاصه وفشرده یك کتاب بسیار مفصل ومشرح باشد. عبارتش متین ومعنایش دلنشین واستدلالش رنگین و عبارتش نمکین است .

وچنان مطالب را تحلیل وتجزیه کرده است که گویا براعمال وافکار غوص نموده وبر واقعیت ها خوض کرده واز میان بحر ژرف تحقیق مروارید های راستین حقیقت بدر آورده است . هر کسیکه آن را با عمق نگاه بنگرد ومطالعه نماید همه افتراهایی را که بیگانگان در باره سید نموده اند درمی یابد ومیداند که آن مجاهد بزرگ جز به خدای یکتا وبی همتا به هیچ بشر و مخلوقی تعبد نمیکرد وجز حق چیزی نمی خواست .(۱)

در باره فواید جریده ومطبوعات نیز صفحاتی چند را اختصاص داده وا زان جمله گوید :

«بشرط آنکه صاحب جریده بنده حق بوده باشد نه عبد دینار و درهم» (۲)

بسیاری از دانشمندان به السنه مختلفه درباره سید کتابهایی نبشته اند و من نبذی از حقایق را فرا نمودم .

والسلام

شاه علی اکبر

۱- مرتضی مدرسی چهاردهی، اراء و معتقدات سید جمال الدین افغانی ص ص ۴۲-۴۸ ۶۵-۶۱-۷۰-۷۶-۸۱ .

۲- همان اثر ص ۹۴ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند غلام صفدر

ما بعد الطبیعه از نظر

فارابی و ارسطو

خواننده محترم هدف ازآنچه اکنون بخدمت شما عرض می‌شود مقایسهٔ نظرفارابی«معلم ثانی» بانظر ارسطو «معلم اول» در زمینه «مابعدالطبیعه» است. بدان منظور که ایا فارابی قدم به قدم از ارسطو تقلید کرده‌و یا از اندیشهٔ خویش چیزی برنظر معلم‌اول افزوده که حاکی ازنوآوری وطرز دید خود اواست ودرین مقالت سعی گردیده است تا واقعیت طوریکه‌بوده است‌انعکاس داده شود نه‌اینکه کلام انشائی گفته اید. بنا برین بهر جائیکه بحث افاقی مارا کشانیده رفته ایم. وبرای رسیدن‌باین منظور قبل‌از همه بایددید که‌ارسطوازمابعد الطبیعه‌چه‌منظور نظرداشته وچه محرك عقلانی اورابااین‌ساحه کشانیده ووظیفه مابعدالطبیعه دز بظام فلسفی وی‌ازچه قرار بوده است‌زیرا کلیه مردمانیکه تمدن شان ازمنابع نصرانی ویاماخذ اسلامی‌اقتباس شده ارسطورا بنیاد گذار این‌رشته ازمعرفت انسانی‌شمرده اند. علاوه برآن خودفارابی که‌ازفلاسفه بنام فاسفه‌مشائی درجهان‌اسلام است ـمتاخر ازارسطو بوده وحتی علم‌الهی رابر اساس کتاب ما بعد الطبیعه وی‌شرح و بسط داده‌است .(۱)

نظر ارسطو درباره ما بعد الطبیعه :

مسلم است که‌ارسطو خودلفظ متافزیك راکه‌در زبان عربی به‌مابعدالطبیعه ترجمه‌شده است بکارنبرده ـبلکه یکی ازگرداورندگان آثاراو بنام اندرونیقوس رود سی درنیمهٔقرن اول پیش از میلاد لفظ متافزیك راعنوان برخی ازآثار وی قراردادتا صرف ترتیب‌یکعده از رساله های ارسطو

---

(۱) احصاءالعلوم، ترجمه حسین خدیوجم، ص ۱۰۳، انتشارات بنیادفرهنگ ۱۳۴۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

رادر مجموعه آثاروی‌نشان دهد وبهمین جهت است که در زبان انگلیسی این علم را به‌عنوان (Metaphysics) بصیغهٔ جمع یاد می کنند.(۱)

بنابرین می توان گفت که لفظ متافز یك‌یعنی مابعدالطبیعه در آثار ارسطو بر چیزی دلالت نمی کند ولی باآنهم همین نامگذاری که‌صرف یك مبنای‌اتفاقی داشت‌عنوان یك علم‌خاص گشته و آنچه که بر شالودهٔ تصادف استوار بود، از دیدگاه منطق نیز درست آمد. (۲)

منظور اند رونیقوس ازین نامگذاری هر چه بوده باشد ـ ولی خود ارسطو آنچه را که بعد از وی بعنوان مابعدالطبیعه موسوم‌گشت به سه نام‌یاد کرده ـ گاهی‌آنراعلم اول خوانده است‌و منظور وی از اولیت قدامت‌ویا اسبقیت منطقی‌است ـ بدین معنی که ما بعد الطبیعه از موضوعاتی‌بحث میکند که نسبت به موضوعات مورد بحث سایر علوم منطقا اول واسبق بوده و بوسیلهٔ آنها از پیش فرض می شوند ـ اگرچه در ترتیب آموختن و بررسی بعد از آنها می آیند.وگاهی هم آنرا بعنوان حکمت یاد کرده تا این نکته را روشن نماید که مابعد الطبیعه هدف علوم دیگر است ـ یعنی سایر علوم باضافهٔ هدف اولی خویش که عبارت از تحقیق در بارهٔ موضوعات خاص خود شان است هدفی دیگر نیز دارند که عبارت است از کشف کردن فرضهای قبلی منطقی و زمانی‌آنرا به سمت‌الهیات موسوم ساخته تا این نکته را نشان دهد که علم مابعد الطبیعه ماهیت خداوند راشرح وبسط می دهد.

ارسطو را عقیده برین بود که موضوع علم از چیزی مجرد و یا کلی‌تشکیل میشود(۳)وتجرد وکلیت دارای مراتب است ـ بطور مثال اگر با حرف(ا) بیك کلی جنس‌و با حروف(ب‌وج)بدوشکل فرعی که بحیث انواع در تحت همان جنس قرار دارند اشاره کنیم(ا)مجرد ترو کلی تر از هریك‌از ب و ج خواهد بود و(ا)در آنصورت اساس منطقی‌ب و ج بوده واگر ماهیت‌آنرا درك کنیم‌می‌توانیم درك کنیم که کلی جنس اشکال‌فرعی را بوجود آورده است ـ فرض کنید که(ا)عبارت است ازعدد هر یك ازب وج بالترتیب زوج و فرد بحیث انواع بوده ، اگر ماهیت عدد را بدانیم می‌توانیم‌بدانیم که‌لازمهٔ ماهیت‌آن‌این‌است که‌اعداد زوج‌و فرد وجود داشته باشندواین

---

(۱) P.I. An Essay on metaphysics by. R.G. Collingwood
1977 Clarendon Press.

(۲) ۱۹۶۶ اسس الفلسفه،تالیف دکتور توفیق الطویل‌ص ۱۶۷ مطبعه لجنة التالیف والترجمة والنشر ۱۹۵۸.

(۳) P.P. 6-10 An Essay on Metaphysics By R.G. Colling wood

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفته که عدد یا فرد و یا زوج است نحوهٔ دیگر بیان کردن این قول است که عدد اساسی منطقی فردیت و زوجیت است.

ب و ج بالترتیب موضوعات دو علم راتشکیل می دهند واین دو علم مبادی مشترکی دارند که هریك،آنها را از پیش فرض کرده و مورد بررسی قرار نمی دهند.و همین مبادی موضوع یك علم دیگر را تشکیل میدهد که از کلی(ا) بحث می کند و برای توضیح این نکته می توان کمیت را بحیث مثال آورد وگفت بالفرض(ا) عبارت باشد از کمیت.دونوع کمیت یکی کمیت متصل قابل پیمایش ودیگری کمیت منفصل قابل شمارش وجود دارد.اولی مورد بحث علم هندسه و دومی مورد بحث علم حساب قرار می گیرد ـ اما کمیت بصورت مطلق موضوع یك علم دیگر را که بعنوان ریاضیات عمومی یاد می شود تشکیل میدهد که درعلم هندسه و حساب هردو مورد قبول بوده و در هردو تجلی می کند .(۱)

آموزنده پس ازآنکه هندسه و حساب را آموخت بفراگرفتن علم عام کمیت آغازمی کند یعنی از نظرآموزنده بعد ازین دوعلم واز لحاظ منطق قبل ازآنهااست وموضوع آن اساس منطقی برای موضوعات این علم بوده و قضایائیکه مورد بحث آن قرار می گیرند بوسیلهٔ این علوم ازپیش فرض می شوند و بدین نمط در برابر نمونه های (ا) و (ب) و(ج) در بین کلیات نمونه هایی از ا-ب-و ج در بین علوم می یابیم که به مطالعهٔ این کلیات می پردازند و علم اعلی همواره برعلوم ادنای ب وج دارای قداست منطقی بوده ولیکن درترتیب تحقیق وبررسی بعد ازآنها می آید ودرقبال نظام کلیات نظامی ازعلوم یافت می شوند. واین گفته دربارهٔ کلیه علومیکه درداخل نظام واقع اند صدق پیدامی کند نه در خصوص علومی که در کنارهٔ نظام احراز موقع می نمایند وعملیهٔ تجرید و انتزاع در راس و قاعده نظام متوقف میگردد. چه درقاعدهٔ نظام کلیاتی وجوددارند که نوع الانواع (Infimea species) بوده انواع فرعی دیگری رابوجود نمی آورند ودر رأس نظام کلیاتی هستند که جنس الاجناس (Genera Summa) اند-یعنی کلیاتیکه انواع جنس عالی ترنیستند یا بعبارت دیگر تنها یك جنس الاجناس وجود دارد که عبارت است ازوجود. ومقولات (۲) ده گانه که درمنطق شناخته شده اند صوری می باشند که وجود بدانها تشخص و تعین پیدا می کند وبدین نحوصرف یك شکل هرمی از کلیات و هکذایك نظام هرمی ازعلوم که به بررسی آنها می پردازند،وجود دارد و در راس

(۱) عین ماء خذ ص ۹

(۲) An Essay an Metaphysics, By Collingwood P. 9.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظام هرمی علوم یك علم که عبارت از علم وجود مجرد ویاعلم وجود محض است قرار دارد . ودرنزد انسان عادی نام آنچه که اساس منطقی سایر اشیاء است خداست وعنوان واضح و کافی برای علمیکه از نظر رابطهٔ آن باعلوم دیگر علم اول ویا حکمت نامیده شده ـ الهیات (Theology) است. عنوانیکه بما می فهماند که در بارهٔ چه موضوعی بحث می کند .

از آنچه که گذشت بوضاحت بر می آید که ما بعدالطبیعه ازنظر ارسطو علم وجود محض ویا علم موجودات صرف ازان جهت که هستند ویاعلم فرضهای قبلی بوده است و این نکته که آیاعلم وجود محض ممکن است ویانه از غرض ما ازین بحث بدور است ـ ولی آنچه مسلم است این است که خود ارسطو قایل بوجود چنین علمی بوده اگر چه ازمشکلات وفرق آن از علوم دیگر آگهی داشته است .

در مابعدالطبیعه ارسطو چون هر یك فکرت اساسی واس اساس نظریهٔ وی در بارهٔ وجود بوده است گر چه خیلی مشکل است که نظر اورا درخصوص جو هر به تفصیل بیان کرد ، چه ارسطو جوهررا از نگاههای مختلف مورد بحث وبررسی قرار داده ولی باآنهم ممکن است خطوط عمومی نظرش را درین مورد تشخیص داد. (۱)

در اثر خود بعنوان مقولات از دیدگاه منطق وزبان در باره جوهر سخن گفته است وانرا چنین تعریف می کند: جوهرچیزی است که نه قابلیت حمل برموضوعی ونه وجود درموضوعی دارد ـ بنابرین ارسطو درجهان بینی خویش جهان را متشکل ازموضوعات منطقی می دید که می توان دربارهٔ آنها چیزی گفت و همچنان معتقد بوجود روابط و کوایفی بود که بصورت ایجاب ویاسلب باین موضوعات نسبت داده می شوند ومقولات نه گانه (۲) عبارتنداز نه محمول که صادقاویا کاذبا برین موضوعات حمل می گردند .

اما دربخش های دیگر نوشته های خود راجع به طبیعت وما بعدالطبیعه بحث قابل فهمی دارد که می توان حسب آتی آنرا خلاصه کرد :

اشیای جزئی مانند اسپ، درخت، سنگ وغیره از دونقطهٔ مختلف نظرمورد توجه فلاسفه قرار می گیرند: یکی اینکه هم چون مشخص دایمی وثابت جهان که دارای ماهیت ثابت است درنظر گرفته می شود وازنظر ارسطو ماهیت محور اساسی خصایصی تصور شده که می توان سه چیز دربارهٔ آن گفت:

---

(۱) A Critical History of western philosophy, pp. 49-54
Edit. By D.J. O' Conner New York Fress Press.

(۲) همان اثر

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ ـ ماهیت برای یك شیء از نوعی خاص جوهری است بدین معنی که اگر ماهیت مورد نظر را نداشته باشد بهمان نوع تعلق نمی گیرد .

۲ ـ ماهیت بوسیلهٔ حدس عقلانی (Nous) درك می‌شود .

۳ ـ ماهیت در زبان بحیث تعریف بیان می شود .

دیگرانکه این اشیای جزئی بحیث محل تغیر منظور نظر قرار گیرندوبعدها این سوال را پرسید که چه بوقوع می‌پیوندد، هنگامیکه چیزی تغیرمی کند، درجهان بینی ارسطو اشیاء دارای خصایص معین بوده و بادقت تمام طبعاً درانواعی دسته بندی شده اند واعتقادجازم وی باین امر نظرش را درمورد تعریف متاثر ساخت چه تعریف از نظر ارسطو برماهیت که بوسیلهٔ حدس عقلانی درك می‌شودوباز بان بیان می گردد استوار بود ـ بنابرین تعریف کردن یك شیء عبارت از گفتن چیزی مهم دربارهٔ همان شی بوده است واینگونه تعریف وقتی امکان پذیر میگردد که شی دارای خصایص معینی باشد که بدو دسته ذاتی وعرضی تقسیم شوند .

سوالیکه درذهن ارسطو وجود داشت ومیخواست برای آن پاسخی پیدا کند این بود که چراجهان واشیاء موجود دران هستند، آنچه که هستند نه اینکه این شی جزئی ویاآن شی جزئی چگونه بحالت موجود خویش در آمده است وارسطو برای پاسخ دادن باین سوال به سخن گفتن از هیولی و صورت بالقوه وبالفعل وعلیت کشانیده شد، از نظر وی در هر چیز خواه طبیعی وخواه صناعتی اگرمورد ملاحظه قرار گیرد می توان دو چیز را از هم تمیز داد :

یکی ماده ایکه شی از ان ساخته شده

و دیگری تنظیم ویا شکلیکه طبیعت ویا هنر بدان داده است و این تقابل بین هیولی (Hylé) وصورت (Morphè یا Eidos) صرف تقابلی نیست که بوسیلهٔ ادراك فطری قابل درك است بلکه به سه صورت قابلیت تعمیم وتوسعه را دارد :

۱ ـ صورت وهیولی دو مفهوم متلازم بوده که نه تنها در اشیاء صناعتی قابل تمیز اند بلکه در اشیاء طبیعی هم قابل تمیز می باشند وتناسب اجزاء ترکیب کننده شی جز وصورت است ـ عناصر اربعه که عبارتند از آب، خاك، آتش وهوا نیز ازهیولی وصورت تشکل یافته اند، بدانسان که کوایف متضاد مثلا حرارت وبرودت دودو بهم آمیخته عناصر راتشکیل داده اند مثلا صورت آتش حرارت و یبوست وصورت خاك برودت ویبوست است وماده این عناصر را بعنوان مادهٔ اولی (Prime matter) یادمی کند وفرق آن از ماده بسویه عالی تر دراین است که هیچگاه بدون صورت پیدا نمی شود وبکلی فاقد مشخصات وساختمان است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲ - قسمت قابل شناخت دراشیاء همانا صورت است نه هیولی وهمین جنبه شی است که تعریف، توصیف وتصنیف شده وممکن است بدیگران انتقال داده شود وهیولی بقایای بی ساختمان ونا معلوم اشیاء است که عقل بدرك انها دسترس ندارد.

۳ - ماده منبع تعدد و کثرت، فردیت در اشیاء است اگر صورت دو ویا زیاده از اشیاء متعلق بیك نوع یکی باشد همان اشیاء تنها ذریعه مادهٔ خود از هم متمایز می گردند.

صورت وماده مولود این است که اشیا ثابت وتغیرناپذیر منظور نظر قرار گیرند ولیکن اشیاء در عالم طبیعت دستخوش تغیر می شوند، از کون به فساد می گرایند. برخی از خصایص را ازدست می دهد وبرخی دیگر ازصفات رابخود می گیرند وارسطو بادرنظر گرفتن وضع مفهوم صورت را انکشاف میدهد تاپدیده تغیر را تفسیر کند یعنی تغیر زاده آن است که صورتی جای خود را بصورت دیگری عوض نمی نماید وهیولی رابه حیث یك طبقه تحتانی (Substratum) که تغیر بر ان وارد می شود تصور می کند و برای اینکه همین طبقه تحتانی محلی برای تغیرا ز خاصیتی بخاصیت دیگر شده بتواند بایدا مکانات تغیر یابعبارت دیگر قوه (Potentiality) وجود داشته باشد. ازین گفته بخوبی روشن است که طبیعت ازنظر ارسطو می بایست در حدود معین وبا نظم خاصی کار کند و تنها تغیراتی رخ می دهد که امکان و قوه برای آن وجود داشته باشد مثلا رنگ سیب سرخ ویا زرد می شود نه آبی. وجانشین شدن صورتی درعملیه تغیر بجای صورت دیگر در فلسفه ارسطو به مفهوم فعل (Actuality) تعبیرشده است وبدین ترتیب مفهوم هیولی وصورت که هم چون عوامل تغیر در نظر گرفته شده بودند به قوه وفعل تبدیل می شوند.

رو بهمرفته ارسطو میان چهار عامل که هریك ضروری وبرای تفسیریك شی درحالت معینی مجموعاً کافی انگاشته شوند فرق می گذارد:

اول - علت مادی که محل تغییر است.

دوهم - علت صوری که عبارت است از قانون و یا تعریف شی و یا مبادیی که شی بروفق آنها ساخته می شود.

سوم - علت فاعلی که منشأ حرکت و تغییر است.

چهارم - علت غایی که منظور از شی رانشان می دهد بطورمثال درساختمان یك خانه خشت و سمنت و شیشه علت مادی ومعمار علت فاعلی بوده وعلت صوری درطرح ونقشهٔ مهندس تجلی می کند وعلت غایی راحت و سکونتی است که از ساختن خانه منظور نظر می باشد. گذشته ازین ارسطودر جهان بینی خود از آلهٔ حدیثی سخن بمیان می آورد تاا زیکطرف منبعی برای حرکت وتغییر

(c) ketabton.com: The Digital Library

در جهان تهیه ببیند و از طرف دیگر یا تدارك نمونه ای از صورت محض که باماده هیچگونه ارتباطی ندارد نظری تطوری کاذب خود رادر بارهٔ جهان بحیث یك دستگاه منظم به اتمام رساند (۱) والهیات ارسطو درجواب این دو سوال خلاصه می شود.

یکی اینکه ما چرا وجود اله را مسلم انگاریم

دیگر آنکه ما درباره اله چه می دانیم

برای جواب دادن به سوال اول —برهانی اقامه کرده که بر وجود حرکت وتغیرا ستوار است واو بدین نحو برهان خود را ترتیب کرده است: اول یك حرکت ابدی دوری وجود دارد -یعنی حرکت فلك ثوابت -دوم هرچیز که بحرکت درآمده است بوسیلهٔ چیز دیگری بحرکت درآمده است-سوم- بنا برین باید یك سلسله لانهایت علل وجود دارد ویا یك علت حرکت که خود متحرك نیست. چهارم چون یك سلسله لانهایت علل ومعلولات ناممکن است، لذا علت غیرمتحرك حرکت هست واین اله است.

جواب ارسطو دربرابر سوال دوم این بوده که اله چون محرك غیرمتحرك است باید تغیرناپذیر باشد ومانند جواهر دیگر ازقوه وفعل ترکیب نیافته است-بنابرین می بایست صورت محض وفعل محض باشد او فلك محیط و یا فلك ثوابت راحرکت می دهد واین حرکت با عملیات عادی میکانیکی به افلاك داخلی انتقال داده میشود ولی اله فلك محیط رابصورت میکانیکی بحرکت در نمی آورد واقعاً اله نمی تواند چنین عملی را انجام دهد زیرا او غیرمادی بوده درمکانی قرار ندارد و صرف جذب وکشش دراو هست وچون معشوق ومطلوب است آنرا از طریق غیر مادی حرکت می دهد وچون یك موجود غیر مادی است فعالیت وی صرف یك فعالیت فکری Thinking on Thinking بوده وذات خودش موضوع علم وتفکرش راتشکیل می دهد و علم اوبهر چیزیکه پائین تر از ین مرتبت باشد از الوهیت وی میکاهد-چه ارسطو فکرمیکرده که هرموضوع اندیشه اگر تغییر درخود متفکر است بنابرین اوباین نتیجه رسید که عاقل ومعقول درمورد اله یکی است.

نظر فارابی در بارهٔ ما بعد الطبیعه:

فارابی مابعدالطبیعه را زیرعنوان علم الهی (۲) دارای سه بخش تصورمیکرده است. دربخشی ازان ازموجودات واز چیزهائیکه برموجودات- تنها ازان جهت که موجود هستند عارض می شوند

---

(۱) P.P. 54-55 A Critical History of western philosophy.

edit. By D.J. O, Conner.

(۲) احصاءالعلوم اثر الفارابی ص ۱۰۳، ترجمهٔ حسین خدیوجم، ۱۳۴۸، انتشارات بنیاد فرهنگ.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بحث بعمل می‌آیدواین گفته درواقع نحوهٔ دیگر بیان‌این نکته است که‌درعلم مابعدالطبیعه‌ازوجود مطلق و یا وجود محض (pure being یا Being ،As soch) بحث بعمل‌می آید . د ر بخش دیگری ا ز ا ن مبا دی‌بر ا هین در علوم نظری جزئی مورد بررسی قرارمی‌گیرند. این‌علوم مضاف به موضوعات خاص خود که ازعوارض‌آنها بحث می نماید ـ اصول‌ومبادی‌را از پیش فرض‌میکنند و این مبادی موضوع یکعلم دیگری‌را که عبارت‌است از مابعدالطبیعه‌تشکیل می‌دهندونظرفارابی دربارهٔ این بخش علم الهی عین این گفته است که‌مابعدالطبیعه علم اول ویاعلم مبادی‌اولی‌اشیا (First principles of Things) است (۱) د ر بخش سوم علم الهی از موجود اتیکه جسمیت ندارد ودر اجسام نیستند گفتگو می‌شوند. درهمین بخش است که ازخداوصفات‌اوتعالی سخن‌بمیان می‌آیدو هم چنان ازین موضوع که موجودات چگونه ازوی‌بوجود آمده، «سپس درمراتب‌موجودات به بحث می‌پردازد وبیان می کند که‌مراتب چگونه برای آنهاپدیدآمده وهر کدام از آنهاباداشتن چه خصوصیتی شایستگی پیدا می کندتا د رمرتبه ایکه‌قرارگرفته باقی‌بماندوبیان‌می کند که‌ارتباط و انتظام‌برخی ازآنها بابرخی‌دیگر چگونه است‌واین ارتباط وانتظام باچه چیزهایی‌برقرارمی‌شوند.» (۲) واز ین‌گفته بوضاحت برمی‌آید که سوالیکه‌در ذهن‌فارابی‌و جو د داشت و میخو است پاسخی برای آن تهیه بکند ا ین بوده که اشیاء چگونه ایجاد شده‌اند وارتبا ط آنها بایکدیگر از چه قرار بوده است. هم چنان د ربراهین مابعدالطبیعی از یك نوع یقین جستجو میکرده ومعتقد بوده کـه برهان‌مابعدالطبیعی‌طوری علم الیقین‌را ایجاد می کند که ممکن نیست انسا ن د رآنها دچا ر شك وتر دیدشو د .

با این طرز تلقی در بارهٔ علم الهی ویا فلسفهٔ اولی (۳)وجود ازنظر فارابی بدوبخش‌عمده‌تقسیم میشده: یکی آنکه ذاتش بتصور در آورده شود،وجودش ضروری‌نیست وبعنوان ممکن الوجود یا د می گردد و اگر معدوم فرض شود ازان محال عقلانی لازم نمی‌گرددو د روجود خویش مستغنی از علت‌نیست ولازمهٔ این سخن آن‌است که بذات خویش‌د ر ازل ممکن‌بوده و بوسیلهٔ غیر خودواجب الوجود میگرد د. (۴)

The Concise Encyclopaedia of western philcsophy, and philosophers édit. By J.O. Urmson 1967, Hutchinson, P.259.

(۲) احصاء العلوم،اثر الفارابی ص ۱۰۳ ترجمهٔ‌حسین‌خد یوجم، انتشارات‌بنیاد فرهنگ ۱۳۴۸

(۳) ـ مقاصد الفلاسفه‌للامام‌غزالی ص۱۳۶،تحقیق سلیمان د ینا طبع دارالمعارف، ۱۹۶۰.

(۴) عیون المسائل‌اثر الفارابی مسالهٔ سوم، المطبعه السلفیه، ۱۹۱۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

این موجود ممکن از لحاظ تصور ذهنی دارای دو حالت است ـ یکی حالت بقاءد ر حیز امکا ن و قبل از انتقال به حالت وجوب، دیگری حالت و جوب یعنی وقوع با لفعل. و فا رابی هنگا میکه از دوگانگی حالت ممکن الوجود سخن می گوید در واقع دوگانگی عام و خاص ویا کلی وجزئی و یا مفهوم و مشخص و یا بعبارت دیگر دوگانگی ماهیت و هویت منظور نظرش بوده است و می توان مشخصات موجود ممکن را در حالت امکان محض از نظر فارابی چنین تلخیص کرد. (۱)

امکان محض یك امر عام است ـ زیرا شایستگی آنرا دارد که بهر صورت تشکل یابد.

امکان محض تنها در ذهن وجود داشته و صر ف از راه تأ مل و تفکر بد ان راه برده میشود و هنگامی باحواس ادراك میگردد که تشکل یابد.

امکان محض جوهر قایم بـذات است ـ اما صر ف در تصور ذهنی چه پیو ند آن بحالت دوم که عبارت است از حالت وجوب نه ازین رهگذر است که یکی بر دیگری استوار می باشد ـ بلکه از این جهة است که ذهن از تصور یکی به تصور دیگری انتقال می کند.

امکان محض وقتیکه بالفعل واقع می شود خاص ویا جزئی ویا مشخص گشته بعنو ان هویت یاد می شود چه وقوع بالفعل معنی تعین را دارد و تعین دائره عموم وشمول را تنگ می سازد و در همین حالت است که امکان محض از وجود خارجی بهره‌مند شده بعد از آنکه صرف از و جـود ذهنی ـ بهره ای داشت و در همین حالت است که با حواس ادراك می شود، پس از آ نکه تنها از طریق عقل درك می شد ـ اما در هردو حالت لفظ جوهر بران اطلاق می شود و لی با این تفاوت که در حالت تعین و تشخص جوهر امکان محض در ضمن جوهر یت وجوب که عبارت از هـویت است پیدا می شود و معنی این سخن آن است که دوگانگی ایکه تنها در ذ هـن وجود داشت در خارج از ذهن بوحدتی تبدیل می شود که عبارت است از ماهیت درضمن هویت.

بنابرین فارابی معتقد بود که موجوداتیکه در عالم طبیعت هستند از ماهیت و و جـود تشکل یافته اند و ماهیت آنها نه عین وجود ونه جزء وجود آنها است ـ بطور مثال اگر ماهیت انسان عین وجودش باشد چون ماهیت او را تصور کنی وجود او را تصور کرده باشی و تصور ماهیت انسان همان تصور وجود او باشد و بنابرین هر ماهیتی تصور شود بوجود او هم تصدیق کرده اید، وجو د جزء ماهیت نیست و اگر چنین باشد باید مقوم آن باشد و ماهیت بـدون و جود تصور نشود و پندارنده نتوا ند آنرا از ماهیت بر دارد وپندار وجود انسان باپندار جسمیت و حیوا نیت او هما نند باشد.

---

(۱) الجانب الالهی من التفکیر الاسلامی ج ۲ ص ۹۸ د کتو ر محمد البهی ۱۹۵۱، داراحیاء الکتب العربیة

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسیکه انسانرا انسان دانست در جسمیت وحیوانیت او شك نمی کند (درآنهنگام که جسم و حیوان را دانسته است) براینگونه باید در وجود او هم شك نکند، در صورتیکه تا دلیل و حس افراشته وبرپای نگردیده، که وجود جزء ماهیت انسان است در وجود او شك می کند (۱)

بنابرین فارابی عقیده داشت که در ممکن الوجود ماهیت ازوجود جدا است واز طرف علت دیگری از وجود بهره مند میگردد زیرا در اینگونه موجودات ((ماهیتشان اقتضاء وجود ندارد یعنی وجود ذاتی آنها نیست بنابرین مبداء صدور وجود غیر ماهیت است.))(۲) «و هر لازم وعا رضی یا از خودشی است ویا از دیگری. وجود وقتی از خود ماهیت نباشد ناگزیر باید از غیر باشد و هرچیزیکه وجودش غیر ماهیات و مقومات آن باشد وجودش از دیگری بوده باید منتهی شود به مبدئی که ماهیت آن غیر وجودش نباشد بلکه ماهیت ووجودش هردو یکی باشد)) (۳)

یعنی هویت ممکن الوجود- بعبارت دیگر انتقال آن از حالت امکان محض به حالت وجوب بر اثر فعل فاعلی صورت می گیرد و در اینجاست که فارابی به قسیم ممکن الوجود که عبارت از واجب الوجود است کشانیده می شود تاجهان بینی خود را تکمیل کندو این همان وجود است که هرگاه عقل بتصوران پردازد وجودش را ضروری داند وهرگاه غیرموجود فرض شود ازان محال لازم می گردد و علتی برای وجوداو نیست و وجودش از غیرش جایز نیست و اوسبب نخستین وجوداشیاءاست و لازمهٔ آن این است که وجودش اولین وجودباشد واز کلیه جوانب نقصان منزه، پس وجودش تام است و لازمه این آن است که وجودش تمام ترین وجود ومنزه از علل مانند ماده و صورت وفعل و غایه است . (۴)

فارابی به گزارش صفات واجب الوجود ادامه داده گوید: واجب الوجود نه جنس دارد ونه فصل ونه حد. خودش برهمهٔ اشیا برهان بوده براو برهانی نیست، او بالذات موجود است و با عدم امتزاج ندارد ونه وجودش بالقوه است ولازمهٔ این آن است که ممکن نیست که نباشدو بهیچ چیز که بقای اورا ادامه دهد نیازی ندارد واز حالی بحال دیگرگون نمی شود. اویکی است بدین معنی که حقیقتش بجز برای خودش برای هیچ چیز دیگر نیست، اویکی است بدین معنی که قبول تجزیه نمی کند

---

(۱) فصوص فارابی ص۲۶ ترجمه وتوضیح غلام حسین آیتی ۱۳۳۹ کتابفروشی تائید اصفهان.

(۲) فصوص فارابی ص ۲۶ ترجمه وتوضیح غلام حسین اهنی ۱۳۳۹ کتابفروشی تائید اصفهان.

(۳) فصوص الفارابی ص۲۶-۲۷ .

(۴) عیون المسائل اثر الفارابی، المکتبه السلفیة ۱۹۱۰-

(c) ketabton.com: The Digital Library

بد انسان که اشیاء دارای بزرگی و کمیت می کنندوبنابرین مقوله های مکان وزمان بر اواطلاق نمی‌شود و جسم نیست ..... ضد ندارد او خیر محض، عقل محض، معقول محض وعاقل محض است. واین اشیاء سه‌گانه همه دراویکی‌است. او حکیم- حی -عالم- قادر ومرید است دارای غایت زیبایی و کمال بوده‌بذات خویش بی نهایت مسرور است. اوعاشق اول ومعشوق اول است

وجودتمام اشیاءازاواست بدانگونه که‌اثروجود اوباشیاء می‌رسدوانها بالاثر موجود میگردند وتمام‌موجو دات‌بالتر تیب‌از اثروجود اوحاصل‌شده اند (۱)

بنابرین نقش واجب‌الوجود درنظام‌فلسفی فارابی‌این است که وجود اشیاء ممکن‌را تفسیر کند ودرغیران عالم امکا ن بد و ن شرح و تفسیر با قی میما ند و فا را بی و جو د ا شیاء ممکن را ازاویدین نحو تفسیرمیکند که‌ازعلم‌واجب الوجودبذات خودش‌باقی موجودات پدیدامده اندولی‌نه بدان‌منظور که‌شباهت به‌مقصود ماداشته باشدونه‌برسبیل طبع ازوی صدور یافته اندبی انکه رضاو معرفتی‌بدانها داشته‌باشد وهمچنان ازاینکه‌او مبداءنظام خیردروجود است . (۲)

بعدازشرح‌وبسط نظرفارابی‌فیلسوف‌مشائی‌در جهان‌اسلام‌و نظرارسطو بنیادگذار فلسفه‌مشائی‌در یونان‌باستان درزمینه‌ما بعدالطبیعه بدان‌نحو که همین‌اکنون‌تذکاریافت مقایسهٔ‌انها بایکدیگر کار مشکلی‌نخواهد بودوبسهولت می‌توان‌به وجودشباهت واختلاف میان‌نظراین دو فیلسوف پی‌بردو لاچاربایدشباهتی‌بین انهاوجود داشته‌باشد چه‌فارابی‌فلسفهٔ‌یونانی رابصورت‌عمومی‌و فلسفهٔ ارسطو رابصورت‌خصوصی پذیرفت‌وبه فلسفهٔ‌اخیر الذکرعنایت وتوجه خاصی مبذول داشت ومعلم وار به تدوین‌و ترتیب‌ان پرداخت‌و بهمین‌جهت لقب‌معلم ثانی رابعداز ارسطو که‌ملقب بمعلم اول بود کمایی کرد ولاجرم‌اختلافی بین این‌دو نیزوجود داشته‌باشدزیرا اگرچه‌فارابی فلسفهٔ‌ارسطو راقبول کردولی‌باانهم دارای شخصیتی خاص‌بخود بودو جای شك نیست که شخصیت فیلسوف رنگی از ذاتیت‌در فلسفه و ی‌بجای‌می گذارد. این ازیکطرف وازطرف‌دیگر فارابی در یك محیط فرهنگی‌یی پرورش‌یافت که‌دانش‌ان برپایه‌وحی الهی‌استوار بود(۳)واز طرف‌سوم‌اومنطق‌وفلسفهٔ را ازاستادان مسیحی‌آموخت وقبل‌ازفارابی فلسفه‌یونانی باادیان‌آسمانی آشتی‌داده‌شده‌بودو همه‌اینها در اندیشهٔ فلسفی‌فارابی اثری‌ازخودبجای‌گذاشته‌و اختلاف نظرش‌را بانظرارسطو بباراورده‌اند.

---

(۱)عیون‌المسائل، اثر الفارابی‌ص ۵ المکتبه السلفیه ۱۹۱۰

(۲)عیون المسائل اثر الفارابی‌ص ۶ المکتبه السلفیه ۱۹۱۰

(۳)ظهرالاسلام ج ۲، احمدامین‌ص ۱۳۱ مطبعه‌لجنة التاءلیف‌والترجمه‌والنشر ۱۹۵۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازوجودشباهت میان‌نظر فارابی‌ونظر ارسطودر زمینه‌مابعدالطبیعه این است که هردوعلم‌مابعد الطبیعه‌را یکسان تصور میکرده‌اند. هر دوانراعلم وجودمحض ویاعلم‌فرضهای قبلی سایر علوم‌می دانسته‌اند ودرواقع نظر فارابی‌در باره‌حدود وآفاق‌علم مابعدالطبیعه براساس کتاب مابعدالطبیعه ارسطوپی ریزی‌شده‌است. (۱)

گذشته‌ازین فارابی هنگامیکه‌وجودرا بدوبخش‌عمده تقسیم‌نمود وبخشی‌را بعنوان‌واجب‌الوجود وبخش‌دیگر رابسمت‌ممکن‌الوجود موسوم کرد ازارسطوپیروی کرده‌اصطلاحات‌اورا درانديشهٔ‌فلسفی خوددرزمینه مابعدالطبیعه اقتباس کرد.

نخستین‌نقطهٔ اختلاف‌نظر این‌دوفیلسوف راسی‌توان‌در یکی‌ازمباحث‌منطقی‌سراغ گرفت،اگرچه این‌ناحیهٔ اختلاف‌با موضوع گفتارمابظاهرنامربوط معلوم‌میشود ولی‌درواقع باآن‌ارتباط محکم‌دارد چه‌ارسطوو فارابی‌هر دومنطق را آلت‌فلسفه می‌انگاشتند. بنابرین بجاخواهد بود که‌نظر هردورادر بارهٔ کلیات بطور مثال انسانیت در حین‌سخن گفتن‌از ما بعدالطبیعه هرد و با هم مقایسه کرد، و پرسید که آیا کلیات ازدیدگاه فارابی‌وارسطو ازوجودعینی برخوردارندو یاصرف‌دارای‌وجودذهنی بوده از وجود مستقل‌ازذهن بهره‌مند نیستند.

ارسطو بر خلاف استادخویش افلاطون عقیده داشته که‌اشیای‌جزئی مشخصات حقیقی جهان را تشکیل می‌دهند ودارای‌وجود عینی میباشند ـ اما کلیات تنهادرذهن‌وجود داشته ولی‌در خارج از ذهن بجز از اشیای جزئی چیزی‌بعنوان‌امور کلی‌وجود نداردو اوپیش‌از آنکه از مباحث منطقی بکاوشهای مابعدالطبیعی یعنی درتعیین صفات الهبپردازدمنظور ش ازتصور صورت‌وهیولی‌وازتصور موجودیکه دارای‌دوحالت بوده ویك‌حالت آن‌از حالت‌دیگری انفکاك پذیرنیست این‌بوده که نظر افلاطون رادر بارهٔ این‌نکته که مثل در تصور واقع مستقل ازسایه های‌خود یعنی‌اشیای‌جزئی‌اند رد کند ومثال ازنظرارسطوعبارت بوده ازامکان که‌وجودخارجی آن‌تنها درضمن‌ماده‌صورت پذیرفته و صرف عقل می‌تواند که مثال وسایه آنرا ویابحدل قول خود ارسطو صورت‌وماده راجداو مستقل از یکدیگر تصور کنداما درخارج از ذهن نمی‌توان جزشخص محددرا بو سیله حواس درك کرد.

فارابی که ازیکطرف قایل بدوگانگی واجب الوجود و ممکن الوجودو ازطرف دیگر معتقد بدوگانگی دوحالت خودممکن الوجودیعنی حالت امکان‌محض وحالت‌وجب‌آن بوده‌است ازارسطومتابعت کرده‌بدین معنی که ماهیت‌را درخارج از ذهن‌جدا و مستقل ازهویت نمی دانسته‌اما انجا که نظر

۱ـ احصاء العلوم ص۱۰۳ ترجمه‌حسین خدیوجم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارسطورابا نظرافلاطون اشتی‌میدهد نظر ارسطو راطوری تصویرمی کند که‌گو یا قایل بوجود عینی کلیات بوده است(۱) ولی‌باانهم وجود انها درخارج ازاشیا چنانکه‌بزعم خود ش‌منسوب بارسطوسی انگاشته‌و هکذاوجود انهادرجهانی مستقل که عبارت‌از عالم‌مثل بوده‌طو ریکه افلا طون می گفت مردودد انسته‌قایل‌بوجود انهادرعلم خداوند گردید(۲) واین امرزاده‌فرهنگ‌اسلامی است که‌فارابی درسایه‌ان پرورش‌یافته‌بودزیرا اوبحیث‌یك‌فیلسوف‌مسلمان‌خودرامجبور می دیدتا وجوداشیاءراتعلیل وتفسیر کندوصدوراشیاء ازخداوند برسبیل‌طبع وبدون‌رضا ومعرفت‌او تعالی‌به‌انچه که‌خلق می کند دراین‌فرهنگ مورد قبول نیست. بنابر ین‌می توان گفت که‌فارابی درباره کلیات نظری‌خاص بخود داشته‌واز نظرا رسطو دراینمورد فرق‌دارد .

بسیاری از مورخان فلسفه اسلام در تعامل این نکته که فارابی قول بوجود عینی کلیات‌رابه ارسطو نسبت داده چنین‌گفته اند که فارابی درفهم نادرست خویش در بارهٔ نظر ارسطو بریك کتاب بعنوان ربوبیت و یا اتولوجیا که از تا سوعا ت چها رم و پنجم وششم افلوطین الهام گرفته شده و اگر می دانست که این کتاب واقعاً از ارسطو نیست فلسفه اورنگ دیگری بخود می گر فت (۳) واقع امر در بارهٔ این کتاب هر چه باشد ولی قدر مسلم این است که ارسطو خودمفاهیم صورت‌و ماده‌رادر حین‌شرح وتفسیر اشیاءطبیعی‌هم چون‌دومفهم متلازم‌بکار بردولی‌در مابعدالطبیعه بیك‌صورت محض که باماده‌هیچگونه پیوندی ندارد قایل‌شده وآنرابمعنی خاصی‌بکار برده‌امت‌واز نظراواین صورت‌محض درخارج‌ازذهن‌انسان وبیرون‌از عالم‌اشیاو جوددارد وازین‌گفته بوضاحت‌بر می‌آید که ارسطویه نظراستادش افلاطون بازگشت‌نموده‌و اثرافلاطون برحس‌طبیعی وی غلبه‌یافته‌است.(۴)

اگراین‌مبحث منطقی‌را کنارگذاشته وبه‌مباحث مابعدالطبیعی بذل‌توجه شودواندیشه هردوفیلسوف درزمینه ما بعد الطبیعه مورد مقا یسه‌قرا رگیرد تجدید و نوآوری‌فا را بی‌بصورت‌درشت و برجسته بچشم میخورد .

نخست‌دراین نکته که ارسطو وجوداله‌را بدین‌منظور مسلم انگاشته بود که‌پدیده حرکت‌و تغیررادرجهان تفسیر کند واین امروقتی‌بذهن‌خطور می کند که‌اشیاء درحال تغیر درنظرگرفته‌شوند -بنابرین‌پرسش اساسیکه‌در ذهن‌ارسطوو جودداشت ومیخواست‌جوابی‌برای ان‌تهیه بینداین بود که چرااشیا هستند انچه که هستند (۵)اسافارابی می‌خو است یك‌تفسیروجودی برای‌اشیا ئیکه عالم

---

(۱) کتاب الجمع بین رایی الحکیمین.اثر الفارابی ص ۱۰۵

(۲)الجا نب الالهی من التفکیر الاسلامی تالیف دوکتور محمد البهی ص ۱۰۷

(۳) مقدمهٔ کتاب الجمع بین راءیی الحکیمین تقدیم وتحقیق دکتور البیرنصری نادر ص ۶۲

۴P. 55 A Critical History of western philosophy edit. By D.J. O, Conner.

(۵) عین‌ما خذص ۵۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

امکان را تشکیل می دهد پیدا کند. بنابرین سوال اساسی که درذهن فارابی وجود داشت و میخواست جوابی برای ان تهیه نماید این بود که اشیاء چگونه ایجاد شده اند(۱) ودر بین این دو سوال ازلحاظ فرض قبلی و هم چنان از نگاه نتایج حاصله فلسفی فرق فاحش وجود دارد و بهمین جهت است که درفلسفهٔ به نحوهٔ طرح سوال اهمیت فراوان قایل می شوند .

دوم نظر ارسطو وفارابی درباره صفات خداوند ازهم فرق دارد. ارسطو درمورد خدا عاقل و معقول رایکی می دانست واله ازنظر او چون یك موجود غیرمادی است. بایدفعالیت او یك فعالیت فکری باشد وموضوع اندیشهٔ او راصرف ذات خودش تشکیل می دهدو تفکروی درهر انچه که پائین تر ازمرتبت وی باشد از الوهیت او میکاهد. بنابرین اله ازنظر ارسطو نه به کلیات و نه به جزئیات علم دارد و نه دارای اراده است وچنین الهی ازنظر فارابی باعدم یکسان می نموده است(۲) بنابرین هنگامیکه فارابی اصطلاح واجب الوجود را از فلسفه ارسطو قبول کردو انرا بر الله اطلاق نمود صفت علم بما سوای ذات واراده حیات وقدرت رابه اوتعالی نسبت داد والبته علم اوتعالی به کلیات که عبارتند از ماهیات موجود در علم وی می باشد واین نکته تازهٔ دیگری است که فارابی بر اندیشهٔ ما بعدالطبیعی ارسطو افزوده است و همچنان اله که درفلسفه مابعدالطبیعی ارسطو بحیث علت غایی حرکت وتغییر شناخته بود در فلسفه مابعدالطبیعی فارابی هم چون علت فاعلی ایجاد قلمداد شده است .

سوم نظر ارسطو و فارابی درمورد پیوند صورت محض باصورت آمیخته باهیولی ازهم فرق دارد چه از نظر ارسطو واجب الوجود دارای یك حالت وممکن الوجود دارای دوحالت بوده وبجزجذب و کشش معشوقانه از جانب اله وحرکت موجود دارای دوحالت بطرف موجود دارای یك حالت پیوند دیگری دربین آنها وجود ندارد ولی این نحوهٔ تفسیر مورد پسند فارابی واقع نه شده بنحو خاص این خلا رادر فلسفه ما بعد الطبیعی خود پروفکرت عقول ده گانه راپیشنهاد کرده است تاتسلسل وپیوند وجود راتفسیر کرده باشد. اگر چه فکرت وساطت در بین اله وسایر موجودات قبل از دوران فارابی در فلسفه بوجود آمده بود (۳) اما فکرت عقول عشره از یکطرف اصالت نظر فارابی رادر زمینه فکرت وساطت وازطرف دیگر این نکته را ارائه میکند که او حلقه وصل واجب به ممکن را که درنظام فلسفی معلم اول مفقود بود تامین کردو این فکرتازه ای است که ازاضافات فارابی برفلسفه ما بعدالطبیعی ارسطو شمرده می شود .

---

(۱) احصاء العلوم ص ۱۰۳ ترجمه حسین خدیوجم

(۲) حقایق الاسلام واباطیل خصومه اثر عباس محمود العقاد ص ۵۱ دارالکتاب العربی بیروت ۱۹۶۶

(۳) الجانب الالهی من التفکیر الاسلامی اثر دکتور محمد البهی ص ۱۷۲ ج ۱ دار احیاء الکتب العربیة ۱۹۴۸ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

چهارم اله در نظام فلسفی ارسطو دونقش را ایفا می کند یکی اینکه منبع حرکت و تغیر در جهان است و دیگری آنکه باتهیه نمودن نمونه‌ای ازصورت محض نظر تطوری او را در کاز موس به اتمام می‌رساند. درین طرزدید ماده ازلی و ابدی تلقی شده نه خلق می‌شود ونه معدوم می گردد و صرف درجهان پدیده کون و فساد حکمفرمایی می کند و خلقت بمفهوم دینی خود اصلا درنظر فلاسفهٔ یونان باستان یك مشکل فلسفی نبود تاراه حلی برای آن پیدا کنند و از همین جاست که حتی کلمهٔ (Theos) یونانی که معمولا بخدا ترجمه می‌شود معنی خالق ویاعنایت الهی را نداشت (۱)ـ اما فارابی درمحیط فرهنگی پرورش یافت که فکرت آفرینش در ان وجود داشت بناء خود را مجبور می‌دید که در چهارچوکات فلسفه مشایی این فکرت را تفسیرنماید ـ لذا می‌توان گفت که فارابی برخلاف ارسطو خلقت را بحیث یك مشکل فلسفی حل طلب تلقی میکرده و جویای راه حلی برای آن بود و جهان ممکن راسخلوق می‌دانست بدین معنی که ماهیات ممکن بالذات معلول بوده وبرای بوجود آمدن بیك علت واجب الوجود نیازمندمی باشند واین مشکل را بنحوی حل کرد که بزعم خودش هم دین وهم فلسفه مشایی را راضی ساخت وگفت که واجب الوجود برممکن الوجود تقدیم ذاتی داردنه تقدیم زمانی وعلم واجب الوجود را بذات خودش (۲) علت وجود سایر موجودات می‌دانست ـ ولی درجایی دیگر ارادهٔ واجب الوجود (۳) را و اگر این نکته که فلاسفه اسلام سایر صفات او تعالی رابصفت علم (۴) ارجاع وعلم اوتعالی راعین ذاتش می‌انگاشتند مسلم انگاشت می‌توان نظر اولی فارابی رامرجح دانست ودراین مورد شایان تذکر می‌دانیم این نکته را که اگرچه وجود از نظر فارابی برماهیت افزوده می‌شود وبعدیت آن از ماهیت واضح است ولی باآنهم چون قایل بوجود ماهیت در علم افزوده می‌شود وبعدیت ان از ماهیت واضح است ولی باانهم چون قایل بوجود ماهیت در علم خدا بود وعلم خداوند قدیم است بنابرین بقدم ماهیات معتقد بوده است و شاید از همین جهت بوده که امام غزالی (۵) دربارهٔ قدم جهان به تکفیر فلاسفه مخصوصا فارابی و ابن سینا پرداخت .

---

(۱) P. 54 A Critical History of western philosophy edit. By D.J.O, Conner.

(۲) عیون المسایل ص ۶ اثر الفارابی. (۳) فصوص فارابی ص ۷۱ - ۷۲

(۴) الجانب الالهی من التفکیر الاسلامی ج اول ص ۱۲۴ - ۱۲۵ .

(۵) المنقذ من الضلال ص ۷۹ مطبعه الجامعه السوریه ۱۹۵۶ تحقیق و تقدیم جمیل صلیبا و دکتور کامل عیاد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بمناسبت محفل بزرگداشت سید در کابل ، ۱۸ حوت ۵۵

سید جمال الدین افغانی وبرخورد شرق وغرب

بقلم دکتور سید بهاء الدین ((مجروح))

سید جمال‌الدین افغانی یکی از چهره های اسرار آمیز دلچسپ وپر معنی تاریخ جهان معاصر است. اسرار آمیز از جهتی‌است که بعضی مراحل زندگی وی مورد شك و تردید قرار میگیرد و به گفته البرت حورانی: ((وی خود را افغان میگفت و دشمنانش‌او را ایرانی میگویند.))(۱)علا وتاً بعضی‌از جوانب مهم حیات وفعالیت‌های وی هنوزهم طوریکه شاید و باید به اندازهٔ کافی‌روشن نشده است. دلچسپ ازین نگاه است که وی هم به چهرهٔ فلاسفهٔ قدیم چون ابن سینا و ابن رشد و هم به چهرهٔ متفکر سیاسی به معنی جدید و هم به چهرهٔ روزنامه نویس مجاهد ومبارز و هم هنگامه طلب وما جرا جو جلوه کرد.

و اما چیزیکه بصورت خاص براهمیت‌این چهره افزود ومعنی خاصی بدان داد آن چیزعبارت بود از بزرگترین حادثه تاریخ جهان یعنی برخورد تمدن غرب با تمدن شرق اسلامی‌و سهم‌فعالی که وی درین جریان بزرگ تاریخ گرفت. موضع گیری سید درین حادثه موضع گیری یك تمدن در برابر یك تمدن دیگر بود. وی از یك جریان بزرگ تاریخی نمایندگی کرد. جریانیکه هنوز جزء تاریخ نشده است و ما امروز بشکل جدی ترو پیچیده تری‌بآن روبرو میباشیم. اندکی تفکر راجع به معنی و مفهوم شخصیت سید خواهی نخواهی مارا وا می دارد تا پروبلم های عمدهٔ فرهنگی‌و اجتماعی جهان امروز را طرح کنیم.

---

(1)—Albert Hourani Arabic thought in liberal age 1798—1939 Oxford University Press. 1970.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی اگر کسی سعی کند علت این شهرت جهانی عظمت و بزرگی این چهرهٔ تاریخی را از آثار محدود و پراگنده وی دریابد با یأس عمیقی مواجه خواهد شد وبزودی پی خواهد برد که شخصیت سید از آثارش غایب است. این نکته هنوز چهرهٔ او را دلچسپ تر می سازد. چه مهمترین اثر ویگانه اثروی همانا زندگی وی و فعالیت پی گیر وی بود. افکار ونظریات او در نفس تلاشها و مبارزات او جا دارد و از جنبهٔ عملی حیات او جدا شده نتوانست و بشکل یك طرح نظری در نیامد. می توان گفت که خود سید، شخصیت وی، مبارزات وی بذات خود یك مفکورهٔ زنده درحال جنبش وحرکت بود.

راجع به اینکه سید در حیات خود چه ها گفت و چه ها کرد سخن هافراوان گفته شده و آثار متعددی نگاشته شده است، اشارهٔ مختصری به این نکات تکرار بیهوده خواهد بود. شخصیت سید جزو تجزیه ناپذیر یك متن تاریخی است و به نظر ما معنی تاریخی این شخصیت بیشتر اهمیت و ارزش دارد. لهذا ما این شخصیت را بصورت کل بحیث یك مفکوره در نظر گرفته و می کوشیم ابعاد تاریخی آنرا از دو زاویه جستجو کنیم:

(۱)- معنی وموقعیت شخصیت سید در پس منظر تاریخ

(۲)- معنی و مفهوم این شخصیت در متن تاریخی جهان امروز

روش مادرین جستجو بیان حوادث گذشته و معاصر تاریخی نخواهد بود. بلکه مادر قدم اول بعضی اساسات نظری را طرح میکنیم که اگرآنرا بصورت مسلمات و بدیهیات نه پذیریم، آنرا می توان بشکل فرضیه های کارقبول کرد وبه یاری آن درمورد جریان مهم تاریخ مورد بحث خود بعضی نتیجه گیری ها خواهیم کرد.

* * *

چند فرضیهٔ قبلی بحث ما راجع به شخصیت سید و ابعاد تاریخی آن قرار ذیل خواهد بود:

اول: تمدن وکلتور یك واقعیت متحولی در زمان است.

دوم: نکتهٔ عمدهٔ ایکه یك کلتور و تمدن را از کلتور و تمدن دیگر متمایز می سازد عبارت است از اختلاف در جهان بینی های آن دو کلتور و تمدن.

سوم: جهان بینی یعنی: یك منظومهٔ ذهنی متشکل از سوالها و جوابها متکی برچند اصل و پرنسیپ فکری وعقیده وی که از طرف یك اجتماع به حیث منبع اقتدار واعتبار فکری و ذهنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پذیرفته شده (۱) وکردار فردی واجتماعی،طرز فهم احساس و ادراك آنها را از جهان‌وزندگی تعیین می نماید.

چهارم : تحولات یك تمدن اساسا تحولاتی در جهان بینی همان تمدن است .

پنجم: تحول به دونوع است: تحول تکاملی یا تحول انقلابی. تحول تکاملی بصورت کلی تدریجی است.وتحول انقلابی سریع وناگهانی است.تحولات تکاملی‌تدریجی می تواند به‌تحولات انقلابی منجر شوند.

تحول تکاملی آنست که اصول واساسات جهان بینی یك تمدن را متاثر نمی سازد. بلکه فقط در روشها و اشکال وفروع جهان بینی تغیراتی وارد می نماید که دراثر آن بعضی جوانب همان جهان بینی کاملتر وغنی تر میشود و بعضی جوانب دیگر آن که با شرایط زمان سازگاری ندارند از بین رفته و جای‌آنرا اشکال دیگر میگیرد .

تحول انقلابی آنست که اصول واساسات جهان بینی یك تمدن را برهم می‌زند و جهان‌بینی دیگری را جاگزین آن می سازد.

ششم : بزرگترین پدیدهٔ تاریخ تمدن مخصوصا تاریخ تمدن جهان‌معاصر تمدن مغرب زمین است. یگانه عامل تحولات تکاملی یا انقلابی در همهٔ اجتماعات جهان فقط موجودیت تمدن غربی و جهان بینی‌آن می باشد. همه‌چیز به تناسب همین واقعیت‌جهانی‌تعیین وتشخیص میگردد. مبارزات یا در راه مقاومت یا مقابله با آنست یا در راه عملی شدن بعضی مفکوره های آنست و یا بشکل پیش آمد متناقص مودرنست ها و رفورمست ها که بایك جهت آن مقابله میکنند و جنبهٔ دیگر آنرا می پذیرند . هیچ‌واقعیت تحولات اجتماعی و کلتوری را امروز نخواهیم یافت که از ین‌چارچوب بیرون قرارگیرد.

* * *

اکنون این چند قضیهٔ قبلی فوق را در نظر گرفته‌در روشنی آن میکوشیم پروبلم‌موردبحث خود را طرح کنیم:

---

(۱) ـ این تعریف ازجهان بینی با تعریفیکه‌گرونباوم ازکلتور می کند با یك نکته‌اساسی اختلاف درمورد اساسات فکری و عقیده وی نزدیك می باشد.

G.E. Von Grunebaum: Modern Islam. Vintage Book. New-York 1962. P. 19.

(c) ketabton.com: The Digital Library

میتوان گفت که مهمترین پدیدهٔ تاریخ چه از نگاه ماشرقیان وچه ازنگاه تاریخ جهان همانا حادثه برخورد های دو تمدن یعنی شرق اسلامی وغرب عیسوی می باشد. این برخوردها را می‌توان به دو مرحلهٔ بزرگ تقسیم کرد.

مرحلهٔ نخست: برخورد تمدن شرق اسلامی درموقف برتری با غرب.

مرحلهٔ دوم: برخورد شرق اسلامی درموقف کهتری با تمدن غرب

چهرهٔ سید جمال الدین افغانی درین مرحلهٔ ثانی برخورد شرق وغرب درخشندگی ومعنی خاص دارد.

* * *

در مرحلهٔ نخست. دین اسلام در جوامع شرقی آن وقت تحولات انقلابی براه انداخت. تمدن جدیدی به‌وجودآورد که پیام‌نو، مفکورهٔ نو از انسان وازجهان با خود داشت. جهان‌بینی اسلامی‌چنان یك منظومهٔ بود که متکی براصول واساسات جدید بود و همه جوانب‌حیات فردی واجتماعی، مسائل فهم ودانش، مسائل اخلاقی وسیاست، اقتصاد و حقوق را در بر میگرفت. معنی وهدف حیات راتعیین کرد. مسئولیت واهمیت‌فرد را بر ضد جامعه‌قبیلوی، واهمیت امت‌و تشکیل دولت رابه اساس عقیده اسلامی‌نه‌به اساس وحدت قبیله، قوم یا نژاد تثبیت وتأیید نمود.

برخورد تمدن اسلام درین مرحلهٔ ارتقا باسایر تمدنهاو برخورد همین تمدن درمرحلهٔ انحطاط با جهان غرب باهم بکلی اختلاف دارند.

درمرحلهٔ نخست تمدن اسلام درموقعیت برتری قرار داشت. از اهمیت وارزش پیغام خویش کاملا آگاه بود. بقدرت فکری، سیاسی، ونظامی خویش اطمینان داشت. درآن زمان برخورد تمدن اسلامی با تمدنهای گذشته یا موجود آن وقت ازین قرار بود که چه ها از کلتور های دیگران گرفته شود تا عامل قدرت‌وتوسعه بیشتر اسلام گردد وباعث‌تکامل جهان بینی آن شود. درآن‌وقت‌تمدن‌اسلام چنان قدرتی داشت که توانست دربرابر تاثیرات عوامل کلتوری‌وفرهنگی بیرونی از اختیار وانتخاب کارگیرد وتوانست توسط آن از علوم عقلی یونانی از علوم‌وهنرهای هندی وایرانی بهره‌ها بر دارد، خود را غنی تر سازد وتمدن بزرگی ایجاد کند.

اما در مرحله ثانی وقتی جهان‌اسلام دربرابر تمدن غرب قرار گرفت‌دچار انحطاط سیاسی، اجتماعی واقتصادی‌شده ودرموقعیت کهتری بود. آن آزادی انتخاب وقدرت‌مقاومت درمقابل فرهنگ بیگانه دورهٔ قبلی باقی نه‌مانده‌بود. عالم‌اسلام‌وضع دفاعی به‌خود گرفت. وحادثه «غربی‌شدن» کشور های اسلامی حادثهٔ اجتناب ناپذیری جلوه کرد. درین‌موقف‌عقب نشینی‌ودفاعی درمقابل تمدن غرب مسالهٔ برخورد باغرب معکوس مسالهٔ مرحلهٔ قبلی بود وچنین طرح‌می شد: در پروسس

(c) ketabton.com: The Digital Library

«غربی شدن» ایا کشور های اسلامی به‌چه طریق می‌توانند سنن گذشته وتعلیمات اسلامی‌راحفظ و نگه داری کنند ؟

در مرحلهٔ اولی جهان بینی اسلامی‌خودش یك‌جهان بینی انقلابی بود وهمه تأثیر اتیکه از بیرون در خود پذیرفت تحولات تکاملی بود وباعث غنا وانکشاف بیشتر آن‌شد. در مرحلهٔ دوم جهان بینی اسلامی به‌حالت ثبات واستقرار رسیده بود ودر مقابل تاثیرات بیرونی قرار گرفت که تحولات انقلابی در جهان براه انداخته است واصول و پرنسیپ های جهان بینی ها را درمورد شك وتردیدقرار داده است .

در ینجا لازم است به‌یك‌سوءتفاهم مهمی اشاره کرد که‌بعضی از نویسندگان‌مسلمان‌مرتکب شده واسروز نزد مسلمانان‌رواج یافته است .بعضی متفکرین عالم اسلام‌دورهٔ دوم مسأله برخورد شرق وغرب را بشکل برخورد دورهٔ اول طرح نمودند وگمان کردند (واسروزهم بسا از مسلمانان همین گمان رادارند) که همانطوریکه تمدن اسلام در آغاز توسعه وانکشاف خویش از علوم‌عقلی یونانی استفاده کرده توانست اسروز میتواند این کار رادرمورد علوم وتکنولوژی غربی انجام دهد بدون اینکه اصول واساسات جهان بینی اسلامی ازان متغیر شود .

* * *

چون این مقاله دور افکارسید می‌چرخد وسید چهرهٔ مهم دورهٔ دوم برخورد شرق وغرب میباشد لهذا مجبوریم نظر مختصری به بعضی خصوصیات عمدهٔ‌تاریخی وفکری این دوره بیفگنیم گرچه بحثی به این اختصار وفشردگی بعضی نکاتی را که ایجاب شرح و تفصیل بیشتری را میکند خواهی نخواهی اندکی مبهم خواهد گذاشت .

دورهٔ دوم برخورد شرق اسلامی وجهان غرب با دولت عثمانی آغاز یافته با انحطاط آن دولت‌دوام کرده واسروز نیز بشکل دیگری‌درجریان می‌باشد .امپراطوری‌عثمانی مانند سپری‌برای دین اسلام بود که آنرا در مقابل تهاجمات اجنبی حفظ کرد و عامل‌مهم قدرت و عظمت تمدن اسلامی بود اما این سپر عالم اسلام درعین حال مانند سدی درمقابل نفوذ بیرونی کار کرد وجهان‌اسلام رامدت‌های‌متمادی از انکشافات وتحولات عظیم اروپائی‌بی‌خبرو بیگانه نگه‌داشت. ویکی ازعوامل عمدهٔ این‌ایجاد موانع‌در راه نفوذتحولات وانکشافات جدید یوروپ درعالم‌اسلام این بود که‌دستگاه دولتی واهل قدرت امپراطوری عثمانی افکار جدید و فلسفهٔ های اجتماعی اروپا را بزرگترین خطری برای‌اقتدارسیاسی مطلق‌ونظام‌دولت استبدادی خود می پنداشتند.در

(c) ketabton.com: The Digital Library

نتیجه وقتی دولت عثمانی روبه ضعف نهاد قدرت تخنیکی ونظامی جهان غرب مانند صاعقهٔ به سرکشور های اسلامی فرو ریخت که از سرگیجی آن صدمهٔ ناگهانی عالم اسلام هنوز هم کاملا به هوش نیامده است .

انحطاط دولت عثمانی در قرن هفدهم میلادی بکلی مشهود بود . سلطان مرکز همه قدرت بود . اما از یکطرف دستگاه ناقص وروبه انحطاط اداری دولت از مؤثریت در پیش برد امور می کاست واز طرف دیگر از ختم قرن شانزده ببعد سلاطینی که زمام امور رابدست گرفتند اکثرا اشخاص بی کفایت وضعیف بودند . اردوی عثمانی نیز به تدریج نظم ودسپلین خودرا ازدست داد .

وهم درین زمان امپراطوریت د چاریك بحران عمیق اقتصادی بود . وعلت اساسی بحران که ضعف اداری امپراطوریت آنرا بیشتر شدت بخشید—توسعهٔ نفوذ اروپا به جوانب شرق وغرب بود . استقرار مراکز تجارتی اروپا درهندوستان روابط امپراطوریت عثمانی را باجهان بیرونی برهم زد . کشف امریکا وجریان سیل آسای طلا به کشورهای مدیترانه بیشتر تاثیر عمیق در اوضاع اقتصادی امپراطوریت وارد نمود .

درداخل دوحادثه دیگر به وخامت بحران داخلی افزود:

یکی این بود که قدرتهاي محلی ازضعف دولت مرکزی استفاده کرده بیش از پیش کسب استقلال نمودند ودیگری جریان وهابیسم بود که موجودیت دولت عثمانی را مورد شك و تردید قرار میداد .

اما مهمترین خطریکه موجودیت امپراطوریت عثمانی را تهدید میکرد دردا خل قلمرو آن نه بود بلکه بیرون از سرحدات آن قدعلم کرد . این خطر انقلاب علمی وتخنیکی اروپا وقدرت روزافزون نظامی واقتصادی آن بود . چه در اواخر قرون وسطی وبعدازان تغیرات اجتماعی و اقتصادی بنیادی در اروپا رخ داد که در حوزهٔ تمدن اسلام به وقوع نه پیوست . در بعضی از کشور هاي عمده اروپاي غربی نظام فیودالی قرون وسطی متکی به کلیسا روبه ضعف نهاد ویك طبقه جدید اجتماعی تجارت وصنعت پیشه قوت گرفت . این طبقه بورژوازی برای کسب قدرت سیاسی و تسلط اجتماعی بر کلیسا ودین عیسوی اتکا نه کرد بلکه به فلسفه، سیانس و تخنیك رجوع نموده با جدایی فلسفه ازدین اساسات جهان بینی نوی ریخته شد که در چوکات آن دولت ازدین جدا شده توانست وفلسفه های سیاسی نوی به وجود آمد . علوم ازساحه اقتدار کلیسا بیرون رفته وافق نا محدودی به روی انکشاف وتوسعه آن باز شد . خلاصه در اروپا بعداز رنسانس جهان بینی جدیدی به تدریج جای جهان بینی کهنه را گرفت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

درین مورد نکته دیگرسوء تفاهم نزد ما این است که بعضی از متفکرین عالم اسلام اروپای بعداز رنسانس را همان اروپای عیسوی فیودالی قرون وسطی تصور کرده ومی پندارند که هنوز هم جهان اسلام تنها با دین عیسوی رو برو می باشد.

دولت عثمانی یعنی همان قدرتیکه درقرن شانزده وحتی چندی بعداز ان می توانست اروپا را تحت تسلط خویش قرار دهد و شهر ویانا را تهدید نماید و با قدرتهای اروپایی مسا ویانه بجنگد نتوانست اختراعات واکتشافات جدید را در هنر نظامی بکار برد. درنتیجه بعد از نیمه قرن هژدهم دولت عثمانی دیگر با قدرتهای اروپائی توان مقابله رانداشت. اختراعات و کشفیات علمی وتخنیکی اروپا در جهان اسلام انعکاسی نه کرد. مثلا در ادبیات عثمانی این دوره هیچ اشاره ای به کوپرنیك نمی یابیم. اردو وقوهٔ بحری اکتشافات تخنیکی جدید هیچ استفاده ای نه کردند. درنتیجه در نیمه قرن هژدهم انحطاط امپراطوریت اسلامی بکلی روشن وواضح بود.

نخستین نویسندگان دورهٔ انحطاط از سلطان وقت دعوت کردند که عظمت و بزرگی گذشته رااحیاء کند. اما متوجه بودند که بااحیای تاسیسات زمان گذشته مساله حل نخواهد شد و امپراطوریت به چیز دیگری محتاج است. و این احتیاج عبارت بود از تقویهٔ قوه دفاعی نظامی. راه مقابله با یوروپ را تنها در آموختن تخنیك های جدید نظامی جستجو کردند. هر انچیزیکه درین دوره از السنه اروپائی در ریاضیات، جغرافیه، تاریخ و دریا شناسی ترجمه شد فقط در هدف بهبودی وضع اردوو حالت نظامی امپراطوریت بود. مکاتب، تعلیمات عسکری برای تدریس تخنیك های اروپائی افتتاح شد.

بعد از تماس نظامی یك نوع تماس سیاسی بایوروپ توسط مترجمین وبعداتوسط بعضی سفرا صورت گرفت. این نسل دیپلوماتها نیز حل مسأله را بیشتر در رفورمهای نظامی دیدند و فکر کردند که امپراطوریت باید شکل دولت جدید متمرکز را اختیار کند و برای انجام این کار چند شرط ذیل را لازم دیدند: (۱) ایجاد یك اردوی نو (۲) استعمال این اردو در راه برقراری دوبارهٔ اقتدار مرکزی برتمام ولایات نیمه مستقل. (۳) تطبیق یك سیستم جدید قوانین واداره متکی براصل مساوات.

در اوائل قرن نزدهم یك جریان فکری جدیدی در اجتماع امپراطوریت عثمانی براه افتاد که تاثیرات بعدی طولانی داشت وآن تاثیرات امروز باشدت بیشتر جریان دارد. وآن عبارت بوداز مفکورهٔ اصلاحات در هدف «غربی شدن» اجتماع. درین دوره که بنام «تنظیمات» یادشد مدارس جدید عسکری طبی وامور اداری تاسیس گردید، هیات های عرفانی به یوروپ فرستاده شدند. یك

(c) ketabton.com: The Digital Library

روزنامه رسمی به وجود آمد. لباس اروپائی معمول شد، وغیره . . .

فقط بعد از نیمهٔ قرن نزدهم در حوالی ۱۸۶۰ بعضی نویسندگان ومتفکرین اسلام بعضی مسائل اساسی جهان خود را مخصوصا مساله عمومی تیوری سیاسی را در میان گذاشتند وچنین سوالاتی طرح کردند.:

اجتماع خوب کدامست ؟ معیاری که راهنمای ریفورم و اصلاحات باشد چه خواهد بود ؟ آیا این معیار از اساسات قوانین اسلامی استخراج شده می تواند و یا اینکه مجبوریم به تعلیمات ونظریات اروپای جدید رجوع کنیم، آیا از نگاه عمل ونظر تناقضی میان این هر دو وجود ندارد ؟

نسل اول این جریان در فضای نسبتا آرامی می زیستند. از یکطرف مجادله بین اسلام وعیسویت آرام شده بود و ازطرف دیگر یوروپ هنوز به حیث خطر سیاسی واجتماعی عصر استعمار جلوه نه کرده بود . از ین روستفکرین این دوره بیشتر فریفته جوانب مثبت علوم وفنون واصول دیموکراسی لیبرال اروپای آن عصر شدند. وپروبلم هایی طرح کردند که بعد ها فکر عالم اسلام را بخود مشغول نگه داشت وجزتفکر مسلمین شد. مثلا گفتند که در داخل امت محمدی (ص) جمعیت های ملی وجود دارند. هدف دولت رفاه مردم درین جهان وآن جهان است ورفاه مردم درایجاد تمدن است که هدف نهائی دولت می باشد. اروپای آن عصر مخصوصا فرانسه رابه حیث معیار تمدن پذیرفتندو بالاخره رمز قدرت وعظمت اروپا را درپیشرفت علوم عقلی دیدند.

در طرح این مسائل فقط یك عدهٔ محدودی می توانستند درك کنند که مشکلات و تناقضاتی درین نکات وجود دارد که ایجاب غور وتعمق بیشتری را میکند. بطور مثال اصل وحی الهی را با ادعای عقل انسانی چطور می توان آشتی کرد ؟ آیا شریعت را که متکی به علم الهی است با حقوق جدید که استوار به اساسات غیر علم الهی است و یا وفاداری به وحدت دینی را با اتحاد ملی چطور میتوان آمیخت (۱)

* * *

این مرحلهٔ ثانی برخورد شرق اسلامی روبه انحطاط و غرب روبه ارتقا رانیز میتوان به دو بخش تقسیم کرد: ویکی رامیتوان مرحلهٔ فریفته گی وبخش دیگری رامرحلهٔ مقاومت و مبارزه نامید.

راستی هم دردورهٔ آغاز این مرحلهٔ ثانی نویسندگان ومتفکرین عالم اسلام فریفتهٔ ایدآل عدالت ومساوات مغرب زمین شدندو آنجارامهد تمدن و علوم عقلی دانستندوپنداشتند که دنیای غرب یگانه

---

(۱) برای معلومات بیشتر تاریخی این جریانات فکری رجوع شود به اثر قبل الذکر البرت حورانی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

معلم خوب است و اگر جوامع اسلامی به شاگردی آن به پردازند و علوم و فنون آنرا فرا گیرند اصول فلسفهٔ اجتماعی و سیاسی آنرا در جوامع خویش جامهٔ عمل بپوشانند در ین صورت هم جهان اسلام از افتادگی و انحطاط نجات خواهد یافت و هم قدرتهای لیبرال و منور غربی از کشورهای اسلامی حمایه خواهند کرد و شرقد رقهای منفی را خود ایشان از مردم مسلمان دفع خواهند نمود .

اما طی سالهای ۱۸۷۰-۱۸۸۲ غرب چهرهٔ جدید خود را نشان داد. جهان اسلام درین مرحله به کلی پی برد که ممالك اروپائی در هر فرصتی که آرزو داشته باشند واراده کنند میتواند در قلب کشور های شرقی فروروند وآنرا تحت فرمان خویش قرار دهند. اشغال تونس توسط فرانسه در سال ۱۸۸۱ و اشغال مصر توسط انگلستان در سال ۱۸۸۲ برای جهان اسلام درس بزرگ تاریخی بود. در اثر این حوادث جریان فکری نیز در عالم اسلام دگرگون شد. ونکتهٔ مهمی که بیشتر از همه جلب توجه کرد این بود که تسلط اروپا بزرگترین خطر یست که امت اسلامی را تهدید میکند . مساله قدیم احساس انحطاط تمدن اسلامی به حال خود باقی بود و پروبلم جدیدیکه بران افزوده شد این بود که چطور در برابر قدرت بی سابقهٔ جهان غرب مقاومت کرد، چطور زنده باقی ماند. مسالهٔ برخورد شرق و غرب از مرحلهٔ فریفته گی و تماس فکری ونظری گذشته و به پروبلم حیاتی مرگ وزندگی مبدل شد وثابت گشت که عامل اساسی این خطر مرگ از بیرون تمدن اسلامی متوجه انست نه از داخل آن.

بطور عموم موقف فکری مسلمین درین مراحل برخورد شرق وغرب داستان مشهور مولینا جلال الدین بلخی را بخاطر می آورد که گوید. چند تنی در تاریکی با فیلی رو بروشدند و هریك یکی از اعضای انرا لمس کردو به اساس مشاهده محدود خویش فیل را به انواع مختلف تعریف نمودند . جهان غرب ما موت دیو پیکری بود که مسلمانان در تاریکی های تاریخ به یکی از پهلو های ان بر خوردند و همان پهلوی را که درك کرده بودند همهٔ واقعیت پنداشتند . یکی گفت : جهان غرب یعنی دین عیسوی که باقدرتهای نظامی کشور های اروپائی نیرومندتر شده است. دیگر گفت: مغرب یعنی پرورش گاه سیانس و علوم تجربی. دیگری گفت: مغرب زمین یعنی مهد انکشاف اشکال نوفرهنگ وادبیات مانند رو زنامه، رومان درامه وتاریخ نویسی. دیگری گفت. مغرب یعنی سرزمین دیموکراسی اجتماع سیاسی خوب قلمرو عدالت ومساوات وحقوق بشری ودولت های مسئول در پیشگاه مردم . دیگری گفت . مغرب یعنی فساد اخلاقی، جای عیش وخوش گذرانی، جهان مادیت پرستی، فاقد حس بشری و بالاخره آن دیگری گفت. مغرب یعنی قدرت خودخواه وخود پرست فرمانروائی و باداری قدرت استعمار و استثمار .

* * *

چهره سید جمال الدین افغانی در همین متن تاریخ ظهور میکند که دران دنیای غرب چنگالهای تسلط

(c) ketabton.com: The Digital Library

استعماری را بیرون کشیده بود و انقلاب صنعتی و انکشاف اقتصادی کشورهای بزرگ اروپائی را بسوی تسلط سیاسی و نظامی ممالک شرقی سوق داده بود. سید از یکطرف بر حالت انحطاطی جوامع اسلامی آگاهی کامل داشت و از طرف دیگر خطر فشار قدرتهای اروپایی را برای تسلط بر قلمرهای اسلامی بشدت احساس میکرد. وی دریافت که عالم اسلام در برابر مسأله عاجل مرگ و زندگی قرار گرفته است و راه حل عاجل آنرا در مبارزه عملی در میدان سیاست دید. از یکسو خصوصیات کرکتری سید که اساساً شخص بیرون گرا Extravert وطبیعةً متمایل به عمل و فعالیت در جهان بیرونی بود و از سوی دیگر ضرورت عاجل آنوقت برای اقدامات عملی بر ضد نیروهای استعماری غرب به سید فرصت اندیشه های طولانی را نه داد تا به طرح نظری منظم مسائل به پردازد.

در رساله مشهور «نیچیریه» وقتی سید در مورد مسائل علوم عقلی و تجربی آن عصر استدلال میکند یک ساختمان ذهنی و سبک استدلالی کلاسی را منعکس میسازد که متعلق به علمای اسلام قرون گذشته بود با وجود چنین ساختمان ذهنی جدلی نظری سید وقتی با دنیای قرن نزدهم اروپائی آشنا میشود با نبوغی که داشت مسائل عمده آنرا بصورت مودرن درک می نماید مثلاً ضمن تعلیمات غیر رسمی به شاگردان مصری خویش بعد از سال ۱۸۷۱ برین نکات عمده تاکید میکرد که بزرگترین خطریکه جهان اسلام را تهدید می نماید مداخله قدرتهای اروپائی میباشد وراه مؤثر مقاومت در برابر این خطر در سه چیز است. ضرورت به وحدت ملی، ضرورت به یک وحدت در چوکات بزرگتر وحدت ملل اسلامی وبالاخره ضرورت به قوانین اساسی که قدرت فرمانروایان خود مختار وقت را تحدید نماید. مفکوره دومی یعنی اتحاد عالم اسلام یا پان اسلامیسم یکی از اهداف مهم مبارزات ومجادلات سید بود. اما وقتی به جوانب دیگر مبارزات او مخصوصاً به فعالیت های وی در هندوستان نظر افگنیم می بینیم که وی در آنجا وحدت ملی بین هندو مسلمان را تبلیغ میکرد وملیت را مافوق اختلافات ادیان ومذاهب قرار میداد. ازین نوع پیش آمد چنین برمی آید که پان اسلامیسم باید یگانه هدف ستراتیژیکی سید نه بوده باشد بلکه آنرا یکی از وسائل مؤثری می پنداشت ومی خواست توسط آن کشورهای اسلامی را بیدار کند ونیروی مقاومت ایشانرا در مقابل تسلط غربی تقویت بخشد. اما وی ناسازگاری و مشکلات آشتی مفکوره پان اسلامیسم را با دیگر نکات پروگرام خویش درنظر گرفت. چه اگر این مفکوره اتحاد عالم اسلام تلاشی در راه برگشت به گذشته می باشد، دو مفکوره دیگر پروگرام وی یعنی تثبیت هویت های ملی وتشکیلات سیاسی مفکوره های عصر جدید بود که سید عمری در راه آن به مبارزه پرداخت. علاوه برین تحت تاثیر افکار اروپای

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرن نزد هم مخصوصاً فرانسه آن عصر سید با اثار گیزو Guizot ، اشنا شد و مفهوم «تمدن» را محتویات جدیدان عصر برداشت . وبار نخست اسلام را تنها به حیث دین در نظر نگرفته بلکه به حیث تمدن اسلامی درمیان گذاشت . سید رامحتوای جدید مفهوم «تمدن» یعنی مفهوم «ترقی» بخود جلب کرد . گیزو «ترقی» رادر دوسمت میدید: (۱) انکشاف اجتماعی در راه رفاه روزافزون عموم مردم . (۲) —انکشاف فردی از نگاه استعداد های فکری، ذهنی، اخلاقی . به نظر گیز و هر دو نوع انکشاف درقدرت انسانی قرار دارد . ومیگفت که انسان خودش میتواند توسط فکر احساس ونیرو های ذهنی واخلاقی خویش برجهان حکمرانی کند وعامل این فرمانروایی رابر امور فردی واجتماعی عقل واراده انسانی می دانست . این مفکوره قرن نزده فرانسه را وقتی سید درساحه تمدن اسلام می کشاند گوید که تمدن اسلامی واجد همین خصوصیات بود . چه در عصر اعتلای این تمدن همه عوامل ضروری انکشاف وجود داشت یعنی انکشاف اجتماعی وفردی عقیده به تعقل . امادرزمانه های بعدی جامعه اسلامی این خصوصیات را از دست داد . وی عقیده داشت که با آموختن علوم عقلی جدیداروپا واستقرار دوباره وحدت اسلامی تمدن اسلام خواهد توانست عظمت وبزرگی اعصار گذشته رابازیابد . ولی سید باز هم مانند متفکرین گذشته علل انحطاط عالم اسلام را در عوامل سیاسی ونظامی دید . ازین جهت به مسائل سیاسی بیشتر توجه کرد .

چون تفکرات وی متوجه جهان سیاست شد، سلاطین وزمامداران مستبد کشورهای اسلامی آنوقت را مانع بزرگ در راه تطبیق عقاید خویش یافت ودر مقابل آنها به مبارزه پرداخت . مجادله بازمامداران بدوجستجوی زمامدارخوب همه سرگذشت پراشوب حیات سید راتشکیل میدهد . وی مانند افلاطون زمامدار خوبی راجستجو میکرد که نظریات اورا جامه عمل بپوشاند . اما باین اختلاف بزرگ که افلاطون طرح منظم و فکری نظام سیاسی جمهوریت خود را زیر بغل داشت و سید کدام طرح فکری منظم و منسجم مبارزات خود رانزد خود نداشت . وی مانند فارابی اتحاد بین فیلسوف و زمامدار را در نظر داشت و در طول عمر در جستجوی این مدینه فاضله با شکست ها مواجه شد . سؤ تفاهم بین سید و زمامدار همیشه ازینجا برمی خاست که زمامدار می خواست از نفوذ روحانی او برای تقویه اقتدار سیاسی خویش استفاده کند در صورتیکه سید میخواست زمامدار رادر راه وحدت ملل اسلامی برای مبارزه در مقابل تسلط غرب استخدام نماید .

طی مبارزات شب و روز و فعالیت های عملی عاجل خویش سید باوجود اینکه متوجه جهان سیاست بود فرصت نیافت به دو نکته اساسی ذیل توجه کند :

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱)ـ توجه به‌فلسفه های سیاسی‌آن عصراروپا وطرح مسأله اساسات قدرت سیاسی‌وجستجوی ریشه های استبداد و مطلق العنانی زمامداران درعمق جهان‌بینی مشرق‌زمین.

(۲)ـ توجه به این نکته که‌زمامداران کشور های اسلامی‌و قدرتهای استعماری آنزمان‌برای استقرار و استحکام‌تسلط خویش‌بر جوامع‌شرقی وجه‌مشترکی‌داشتندو بیك‌عنصر مهم اتکاءمیکردند واین عنصر عبارت بود ازجهل و نادانی‌مردم عوام و فقر مادی و معنوی‌ایشان.

گرچه سید اساسات فلسفهٔ سیاسی را از نو طرح نه کرد. و در تلاشهای خود از جنبش های مردم و نقش آن در حوادث تاریخ دنیای‌غرب‌مخصوصاًدر انقلابهای اجتماعی و سیاسی آن الهامی برای جهان اسلام نگرفت. ولی بااین هم‌در اثر مبارزه های پی گیروی بازمامداران مستبد شرقی جریانات مشروطه طلبی ووطن خواهی بصورت غیر مستقیم‌درکشور های اسلامی تقویت یافت و مخصوصاًدر ممالك‌عربی اساسات‌جریان‌ریفورمیسم و تجدد ریخته شد.

بصورت‌عموم‌میتوان گفت که: چه‌در تحولات‌بی سابقهٔ‌خودجهان‌غرب وچه‌در برخورد آن‌تمدن باشرق اسلامی مهمترین نکته عبارت است‌از برخورد دین‌و فلسفه. تصادم‌دین‌و فلسفه‌حادثه‌ایست که از آغاز دورهٔ رنسانس نقش قاطعی‌در انقلاب جهان بینی غربی داشت. و همین تصادم است که‌درساحهٔ‌تلاقی‌شرق‌و غرب‌درعصر سیدعمده‌ترین مساله‌بودوامروز به‌همان‌اهمیت‌خودباقی‌است. سید این مسأله عمده را درجوابی که در رد «رنان» (Renan) فیلسوف فرانسوی در پاریس نشرکرد به وضاحت وروشنی قابل وصفی طرح میکند. در یك‌بخش از متن فرانسوی این مقاله سید چنین گوید:

«ادیان به هرنامی که نامیده شوند همهٔ آنها با یکدیگر شباهت‌دارند. بین این ادیان و فلسفه هیچ نوع تفاهمی، هیچ‌نوع امکانات آشتی موجود نیست. دین انسان را وامیدارد تا ایمان وعقیدهٔ را به پذیرد.

درصورتیکه‌فلسفه او را ازین عقیده‌و ایمان یابکلي یاتا حدی آزاد می‌سازد...

هر فرصتیکه دین غلبه کند فلسفه را ازبین می‌برد. و معکوس قضیه هنگامی رخ‌میدهد که فلسفه قدرت مطلق را در دست گیرد. تاوقتیکه انسان وجودداشته باشد مجادله بین عقیده وتفکر آزاد بین‌دین وفلسفه خاتمه نخواهد پذیرفت، امامی‌ترسم که‌درین مجادلهٔ‌شدید پیروزی‌به‌جانب تفکر آزاد نخواهد بود. چه عوام تعقل رادوست‌ندارند وهم تعلیمات آنرا فقط عدهٔ‌محدودی‌ازخواص درمی‌یابند ونیز ازسببیکه‌علم گرچه خیلی زیبا باشد بازهم به‌ارضای کامل‌انسان نمی‌پردازد. چه انسان تشنه ایدآل است و خوش دارد درقلمرو هاي اسرارآمیز ودور دستی تهداب‌گذاری کند که

(c) ketabton.com: The Digital Library

فلاسفه و علما از درك آن وتجسس د ر آن عاجزند .» (۱)

متن فوق نکات مثبت و منفی در بر دارد که هردو جهت مهم دلچسپ و با ارزش میباشد . نخستین نکتهٔ مثبتی که نکتهٔ آغاز متن است این است که مهمترین مساله برخورد شرق وغرب در آن عصر و مساله عمدهٔ عصر امروز را باچنان وضاحت وجرأت اخلا قی طرح میکند. چه ما امروزبا همین مسألهٔ روبرومیباشیم ودر طرح مسائل عمدهٔ خویش به چنین وضاحت روشن بینی وجرات اخلاقی محتا جیم .

نکته مهم دوم دراشارهٔ اخیر متن است به موجودیت تما یل دینی و عقید ه وی انسا ن باین قضاوت خویش سید برضد جریانات فکری عقل گر ائی وسیانس گرائی سطحی قرن نزد هم قرارمیگیرد. ومسأله ای را طرح میکند که در قرن بیستم معنی ومفهوم تاز ه یافته است .چه قرن بیستم آن ر و حیهٔ سادهٔ عقل گراو سیانس گرای سطحی رامحکوم کرده است وآنرافاقد عمق وار زش علمی سی د اندو علوم انسانی امروز موجودیت چنین تما یل را بحیث یك پدیده تأیید میکند. روانشنا سی اعماق در ریشه های عاطفی وتحت الشعوری آن وبشرشناسی درمعانی فرهنگی اجتماعی وانسانی آن مصروف تحقیق اند .

اما متن فوق د ونکتهٔ قا بل بحث نیز دار د .

اول اینکه : و قتی سید با اطمینان کامل از عقب نیشنی تفکر آز اد حرف میزند، حـکم وی درین مورد متکی به نوع قضاوتی است که متعلق به ساختمان ذ هنی اعصار گذشته میباشد . چه متفکرین قرون گذشته ما جامعه را به دو طبقه تقسیم میکردند :(۱) طبقه خواص و(۲) طبقهٔ عوام . متکی براصل ثبات گرایی (Fixism) این تقسیم را غیرقابل تفسیر می پنداشتند. اگر این فرضیهٔ دو طبقهٔ ثابت خواص وعوام را به پذیریم بدون شك قضاوت سید درباره شکست تفکر آزاد درمقابل عقیـــده صحت خواهد داشت .واگربه اساس فرضیهٔ اول این مقالت مفهوم تحول وانکشاف را در مورد فرد و اجتماع به پذیریم وتعمیم عصری تعلیم وتر بیه را درنظر گیریم. در ین صو رت مفا هیم ثابت خواص و عوام ارزش قاطع خود را ازدست میدهد ومساله مجادله عقیده وتفکر آزاد به نوع دیگری طرح میشود.

دوم اینکه: نارسایی علما وفلا سفه در موردفهم وشرح تما یلا ت میتافز یکی انسان نیزقابل غور ا ست. چه اگرعلم وفلسفه را به معنی افلا طو نی وار سطوی وبه پیروی ازآنها به معنی حکمای اسلامی قدیم درنظرگیر یم. در ین صورت باز هم شك وتردیدی در مورد حکم سیدباقی نمی ماند

1) Sayed Jamalluddin Al—Afghani »
Al—Radd. Joural des Deb ats. 18 Mai. 1883. Paris
cf. A. Hourani P. 122.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وا ما اگر انقلاب فلسفه وعلوم جد ید وانکشافات آنرا در نظر گیریم وعملا مشاهده کنیم که علوم چه تحقیقاتی انجام سید هند وچه نتا یجی بد ست می آورند در ین صورت در خواهیم یافت که‌راه انکشاف فلسفه و علوم هنوز بسوی لایتناهی باز است .

خلاصه میتوان گفت که نبوغ حضرت سید جمال‌الدین افغانی باوجود سا ختمان ذهنی‌بسبك قد ما توانست مودرن تر ین ومهم تر ین بر و بلم های عصر خود وادرساحه بر خورد شرق وغرب منعکس سازد ودر راه حل آن عمری به تلاش و مبارزه پر دازد. وا سا سات مبارزات امر وزی را پی ر یزی کند.وی‌در یافت که بز رگتر ین‌پدیده تار یخ جها ن موجو د یت تمد ن غر بی است و بر خورد به‌آن اجتناب ناپذیر است. اما در ین برخورد چه‌راهی را میتوان در پیش‌گرفت که به کمك آن ما شر قیان هم شرایط حیا تی فردی وا جتما عی خود را بهبود بخشیم‌وهم هویت انسانی‌خودرا ومعنی‌حیات فردی واجتماعی خودرا از دست نه د هیم. واین راه که یکی از اهداف اساسی‌مبارزات سید بود. وا مروز هم صحیح تر ین راها جلوه میکند. هما نا تثبیت هو یت ملی میبا شد و برای اینکه هم هو یت ملی تثبیت شو د وهم در راه انکشاف‌تمد ن مغر ب تر ار گیر یم یکی ازشرایط ابتدائی وا سا سی آن بفکر سید انتقال علوم وفنون در السنه ملی است. واین و ظیفه مهم عصری هنوز در پیش روی ماست. بعضی کشورهای اسلامی در ین‌راه تا حدی‌قدمهای مهمی بر داشته‌اند

* * *

بعد از سید جر یان فکری آن شخصیت بزرگ را محمد عبده و پیروا نش به پیش بر د ند. اما عبده درنکته مهمی با سید اختلاف‌نظری داشت که برای بحث ماارزش دارد وا شاراتی نیزبه‌این نکته کردیم. عبده‌راعقیده‌بر ین بود که برای برخورد صحیح وموفقانه‌با تمدن غرب تنها مبارزات سیا سی وتلا شهای عملی کافی نیست.بلکه مهمتراز همه طرح نظری وتثبیت ا سا سات فکری‌این برخوردا ست. وپروگرام اصلا حی ورفورمی خود رابه چهارنکته ذیل‌استوار کرد: (۱) تصفیه دین اسلام‌ازتاثیرات وعادات‌فا سد.(۲)دفاع از اسلام در مقابل نفوذاروپا یی‌وحمله های‌عیسو یان(۳) رفورم تعلیما ت عالی (۴) طرح دو باره دوکتر ین اسلام در رو شنی افکارجد ید.

این پرو گرام در جر یان رفو ر سیسم مصر مخصو صا، در سا حه تعلیمات تا ثیرات مهمی‌وارد نـمود. اما پرو گرام طرح دو باره ا سـا سی دوکتر ین اجتماعی و سیا سی اسلام در رو شـنی افکارعصر امروزپرو گرامی‌است که‌باوجو د تلاشها و ادعای‌شخصیت‌مشهوری چون علامه اقبال لا هو ری هنوز عملی‌نشده‌است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

علامه اقبال شخصیتی بود که ادعای انرا داشت و توقع میرفت که بتواند اصول و پرنسیپ های دوکترین اسلامی را در پرتو افکار جهان معاصر بار نخست طرح کند. چه وی با دنیای غربی بهتر از سید آشنا شده بود و درانجا تحصیلات فلسفی انجام داده بود هم تمدن اسلامی را ازنزدیک می شناخت اما باوجود این شرایط مساعد وی در دام چنان تناقضات فکری گرفتار آمد که افکار لطیف بشر دوستی را با نظریه بی رحمانه اراده قدرت انسانی برترین نیچه Nietzcshe درآمیخت صوفیان را بد گفت اما راه حلی که گمان کرد برای تجدید تفکر اسلامی یافته است همان راه متصوفین بود که صوفیان بزرگ اسلام قبل ازوی و بهتر ازوی بیان کرده بودند. طوریکه گپ گوید :

«وی اخلاق صوفیان را نه پسندید اما جهان بینی صوفیانه را راه حل برای پروبلم های امروز جهان اسلام دانست»(۱) وازطرف دیگر علامه اقبال از اسلامی حرف میزند که ساخت تفکر و تحلیل شاعرانه خود اوست و تطابقی با دین اسلام واقعی و تاریخی ندارد .

بدین ترتیب سالها بعد از سید علامه اقبال باوجود اشنائی بهتر با جهان غرب و عالم اسلام وقتی

۱- از دین اسلام تعبیر عندی پیش میکند .

۲- طرح مسالهٔ فکری جهان اسلام را درچوکات جهان بینی متصوفین قرار میدهد، و

۳- مفکوره سلیت و تثبیت هویت سلی را به معنی واقعی و عصری آن در نظر نمی گیرد،

ازین جهت به مقایسه فکر و موقف سید سه قدم عقب می گذارد و می رود. و این مساله طرح دوباره اصول و پرنسیپ های دوکترین اسلامی در پرتو افکار جهان امروز که محور مبارزات سید بود و محمد عبده آنرا در میان گذاشت و علامه اقبال انرا حل نکرد بلکه مغشوشتر ساخت. امروز به همان شدت وحتی بشکل حادتری میباشد و محتاج تفکر و تعمق است.

• • •

پیشنهادی در بارهٔ :
نخستین کانگرس غرب شناسی توسط دانشمندان شرقی

باگمان من بهترین تجلیل شخصیت سید جمال الدین افغانی درین نخواهد بود که بگوییم در کدام سرزمین به دنیا آمد یا نیامد چه این سوال و هرنوع جوابیکه به آن داده شود هیچ تاثیری در حل سوال اساسی که سید عملا طرح کرده است وارد نخواهد کرد . تصور میکنم که بهترین تجلیل آن شخصیت درین خواهد بود که همان معضله ایرا که وی درک کرد و عمری در راه حل آن تلاش نمود و زحمات و مشقات بسیاری را متحمل شده و هنوز به شکل پیچیده تری بجای خود باقی است دوباره طرح کنیم و در راه حل آن اندکی بخود زحمت تلاش ذهنی دهیم .

(1) H.A.R. Gibb, Modern Trends in Islam Libraire du Liban Beirut 1975

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن سوال چنین است: ماشرقیان بطورعموم وعالم اسلام بصورت خاص امروز راجع به غرب چه فکر میکنیم ؟

سوال ساده ای نیست شرح وتوضیح زیادی میخواهد . وگفتارقبلی ما مقدمه ای برین شرح وتوضیح بود. مادرین مختصر میکوشیم به بعضی از عناصر تشکیل دهنده این معضله مهم اشاره های کوتاه بنمائیم .

• • •

برخورد مابا دنیای غرب امروز دراستداد موقف سیدجمال الدین افغانی قراردارد . لهذا یکی ازعناصر مهم طرح روشن معضلهٔ امروزی مااین است که افکار سید وتاثیرات آن درکشورهای اسلامی به دقت تحلیل شود . (طورمثال درمصر افکار شیخ محمدعبده وپیروان او در ایران تاثیر افکاروی درجنبش مشروطه خواهی .درافغانستان جریان فکری که با محمود طرزی وبعداً محی الدین انیس وبعضی نویسندگان که هنوز درقید حیات انداز نزدیك مطالعه شوند) .

اما باید درنظر داشت واین اساسی ترین نکته پروبلم گذاری امروزی است که نه جهان شرق ونه عالم اسلام امروز همان واقعیت عصرسید است ونه دنیای غرب دنیای قرن نزدهم میباشد . لهذا پروبلم امروزی مانیز به همان شکل به همان سادگی نیست بلکه پیچیده ترشده است.

• • •

نخست درمورد غرب .

میتوان گفت که بعد از انفجاربم اتومی برشهر هیروشیما و انقلاب عظیم صنعتی و تخنیکی که درجریان است.درآن سرزمین یك دوره جدید تاریخی آغاز یافته است که دوره های قبلی مخصوصاً قرن نزدهم درآن مانند یك دوره قبل ازتاریخ جلوه میکند .

قبلا اشاره شد که اصلاح طلبان ورفورمیست های مسلمان ساده دل قرن نزده تصور میکردند که اگر کشورهای شرقی ارزشهای تمدن غربی رادرحیات ملی واجتماعی خویش بپذیرند درآنصورت این کشور درقطار ممالك پیشرفته جهان غرب محسوب شده وقدرت های لیبرال و عدالت پرور غربی از ایشان پشتیبانی خواهد کرد. امروز عصرچنین خوابها وخیالها سپری شده است .دوجنگ خونین جهانی خطر دایمی اسلحه ذروی اعتماد واطمینان را که جهان غرب بخودداشت وسایر جوامع بشری به تمدن وارزش های غربی داشت برهم زده است .هم جهان غرب در مورد ارزشهای کلتوری ومعنوی خوددچار شك وتردید شده است وهم سایر جهانیان این اعتماد رادرمورد ارزشهای تمدن غربی ازدست داده اند .واین سوال به وجود آمده است که : یك تمدنیکه توسط ارزشهای معنوی وفرهنگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

خویش ازتباهی تمدن خود نتواند دفاع کند، باسلل بیرون ازحوزه خویش چه مساعدتی کرده خواهد توانست ؟ وسوال دیگراین است که: این تمدنیکه بزرگترین امکانات تعبیر را در تاریخ بشر در دست خوددارد . هم وحشتناکترین وسایل تخریب را نیز ایجاد میکند ، باید در هر پر نسیپ ارزشها وجهان بینی آن عیب اساسی موجود باشد . باید کرم مهلکی در بطن این میوه رنگین وشیرین نهفته باشد. این کرم راباید شناخت !

واقعیت شرق وغرب بشکل قرن نزدهم نیز معنی خود را از دست داده است . تمدن جهان غرب خودش حالا به دسته های شرق وغرب تقسیم شده است که با ایدیولوژیهای متضاد نظام های اقتصادی واجتماعی وسبك حیات مختلف در حال بر خورد می باشند . وصحنه این بر خورد دیگر اروپای کوچك نیست بلکه تمام زمین است که در ان بر خورد شرق اسلامی وغرب عیسوی یك مساله کهنه کوچك وبی معنی جلوه میکند .

ولی بااین هم جنبه دیگر واقعیت غرب این است که این همه اختلافات وتضاد های ایدیولوژیکی بین آن دوبلاك همه آن را می توان سر بنای فکری وشعوری دانست چیزیکه آن دورا باهم نزدیك میسازد ، طرز حیات، طرز فکر ایشانرا تعین میکند و باعث ثروت، قدرت ونیروی جهانی آنهاست . یك نوع زیر بنای اقتصادی واحد وشبیه است و آن عبارت است از صنعت متکی به پیشرفته ترین ساینس وتکنولوژی .

در برابر واقعیت متناقض غربی موقعیت جهان خود را چطور میتوان درك کرد ؟ اگرموقف وابستگی بدون چون و چرا به آن شرق و آن غرب و پیروی کورکورانه از ایشانرا به یك سو گذاریم، فقط دو راه باقی می ماند :

یا اینکه: تضاد کهنه شرق وغرب را فراموش کرده ، بلاکهای شرق وغرب امروزی را به حیث واقعیت پذیرفته وجوامعیکه نه به آن پیوسته اندو نه به این به نام جهان سوم بنامیم و جهان سوم به اساس همین معیار در داخل جوامع خودراست خود را از چپ خود تمیز و تشخیص نماید .

یا اینکه : اگرزیر بنای اقتصادی صنعتی متکی برساینس وتکنولوژی را که عامل اساسی ثروت ونیرومندی کشور های بزرگ غربی است معیار قرار دهیم درین صورت آن شرق وآن غرب را میتوان یك واقعیت واحد دانسته وتضاد کهنه شرق وغرب دوباره معنی نوی می یابد .

ولی در هردو صورت نتیجه یکی است .چه بصورت تضاد شرق و غرب کهنه و یا بصورت واقعیت امروزی جهان سوم ما مجبوریم بامغرب زمین بطورکلی و یا با دوجهت متضاد ان جداگانه ازلحاظ فکر ونظر جداً رو برو شویم . از لحاظ فکری ونظری از جهتی گفتیم که برخورد اقتصادی

(c) ketabton.com: The Digital Library

و اجتماعی ما از دیر بست (بیش از ۱۵۰ سال) . که جریان دارد : اما هنوز ما نتوانسته ایم اساسات فکری ونظری آنرا نزد خود به روشنی ووضاحت طرح کنیم.

ثانیاً درمورد شرق :

میتوان گفت که در جوامع این سرزمین بی توازنی عمیق بین واقعیت اجتماعی واقتصادی از یکطرف وواقعیت ذهنی وفکری از طرف دیگر به وجود آمده است. به این معنی که واقعیت فکری وذهنی به تناسب واقعیت اقتصادی واجتماعی خیلی عقب مانده است و فاصله بین دو واقعیت روز به روز بزرگتر میشود .واین از جهتی است که مغرب مانند سیل در جوامع شرق نفوذ کرد .ساختمانهای اجتماعی واقتصادی، سیاسی و کلتوری ایشانرا بدون کدام مقاومت جدی تحت تاثیر قرار داد . اما پروبلم برخورد جهان بینی واساسات فکری متضاد یکه در حال تصادم اند در میان گذاشته نشد ومتفکرین شرقی راجع به جهان بینی خود پرنسیپ واصول آن در روشنی این برخورد جهان بینی ها به تحلیل وتفکر جدی نه پرداختند .از ینرو پروبلم فکری ونظری به حال خود باقی مانده است .

بی توازنی فوق را میتوان توسط دو مثال کوتاه اندکی روشنتر ساخت :

دهقان ما از ماشین آلات زراعتی جدید کار میگیرد .اما حرکت ماشین در نظرش اعجاب انگیز است ودر مقابل چشم بد به دم ودعا متوسل میشود . و متوجه نیست که ساختمان ذهنی وی متکی به یك جهان بینی است که اختراع علمی وتولید ماشین راغیر ممکن می سازد . وگرنه وی از دیری باید خودش همین ماشین را می ساخت ومحتاج به تولید کننده ومخترع غربی نمی بود و ووخامت مسأله در ین جاست که باچنین ساختمان ذهنی استفاده از پیشرفته ترین آلات تخنیکی را بیش از پیش برده وغلام مخترع وتولید کننده ماشین میسازد .

همچنین ما مو را داری ما در چوکات اداری بسبك جدید مشغول فعالیت است اما نه از اساسات فکری وفلسفه سیاسی و پرنسیپ های عقلی آن آگاه است و نه قرن آنرا باطرز اداره سبك قدیم شرقی درنظر دارد .از ین جهت بیك موجود بیوروکراتیك بی روحی مبدل میشود.

خلاصه تحولات اجتماعی واقتصادی مانند حادثه طبیعی جریان یافته است و کدام اراده وطرح شعوری روشنی در آغاز یادرجریان این تحولات نقشی نداشته از ین رو پدیده های اجتماعی و اقتصادی سیرطبیعی اجتناب ناپذیر خود را می پیمایند اما چون احساس ضرورتی به برخورد فکری نشده این واقعیت عقب مانده وروز به روز عقب تر میرود. وباین بی توجهی به مسایل فکری و نظری چنین جوامع زنجیر بردگی در مقابل غرب را بدست خود دور خود می پیچند و مستحکم تر

(c) ketabton.com: The Digital Library

میسا زند. و متوجه نیستند که فقط انقلاب وانکشاف ذهنی به انسان توانائی میدهد که وسایل تخنیکی واقتصادی را در راه رسیدن به آزادی حقیقی بکار برد.

نکته دیگری که درمورد شرق میتوان گفت این است که یکی ازمهمترین پدیده های قرن بیستم واقعیت ملی است. درمبارزات استعماری وبعد ازعقب نشینی قدرتهای استعماری هویت های ملی درجهان سوم بیش از پیش تثبیت شده است. در سرنوشت حیات اجتماعی وسیاسی جوامع به سویه محلی وجهانی نقش اساسی را به عهده گرفته است. حتی نظامهایکه خودرا انترناسیونالست میگویند و خودرا ما فوق ملیت قرار میدهند. عملا در دام واقعیت ملی گرفتار آمده اند. سید جمال الدین افغانی ارزش این مفکوره مودرن را بوضاحت دریافت اما تا امروز بحث علمی پیرامون آن نه کرده ایم واساسات فکری ونظري آنرا نه گذاشته ایم. ازاین جاست که جنبه احساساتی و عاطفی آن از پهلوی فکری و عقلی آن قوي تر است و از این جهت این واقعیت بزرگ عصر گاهی درعقایدنژادی محلی یادینی و یادر تلاش احیای امپراطوریت هابسبك باستانی مغشوش میشود و ماهیت مترقی و خصوصیت نهضت مردمی آن ناپدید میگردد.

حیات اجتماعی امروز ما در دونوع جریان در حال حرکت است: یکی تلاش در راه تثبیت هویت ملی است ودیگری تمایل به «غربی شدن» است واین دومی هم یکی از پدیده های بی سابقه قرن بیستم میباشد. بیرون از حوزهٔ تمدن غرب در همه جوامع روی زمین تمام تغیرات وتحولات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی فقط یك سمت دارد و بس: همه بسوی «غربی شدن» سیر میکنند. اما این هدف «غربی شدن» اگر به آخرین نتایج آن کشانیده شود یك هدف متناقض بخود است. چه «غربی شدن» درنهایت امر بیگانه شدن از خود است. ازدست دادن هویت فردی واجتماعی خود است. از اینجا فرد واجتماع شرقی این حرکت به سوی ازخود بیگانگی را یا توسط مفکوره هویت ملی یا توسط عقیده دینی جبیره می نماید. اما در پهلوی این هردو عکس العمل جبیره اي دیگرلازم است که برمبنای اساسات عقلی استوار باشد.

بزرگترین رمز برتری و قدرت غربیان درین است که نیروی تفکر وتعقل راپرورش وانکشاف میدهند. همین نیروی تفکرو تعقل است که غرب را باد ارو فرمانروای مطلق روی زمین ساخته است. درصورتیکه ملل جهان اسلام در حیات فردی واجتماعی خود ازغرب پیروی میکنند ازنتایج سیانس وتکنولوژی ایشان استفاده می نمایند اما درپهلوی آن نیروی عقل انتقادی و تفکر آزاد راپرورش نمی دهند. نتیجه این نارسائی بردگی وغلامی است. به این معنی که اشکال اجتماعی وفرهنگی ووسایل تخنیکی جهان غرب به جای اینکه تحت اداره وفرمان ما باشد ما تحت تسلط وفرمان آن قرار خواهیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشت و باین برده‌گی خویش تفوق وبرتری آن بادار جهان را بیشتر تقویه خواهیم بخشید و بیش از پیش به راه از خود بیگانگی خو اهیم رفت .

پدیده مهم دیگر در کشور هاي شرق اسلامی طی تقریبا پنجاه سال اخیر عبارت است از توسعه و انکشاف تعلیم وتربیه به سبك غربی. امروز تعداد زیاد شرقیان یادر مدارس جدید کشورهای خویش ویا در مدارس عالی ممالك غربی علوم وفنون غربی را آموخته اندودر مورد فرهنگ وتمدن غربی معلومات نسبةً عمیق و دقیقی دارند. اما خصوصیت قابل تامل این مدارس جدید ممالك شرق درین است که در هیچ یکی از کشور ها تعلیمات جدید به ادامه تعلیمات مدارس قدیم اسلامی قرار نگرفته ودر هیچ جای سعی بعمل نیامده است که بین تعلیمات نو و کهنه پلی ساخته شود و یا ارتباطی قایم گردد .یا آن مدارس کهنه هنوز زنده اندوبدون رابطه بامدارس نودریك حلقهٔ بسته و محدود دور خود زیست میکند .ویا آن مدارس ازبین رفته اندومدارس جدید بدون کدام بستگی با تعلیمات قدیم ، بدون سابقه یاریشه در کلتور و تمدن شرقی به کارآغاز کرده اند وچندنسلی را تربیه نموده اند . این گسیختگی و انفصال دونتیجه منفی را در پرورش تعلیم یافتگان جدید بار آورده است :

(۱) این تعلیم یافته گان چون کاملا تحت تاثیر تعلیمات سبك غربی قرار گرفتند اکثر در مقابل غرب فاقد روحیهٔ انتقادی سیما شند .

(۲)- چون نتوانستند که برفرهنگ تمدن ولسان خودطوریکه شاید وباید تسلط یابند ازین جهت درپیشرفت و تکامل کلتورولسان خویش سهم خلاق و ابتکاری نه گرفته اند . این نخستین نسلهای پروردهٔ تعلیمات سبك غربی بیشتر به درختان بی ثمر شباهت دارند .

در پهلوی این پدیده نوع دانشمند و ادیب سبك مدارس قدیم شرقی ما هنوز زنده است. گرچه محیط فرهنگی و تعلیمی امروز به احتمال قوی چنین نوع دانشمند رادرآینده تربیه نخواهد کرد . ولی حقیقت این است که همین نوع دانشمند بود که تاحال در انکشاف وتکامل فرهنگ و زبان خود سهم خلاق و فعال گرفته است .زبان، ادبیات وتاریخ ما امروز ساخته دست اوست . با استعداد ونبوغی که داشت تا حد زیادی از تخنیك ها وروشهای علمی جدید استفاده کرد . ولی چون تسلط کامل برالسنه، فرهنگ و علوم غربی نداشت سهم علمی و کلتوری وی خواهی نخواهی محدود باقی مانده است .وموقف متناقض او نتیجه همین محدودیت است به این معنی که وی در روحیه انتقادی علمی خویش از پر نسیپ «یك بام ودوهوا» کار میگیرد یعنی درمقابل غرب موقف انتقادی دارد اما عین معیار های تفکر انتقادی را در موردخود بکار نمی برد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

این دونوع روشنفکریعنی تعلیم یافته جدید ودانشمندقدیم، ضد همدیگرند. تعلیم‌یافته جدید از دنیای غرب چیزی‌میدانند اما در برابر آن از روحیه انتقادی کار نمی گیرد. ازفرهنگ‌و کلتورخود معلومات کافی ندارد. امادرمقابل آن‌موقف انتقادی اختیارمیکند برعکس دانشمندسبك قدیم، از جهان غرب‌معلومات کافی ندارد. امادرمقابل‌آن‌از روحیه انتقادی کار میگیرد. برلسان وفرهنگ خود مسلط است. اما درمقابل آن فاقد روحیه انتقادی میباشد.

خصوصیات فوق الذکر خیلی عمومی بود هیچ جنبهٔ کلیت ندارد. چه خوشبختانه امروزدر ممالك شرق‌وکشورهای اسلامی عده زیادی از دانشمندان سبك‌قدیم وجدید وجود دارند که هم صاحب دلندو هم صاحب نظر، هم‌از پروبلم های گذشته‌وحال خویشتن‌اطلاع دارند وهم‌مسائل بزرگ جهانی را در برابر چشم‌خویش گسترده می‌یابند. وراجع به‌اجتماع وکلتور خود راجع با نسان وجهان‌تشاویش واضطراباتی نزد ایشان موجود است. انتقادات علمی هم برخود دارند و هم بر دیگران لهذا موجودیت عده‌زیاد چنین دانشمندان صاحب دل‌و صاحب نظر جهان شرق‌وجهان اسلام به من جرأت میدهد تا مرام اصلی این گفتار را بیان کنم و پیشنهادی تقدیم نمایم.

* * *

پیشنهاد :

ما مردم مشرق امروز بیشتر از وقت‌دیگربه یك محاسبه‌وتصفیه عمیق ووسیع فکری‌و نظری و یك برخورد علمی‌وانتقادی‌با تمدن غرب محتاجیم. چه‌چنین برخورد علمی صحیح، درجملهٔ بسانتایج مهم‌علمی یك‌نتیجه اساسی دربر خواهدداشت. مادرورای آن‌خواهیم توانست‌اجتماع وتمدن‌خود، هویت اجتماعی وفرهنگی خود را بصورت دقیقتر و روشنتری درك کنیم. واین بزرگترین‌خدمتی خواهد بود که ما برای اجتماع وفرهنگ جهان خود انجام دهیم. دنیای شرق در حال حاضر دانشمندان زیادی دارد که‌میتوانند به‌خوبی ازعهده چنین کار مهم‌برایند.

دانشمندان غربی راجع به جهان شرق مطالعات و تحقیقات زیادی کرده اند و تقریبا از هشتاد سال به این طرف کانگرس بین المللی بنام کانگرس شرق شناسی تا سالهای اخیر در شهر های بزرگ جهان تشکیل جلسه میداد. ومن درچندجلسه این کانگرس که‌اشتراك کرده‌ام همیشه‌احساس‌ناآرامی‌روحی‌و ذهنی درخود نموده ام، علت‌این احساس ناآرامی درین بود که میدیدم‌اکثرشرق شناسان‌مشرق را چون‌موزیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

آثار باستانی، چون لابورا توار بشر شناسی، چون محفظه اشکال مرده و کهن، السنه وساختمان های فرهنگی واجتماعی در نظر میگر فتند وانسانهای شرقی را محض به حیث مو ضوع دانش به حیث یك شی بیجانی مطالعه میکردند. وراجع به این شی بی روح نظر داده اند؛ قضاوتها کرده اند وحکم ها صادر نموده اند. واکنون وقت آن فرار سیده است که انسان شرقی دیگر محض موضوع دانش نباشد بلکه خودش فاعل دانش شود. دیگر فقط به حیث شی مطا لعه نشود. بلکه خودش به حیث شخص اظهار وجود کند ودرساحه تفکر راجع به خود وجهان سهم فعال گیرد. ودرمورد آنچه که غر بیان را جع به جهان گفته اندومیگویند وراجع به آنچه غربیان راجع به شرق وشرقیان گفته اندومیگویند بالاخره اظهار نظر کند. به قضاوت پردازد وحکم صادر نماید وچون انسان دارای شخصیت عقلی وفکری درجهان انسا نیت وعلم قدم گذ ارد. لهذ ا لا زم ا ست که بر ای نخستین با ر متفکر ین و د ا نشمند ا ن مشر ق و جها ن اسلام دورهم جمع شوند واولین مجلس علمي بنام «کانگر س بین المللی غرب وشرق شناسی» را تشکیل دهند ودران موضو عا تی مانند :

برخورد فلسفی شرق وغرب وپروبلم تصادم جهان بینی فلسفه های غربی درمقا بل جهان بینی های شرقی سیانس و تکنو لوژی غربی، اساسات آن ومعنی وارزش آن برای جهان شر ق .

سا ختمانهای اجتماعی سیاسی وفرهنگی مغرب وارزش و معنی آ ن بر ای جهان و بر ای شرق.

انترو پو لوژی وعلوم اجتماعی ومعنی ومفهوم آن برای غرب وبرای ما ، شرق شناسی، نقش آن در تمدن غربی ومعني وارزش آن در شناسائی تمدن های شر ق .

کلتور وادبیات غربی، ارزش ومعنی آن وتاثیرات آن در ادبیات شرقی وبسا مو ضوعات دیگري را مطا لعه و تحلیل نما یند .

به نظرمن منا سبتر ین محل برای نخستین جلسه چنین محفل بزرگ علمی وفرهنگی کشورما افغانستان خواهد بود. کشور یکه قلب ا سیا است. کشور یکه مر کزونقطه تقاطع وچهار راه عبور ومرور بزرگترین جریا نهای کلتوری و تاریخی بود. زرد شت از ین مرزو بوم به جهان پیغام فرستاد. بود ایی با ارز شهای فکری وهنری خود در ینجاتو سعه وانکشاف نمود واز ینجا بسوی آ سیای مر کزی رفت. تمدن یونانی درین نواحی با مشرق ورو حیه شرقی بر خور دمثمری انجام داد، تمدن کوشانی درین خاك در خشید وتمدن اسلام در ین سرزمین شا هکارهاي هنر وادبیات رایه و جو د آو رد واسروزهمین کشور که میهن سید جمال الد ین افغانی است. باید زمینه بر خو رد علمی و فکری جهان شرق را با تمدن غربی مهیا سا زد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از رابعه «اثیر» (۱)

ساقی

خیال نرگست موج می ناب است ایساقی
جهان در دیده ام یکعالم آب است ایساقی

زحد بگذشت بیصبری و کام دل نشد حاصل
دلم از حسرت لعل لبت آب است ایساقی

به جامی دستگیری کن خمار می هلاکم کرد
مرا زین بیشتر کی طاقت وتاب است ایساقی

بده یک ساغر لبریز سر مست وخرابم کن
که امشب درچمن گلگشت مهتاب است ایساقی

سرت گردم نمی بینی خمار آلودهٔ خودرا
که دائم نرگست مست شکر خواب است ایساقی

بهاراست وحریفان رالب پرخنده می بینم
مراچون ابرنیسان دیده پرآب است ایساقی

زبس شوروفغان من جهان چون صبح محشرشد
هنوز آن کودک گلبازمن خواب است ایساقی

تنم بی باده میلرزد بیاو اضطرابم بین
دلم دربر برآتش همچو سیماب است ایساقی

لب لعلش چو بوسیدم تبسم کرد دانستم
که لعل اوشکر آلوده عناب است ایساقی

چومی بیند برویت «رابعه» در سجده میافتد
که ابروی خمت در دیده محراب است ایساقی

---

(۱) این شاعره جوان درسن ۲۴ سالگی در سال ۱۳۱۶ ه ش وفات نموده. وی خانم دکتور امیرمحمد اثیر بوده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آرزو

چشم های من گران از خواب شد
خواب درین های مژگان خانه کرد
زنده شد رؤیای سحر آسای من
گوش رغبت جانب افسانه کرد

دایهٔ پیرم کجا رفته است باز
تا به آواز خوش جان آفرین
گوید از دنیای زیبای خیال
خواب را با طفل گرد اند قرین

گوش دارم تا بگوید قصه یی
قصه یی از روزگار باستان
قصهٔ جان پروری، افسونگری
از پری رویان ودیوان ودان ...

زان زمان بگذشت عمری، من هنوز
گوش دارم بر صدا ها، همچنان
آن صداهایی که می افزود موج
بر جبین موجدار آسمان

کاش دستی داشتم بر آسمان
کان صدا ها را ز سر آوردمی
موج های درد و اشک و آه را
از جبین مردمان بستردمی

می نوشتم شعرهای زندگی
با پرافرشته عیش و سرور
با چنین افسون نگه میداشتم
آدمی را از غم و اندیشه دور

م.ع. صدقی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوقانه

من چو پوقانهٔ بی تارم - بی ر ابطه ام

من سبک سیروسبک بارم- بی واسطه ام

من خطاخورده ام از دست یکی طفل یتیم

که به وی هدیهٔ یک آدم مسکین بودم

چون مرا یافت، مرا بردسوی کلبهٔ خود

مادرش خوش شد و پنداشت که نان آورده است

لیک چون دید مرا مادر آن طفل یتیم

گفت آهسته که: این طفل جهان آورده است.

* * *

من چو پوقانهٔ بی تارم - درجو هوا

باکسی نیست سروکارم - بگذار مرا..

* * *

من نه نانم که مرا گشنه خورد سیر شود

من چو پوقانهٔ بی تارفلک پیمایم،

عقدهٔ دردم و سررا به فلک می سایم

میروم، بی سبب از خویش، مگر می پایم

تا که نا بودي من یک دونفس دیر شود

لحظه بی بر سر من «سات کسی تیرشود!»

باغ بالا- کابل

پوهاندرحیم الهام

(c) ketabton.com: The Digital Library

تقریظ

مجله احصائیه

درسال ۱۳۵۵ مجله سه ماهه جدیدي درعرصه مطبوعات کشور عرض وجود نموده است .

این نشریه سه ماهه از طرف ریاست عمومی احصائیه مرکزی بامضامین دلچسپ در بارهٔ احصائیه وتحلیل اوضاع اقتصادی کشور نشر میگردد .

ریاست عمومی احصائیه که تا کنون چندین اثر گرانبها همچون «احصائیه افغانستان» نشر کرده است بانشر این مجله سه ماهه قدم دیگر در راه خدمت به اهل تحقیق و مطالعه گذاشته است .

بسیاری از مراجع واشخاص داخلی وخارجی برای مطالعه تحول اقتصادی افغانستان به گرد آوردن معلومات احصائیوی از منابع مختلفه دست زده اند که اکثر آنها بسیار زیاد قابل اعتماد نمیباشند و بسیاری از معلومات آن ها گمراه کننده است .

با نشر چنین مجله مفید درحقیقت ازسر گردانیهای بی مورد متتبعان و محققان کاسته می شود وآنان بسهولت میتوانند مطالب مفیدی را ازین طریق بیابند که هم موثوق وهم مجتمع است .

و از سوی دیگر گردآوری معلومات احصائیوی کمك بسیار موثر درساختن طرحها وبرنامه های اقتصادی و ارتقا یی می نماید وبروی چنین معلومات در واقع کار بررسی ومراقبت از وضع بازار داد وستد، واردات و صادرات و غیره خیلی سهل می گردد ودولت قادر می شوند که بروی اسناد ثقه دست بکار شود و پلان بسازد و پروگرام طرح کند .

مجله احصائیه نه تنها در بارهٔ وضع اقتصاد کشور معلومات مفید مید هد بلکه خواننده را با تقدیم احصائیه های مفید از وضع توزیع و تکثر نفوس ، تدابیر در راه بهبود اقتصاد و جلوگیری از ازدیاد نفوس، وضع کار و بیکاری در داخل و خارج ، تجارت وغیره باخبر می سازد و خدمات خوبی درین راه انجام مید هد .

مجله ادب : نشر این مجله سودمند رابه همه کارکنان وبناغلی محترم عبدالکریم حکیمی رئیس عمومی احصائیه و بناغلی میرمحمد خالد مدیر مسؤول آن مجله تبریك گفته موفقیت مزید شان را آرزومند است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

باپیام بناغلی محمدداود رئیس جمهور

هفته یادبود هشتادمین سال وفات مجاهد بزرگ اسلام، سیدجمال الدین افغانی آغاز گردید

باخواندن پیام بناغلی محمدداود رئیس جمهور، مجلس بزرگداشت مجاهد بزرگ علامه سید جمال الدین افغانی فیلسوف نامدار، قبل ازظهرروز چهارشنبه ۱۸ حوت ۱۳۵۵ در تالار رادیو افغانستان افتتاح گردید. بعد از ظهرهما نروزازطرف بناغلی محمد داودرئیس جمهوربر آرامگاه سید در محوطه پوهنتون اکلیل گل گذاشته شد.

مجلس باقرائت چندآیه مبارکه قرآن مجیدآغاز شدوسپس بیانیه رهبر انقلاب بناغلی محمدداود توسط بناغلی سید وحیدعبدالله معاون وزارت امورخارجه خوانده شد.

دران محفل پیام بناغلی محمدانور السادات رئیس جمهور عربی مصر توسط بناغلی توفیق عویضه رئیس مجلس اعلای شؤون اسلامی مصرو پیغام بناغلی احمدحسن البکر رئیس جمهور عراق توسط سفیر کبیر آن دولت در کابل، خوانده شد.

ونیزدران محفل بناغلی سیدوحیدعبدالله معاون وزارت امور خارجه وبناغلی عبدالوهاب طرزی به نمایندگی ازدانشمندان افغانی وبناغلی توفیق عویضه به نمایندگی از دانشمندان مهمان بیاناتی دادند.

ودانشمندان شامل سیمینارساعت دوونیم روز ۱۸ حوت بر سرآرامگاه سیدجمال الدین درمحوطه پوهنتون آمده اکلیل گل گذاشتند وبروح آن رادمرد دعا کردند.

جهت اشتراک درسمینار بین المللی بزرگداشت سیدجمال الدین افغانی، دانشمندان ازکشورهای مصر، عراق، ترکیه، پاکستان، هند، اتحاد شوروی، ایران، لیبیا، تونس، الجزایر، فرانسه واطریش، به کابل آمده بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جلسات علمی سیمینار به روز (۱۹) حوت در تالار هوتل انتر کانتینا نتل آغاز گردید. و روزسه شنبه ۲۴ حوت با صدور قطع نامه یی از طرف شاملان مجلس خاتمه یافت. در آن سیمینار دانشمندان افغانی ومهمان مقالات جالبی ایراد کردند و بر جوانب گوناگون زندگی علمی، سیاسی و عقاید و ملیت سید جمال الدین روشنی افگندند.

علاقمندان زیاد جهت استماع بیانات دانشمندان هرروزه حاضر می‌شدند.

یکتعداد کتب مفید به مناسبت این عرس فرخنده ازطرف پوهنتون کابل وموسسه بیهقی و پښتو تولنه، مقالاتی نیز ازطرف مجله عرفان وادب و غیره نشر گردیده است. که پهلو های مختلف فکری و سیاسی سید را روشن می گرداند.

دانشمندانیکه درین سیمینار بیانیه ایراد کرده بودند به ترتیب روز ها:

۱ - پوهاند عبدالحی حبیبی راجع به نسب وزادگاه سیدجمال الدین.

۲ - محمد ندوی عبدالله خدمتگار رور «زبانها یی که سیدمیدانست».

۳- پروفیسور عبدالقادر فره خان عالم ترکی راجع به«فعالیت های فکری وزندگی سیدجمال الدین افغانی در ترکیه».

۴- استاد عبدالحمید العلوچی دانشمندعراقی راجع به« جمال الدین افغانی در عراق».

۵ - ښاغلی حبیب‌الله رفیع از افغانستان راجع به‌خدمات سید جمال الدین در افغانستان.

۶- پوهاند غلام صفدر استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری راجع «به‌مناظره قلمی سید جمال الدین افغانی با ارنست رنان فرانسوی در خصوص دین اسلام‌وعلم».

۷- دکتور قیام الدین راعی استاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری راجع به روابط سید جمال‌الدین افغانی با دولت عثمانی».

۸- ښاغلی عبدالله سمندر استاد پوهنځی شرعیات راجع «سخنی چند بر رد نیچریه».

۹-پوهاند عبد الشکور رشاداستاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری راجع«به خانواده‌ساماخیلی سید جمال‌الدین وپدرش».

۱۰ - پروفیسور دوریانکوف دانشمند از شوروی راجع به «عقاید و مفکوره های آزاد سید جمال الدین»

۱۱ - داکتر سامیه عبادی دانشمند افغانی راجع به‌سید جمال الدین افغان‌وآثار زبان روسی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۲ - بناغلی رضا مایل دانشمند افغانی راجع «به مدینه‌فاضله از نگاه سید جمال‌الدین.»

۱۳ - بناغلی سید قاسم رهبتیا دانشمند افغانی راجع به «سید جمال‌الدین و افغانستان»

۱۴ - بناغلی محمدگلاب بشار دانشمند افغانی راجع به «شخصیت فکری، سیاسی و دینی سید جمال‌الدین».

۱۵ - دکتور عبد الحکیم طبیبی دانشمندافغانی راجع به«سید جمال‌الدین افغانی یا بزرگترین سیاستمدار شرق‌واسلام».

۱۶ - استادعلی اصغر بشیردانشمند افغانی راجع به«روابط سیدجمال‌الدین افغان‌باحجج اسلام».

۱۷ - مولینا عبیدالله دانشمند افغانی راجع به «نظری‌به اهمیت عروة الوثقی.

۱۸ - پروفیسور حسام الدین دانشمند پاکستانی راجع به«سیدجمال الدین افغانی‌و تاثیر آن درسیاست وادبیات نیم قاره هندو پاکستان.»

۱۹ - دکتور نظیف خواجه دانشمند ترك راجع‌به «آثار خطی که‌به امضاء سیدجمال‌الدین افغانی‌رسیده»

۲۰ - دکتور اسدالله حبیب استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری راجع به
« تاثیرافکار سید جمال‌الدین افغانی بر ادبیات معاصردری».

۲۱ - پروفیسور ایا بیک لکیل دانشمند ترکی‌راجع به
تاثیر سید جمال الدین افغانی بر ترکیه.

۲۲ - دکتورنظیف شاهین اوغلودانشمند ترك راجع به
« سید جمال الدین افغانی در ترکیه امروزی»

۲۳ - دو کتور سعید افغانی راجع به
«خوشبختی‌وسعادت در نظر سید جمال الدین افغانی»

۲۴ - پروفیسور علی الشابی دانشمند تونسی‌راجع به
«روابط‌رهبران اصلاح طلب تونس با جمال الدین افغانی و نقش
ایشان در جنبشی بنام عروة الوثقی»

۲۵ - پروفیسور غفاروف‌دانشمند اتحاد شوروی راجع به
«اقبال وجمال الدین افغانی.»

۲۶ - دکتور سید بهاءالدین مجروح استاد پوهنځی ادبیات‌وعلوم بشری راجع به
«جمال الدین افغانی وبر خوردشرق‌وغرب»

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۷- دکتور عبدالغفور روان فرهادی دانشمند افغانی راجع به ((سید جمال الدین و محمود طرزی))

۲۸- شیخ احمد حمانی دانشمند الجزایری راجع به «نقش سید جمال الدین در بیداری شرق و نهضت مسلمانان»

۲۹- دکتور حنیفی بن یحیی دانشمند الجزایری راجع به «تأثیر سید جمال الدین در الجزایر و دیار المغرب»

۳۰- دکتور محمد اکرم عثمان دانشمند افغانی راجع به ((ماهیت پیکار سید با استعمار و استبداد))

۳۱- پروفیسور ژان پل شارنی دانشمند فرانسوی راجع به ((خط مشی سید جمال الدین افغانی و نقش او در احوال مسلمانان جهان))

۳۲- دکتور ضیاءالله خان دانشمند پاکستانی راجع به ((تحلیل اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغانی))

۳۳- بناغلی اشرف غنی عضو علمی پوهنځی ادبیات و علوم بشری راجع به ((نقد متودیك بر آثار شرق شناسان در باره حضرت سید جمال الدین افغان)).

۳۴- بناغلی ماکس کلمبورگ دانشمند اطریشی راجع به ((سید جمال الدین افغانی از زاویه دید بشر شناسی))

۳۵- بناغلی محمد کاظم آهنگ استاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری راجع به ((سید جمال الدین افغانی و سفاحمه ارتباط جمعی))

۳۶- دکتور یاسین العریبی دانشمند لیبی راجع به «اتحاد تفکر و پروگرام جمال الدین افغانی))

۳۷- پوهاند ـری و استوار دانشمند هندی راجع به ((سید جمال الدین افغانی مفکر بزرگ و پیشوای آزادی بشری))

۳۸- پروفیسور وزیرالحسن عابدی دانشمند پاکستانی رجع به ((انعکاس افکار حضرت سید افغانی در اشعار علامه محمد اقبال))

۳۹- پوهنیار محمد حسین یمین استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری راجع به ((علامه سید جمال الدین افغانی و علامه محمد اقبال))

۴۰- بناغلی محمد انور نیر دانشمند افغانی راجع به ((برخی از علمای معاصر سید جمال الدین افغانی در افغانستان)).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ـ مولوی عبدالغنی علمی دانشمند افغانی راجع به ((اتحاد اسلامی از نظر علامه سید ـ جمال الدین افغانی))

۲ـ دکتور حنفی بن عیسی دانشمند الجزایری راجع به ((تأثیر سید جمال الدین افغانی در اندیشه الجزایری معاصر))

۳ـ محترمه نجیبه سکندری از افغانستان راجع به ((نظر سید جمال الدین در باره زنان)).

ترفیعات علمی

بسلسله ترفیعات علمی استادان، دونفر از استادان این پوهنځی که شرایط معینه ترفیع را تکمیل کرده بودند ازتاریخ ۲۶ سرطان «۱۳۵۵» بیك رتبه ترفیع نایل گردیده اند:

۱ـ ښاغلی حمیدالله امین از رتبه پوهندوی بر تبه پوهوال.

۲ـ ښاغلي سید حشمت الله حسینی از رتبه پوهنیار به رتبه پوهنمل.

عزیمت به خارج

ښاغلی دکتور سید مخدوم رهین استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بااستفاده از یك بورس حکومت استرالیا جهة تقویه و آموختن زبان انگلیسی بتاریخ ۱۳ حوت ۵۵ عازم آن کشور شد.

(بقیه از ص ۸)

پوهاند دکتور محبی ...

از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ بحیث مدیر عمومی موسسه پولی تخنیك .

از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۰ بحیث معاون علمی ریاست پولی تخنیك .

از ماه ثور ۱۳۵۰ تا قوس ۱۳۵۱ بحیث رئیس موسسه پولی تخنیك .

از ماه قوس ۱۳۵۱ تا میزان ۱۳۵۲ معاون اداری پوهنتون .

از ماه حوت سال ۱۳۵۳ تا ۲۰ حوت ۱۳۵۵ بحیث رئیس پوهنتون .

بتاریخ ۲۶ حوت ۱۳۵۵ وزیر تعلیمات عالی.

و نیز در ایام ریاست پوهنتون در کمیتهٔ باصلاحیت تدقیق مسودهٔ قانون اساسی دولت جمهوری عضویت داشت .

افتخارات:

پوهاند محبی در طول دوره های کارخود سه بار بدریافت معاش بخشش وسه بار به اخذ تحسین نامه وچهار بار به گرفتن تقدیرنامه درجه سوم نائل آمده است . و نیز در اثر حسن اجراآت به اخذ نشان های آتی افتخاریافته است :

در سال ۱۳۴۵ به اخذ مدال پوهنه .

در سال ۱۳۵۱ به اخذ نشان درجه سوم معارف

در سال ۱۳۵۵ به اخذ نشان مینه پال درجه اول

سفر های رسمی بخارج:

پوهاند محبی وزیر تعلیمات عالی جهت اشتراك در مجالس و کنفرانسها - یا بنابر دعوت به کشور های آتی مسافرت نموده است :

در سال ۱۳۴۴ در کنفرانس بین المللی فزیك به کشور چین .

۲ - در ۱۳۵۰ بحیث عضو هیأت کلتوری افغانی به اتحاد شوروی .

۳ - در سال ۱۳۵۴ به اثر دعوت رئیس پوهنتون نبراسکا به امریکا .

۴ - در سال ۱۳۵۵ در اثر دعوت رئیس پوهنتون تهران به ایران .

۵ - در سال ۱۳۵۵ بحیث رئیس هیأت انجمن دوستی افغانستان وشوروی به اتحادشوروی سفر نمود .

علاقهٔ شخصی :

پوهاند محبی به کار های زراعتی و بازی سطرنج علاقمند است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

de l'eau, àGozargâ,
Tu verras souvent, debout,
Plein de verve, le poète de Kaboul,
Jetant son regard sur la rivière,
Sur les vagues jaillissantes,
Ondulantes,
Qui fuient vers les berges.
Tu verras des dessins dans l'onde,
A chaque instant une forme nouvelle
Cachant tant de secrets.
Un ou deux jours passent.
Les fleurs argentées
Sur les arbres fruitiers
Préparent la demeure de la mariée,
Sous chaque branche en fleurs
Ceux qui ont le coeur vif,
Ceux qui aiment la beauté
L'amour et le désir
Et qui en corservent l'angoisse
Rapprochent leurs têtes.
Lorsque les fleurs des arbres
Tombent sur les fleurs de la terre,
Le parfum surgit
De l'autre côté du mur
Et envahit les coeurs,
Tout ce que tu verras, dans l'air
Dans l'eau et sur la terre de la ville,
S'épanouit de joie.
Reviendront
Le clair de lune,
Le visage maquillé de l'arbre de Judée,
Blanc et bleu
Couleur de lune.
Le flanc du mont Khoja Safâ,
Les sources de Roshnayi
Effacent la rouille du chagrin
Avec la clarté des arbres de Judée.
Le trône de Timour
La ville de Zanbêl,
De Homayoun,
Pendant le printemps
Cachent des légendes, des histoires et des récits
Sous les briques et la poussière
Et dans les feuilles du temps.
Au printemps, en été, en automne et en hiver,
Que grandeur et fermeté
Soutiennent la demeure de la patrie,
Afin que l'hirondelle
Chaque nouvel an
Apporte la bonne nouvelle du retour du printemps!

Fin.

(c) ketabton.com: The Digital Library

La Nature nous a fait ses gardiens et notre amour protège ses souvenirs. Nous les conservons dans un coeur qui chérit ses chagrins et les préfère aux joies des autres. Nous sommes les gardiens d'une ville où sont enfermés tant de souvenirs que notre vie est consacrée à les conserver...

Des souvenirs de jours sombres et de silence de mort, troublent les reflets de la lune dans les eaux du Léman...

S'ajoutant à tout cela, l'idée que je suis loin de cette ville, foyer de notre existence me rend fou au milieu des plus beaux moments....

(Traduit de Dari,
Texte Imprimé à Kaboul en 1957.)

LE PRINTEMPS DE KABOUL

par Youssef Âyina

Youssef Âyina est né à Kaboul, a étudié au lycée Amani; il est écrivain et poète. Cette poésie est de forme nouvelle:

Le vent du mont Assamâyi s'installe sur la rivière.
L'herbe sort de terre,
Les tulipes apparaissent sur les montagnes.
Jardin, prairie, rouge, jaune et couleur de Judée
Communiquent l'élan de l'amour et de la jeunesse.
En haut, en bas,
Les petits oiseaux chantent,
Battant des ailes.
Les grélons brillent comme des perles.
Les gazelles sortent de leurs gîtes,
Les gouttes coulent sur les cheveux des châtons de saule.
Sous la brise du matin, l'eau ondule.
Sous le soleil printanier
La dernière neige de l'hiver.
Fond sur les cîmes.
Ce soleil envoie sa lumière,
Clairement et nettement
Comme le font les hommes d'esprit.
A ses yeux,
Château immense
Ou plafond détruit,
Haut ou bas,
Terrains arides
Ou beaux jardins,
Rues, villes ou pays, loin ou prés.
Tout est semblable!
S'enfuyant l'un derrère l'autre
Les nuages tissent cinq pièces en soie
L'arc apparaît,
La soie pare le ciel comme le visage des jolies mariée.
La roseraie est couverte de perles,
Ivre et parfumée
Vers midi
Tout danse,
Jeunes, vieux et enfants.
Le torrent envahit la rivière.
Les nuages dressent leur tente.
L'éclair farouche
Tire une ligne de feu
Sur la page du nuage sombre.
Les troncs des saules,
Les branchage,
Les ceps de la vigne recroquevillée,
L'arbre de judée endormi,
Se nourrissent des grains frais de la pluie.
Sur le pont, au-dessus

(c) ketabton.com: The Digital Library

— le palais de Dâr—ul—Amân.

— le palais de Tâj — Beg.

— la résidence de Mahmoud Tarzi à Dâr—ol—Amân.

— plusieurs autres maisons à Dâr—ul—Amân.

— la grande mosquée de Shâh —é—do—Shamshêra (l'architecte fut un Turc, Ali Effendi).

Le bâtiment de l'-école normale (près du Shâh-i Du Shamshéra)

— le bâtiment des Scouts (près du zoo).

le bâtiment de l'école normale (près du Shâh-i-du shamshèra)

— le minaret d'Elm—o—Jahl.

("le savoir contre l'ignorence", construit à la suite de la guerre civile du Paktia appelée la "révolte du Mollâ le Boiteux" 1923—1924)

— La station du chemin de fer.

(à côté Mâshin—Khâna). Le train mettait 30 minutes pour aller jusqu 'à Dâr—ul—Amân.

SOUVENIRS DE KABOUL

par Abdul Rahmân Pazhwâk.

(écrivain contemporain, diplomate)

Tout pensif, je marchais au bord du Léman; le clair de lune avait envahi le lac. Sous cette clarté, de tous les horizons, les montagnes caressaient les regards...Mais j'étais un étranger. Le souvenir de montagnes plus hautes et de neiges plus blanches m'attirait. Mes monts de Paghmân aux cimes neigeuses étincelaient dans mon imagination...

Parmi ces montagne Kaboul ressemble à une pierre précieuse tombée sur la terre. Elle brille dans la poussière de mes souvenirs. C'est une ville dont les limites sont proches et ou les lignes brisées en pierre séparent les terres de l'atmosphère.

La beauté de Kaboul est pleine de légendes. Dans cette ville, la jeunesse s'écoule dans l,ennui...Alors que penser à la vieillesse est dèjà douleureux!

Dans le soleil brûlant, la poussière du cimetière s'installe dans les rides de son front majestueux, pareil à celui d'un vieillard qui vient d'enterrer son fils.

C'est le coeur le plus brisé de l'histoire, que le temps a conservé comme un grand mais triste souvenir. Comment pourrait-on le chasser de la mémoire?

Ses montagnes d'acier pèsent aussi lourd sur les regards qu'un collier de métal sur le cou d'une statue d'argile.

Sur ses montagnes on a construit une muraille. C' est un dragon qui encercle ses habitants. La crainte de ce monstre limite leur espoir, emprisonne leurs désirs et leur liberté...

Kaboul est notre ville. Quoi qu'elle fût, c'était notre cité. Quoi qu'il s'y passe, ells est notre cité. Quoi qu'il advienne, elle restera notrt cité. Je suis ravi que cela ait été ainsi, que cela soit ainsi et puisse être dans l'avenir...

(c) ketabton.com: The Digital Library

Pendant ce temps
— le palais de Jahân — Nomâ à Khulm
— l'ancienne praite du Manzel — Bâgh à Kandahâr

De l'époqut Sirâjiya (1901-1919)

— La résidence de Nâyeb— us — Sultana. (aujourd'hui bâtiment abritant les bureaux du 1 er Ministre).
— le bâtiment de Bâgh —é Charm — gar (A côté du lycée Malâlaï; donnant sur la nouvelle rue, derrière le lycée. Jadis l'école militaire, maintenant destiné aux archives.)
— le palais de Stôr. (Où fut installé plus tard le ministère des Affaires étrangères)
— le bâtiment de Qawmi—Bâgh. (A côté du pont Mahmoud Khân, dependant maintenant de la défense nationale).
— la résidence du Moïn —us — Sultanâ (deh Afghânân.
— la maison du Sardar Hayatullah Âzod us—Sultâna (A côté de la résidence actuelle de l'ambassadeur des Etats—Unis).
— le bâtiment du jardin de Babor.
— le bâtiment de Bagrami (A côté du pont sur le Lôgar)
— Kouti—Londoni (près du pont Hartan détruit par la municipalité vers 1960)
— le palais de Del—Kusha, La tour à l'horloge, à l'intérieur du parc de Delkushâ
— le bâtiment de Bostan Sarây (dans le parc Zar—Nigâr, en face du lycée Esteqlal).
— Mehmân Khâna. (dans le parc de Wilâyat (la préfecture) partiellement visible à l'epoque actuelle).
— La mosquée d'Olyâ-Rotba (au bord de la rivière, à Andarâbi)
— la tour de Shahr—Arâ (une partie a été détruite pendant la guerre civile en 1928. La construction en avait été commencée à l' l'époque Ziyâiya.

En dehors de Kaboul à la même époque.

A Paghman
— Salâm Khâna.
— la villa Sitâra
— la villa Sitâra à Bektût (vallée à côté de Paghman).
— la villa Moshtari.

Sur la route du Logar
— Shikâr Qalâ (pavillon de chasse)

A Châr—Dehi
— Mahtâb Qalâ

A Jalâl—Abâd
— Bâgh—é—Kawkab
— Bâgh—é—Shahi

A Ghazni
— le dôme sur la tombe du Sultan Mahmoud. Dôme sur la tombe de Sanayi, poéte- Soufi.

A Herat
— Plusiturs constructions sur les lieux saints.

De l'époque Amâniya (1919—1929)

(c) ketabton.com: The Digital Library

Les Anglais détruisirent tout le Bâlâ-Hissâr ainsi que le quartier environnant avec des mines et des canons et en firent une immense ruine. Ils exécutèrent une grande partie du bataillon des ordonnances. Ils pendirent un certain nombre de combattants en leur attribuant le crime d'avoir attaqué les forces anglaises. Cependant, les citoyens de Kaboul ne furent pas effrayés.

Mohammad Jân Khan ainsi que les autres Ghazi rassemblèrent leurs forces aux alentours de la ville, les forces anglaises furent vaincues en plusieurs points et le général Roberts eut beaucoup de difficultés à regagner le cantonnement de Shêrpour.

Les forces des combattants occupèrent "Tapa-Maranjân (colline sur laquelle se trouve actuellement le tombeau de Nader Shâh), une partie du mont Sher Darwâza, Wassel Abâd (près de Chil-Sotun,) et Jangalak. Ils assiégèrent la ville. La population forma des groupes de résistance dans les rues et les ruelles. Ils faisaient parvenir aux combattants du ravitaillement que les femmes préparaient à la maison. Les combattants parvinrent à s'emparer des murailles du Bâlâ-Hissâr et les Anglais furent assiégés dans le cantonnement de Shêrpour (décembre 1879). Mais les Anglais, grace à des stratagèmes, créant des dissensions parmi les combattants en payant des "pots de vin" à certains d'entre eux, commencèrent à tirer des coups de feu dans les rues de la ville. Ils reprirent la ville mais comprirent que l'administration de l'Afghnistan restait une chose difficile. A cette époque le Sardar Abdul Rahmân Khân, fils de l'Emir Mohammad Afzal Khân, réfugié à Samarqand depuis douze ans, traversa l'Oxus, prit le Badakhçhân et arriva à Kunduz. Les Anglais cherchèrent une solution à la question afghane. Ils lui écrivirent.

Abdul Rahmân passa le Sâlang, arriva à Tcharikâr en jiullet 1880.

De l'autre côté du pays le Sardăr Mohammad Ayoub Khân (frère de l'ex-Emir Yaqoub Khân) partit avec l'armée de Hérat. A Maïwand, près de Koshk-e-Nakhod, il se battit courageusement contre les Anglais et fut vainqueur. Les Anglais acceptèrent le règne de l'Emir Abdul Rahmân Khân sur l'ensemble de l'Afghanistan.

Ceci était un condensé du livre "L'Afghanistan au XIXe siècle", écrit par Sayed Qâsem Reshtya.

Certains bâtiments de

Kaboul

construits après la 2 ème guerre anglo-afghane

De l'époque Ziyâyiya (1880—1901)

— Salâm — Khâna (Hors de l'Arg).

— Bâgh — è —Bâlâ

— Mâshin — Khâna (une porte seule Subsiste

— Gombaz —é — Kôtwâli (détruit vers 1945 par la municipalité)

(c) ketabton.com: The Digital Library

britanniques attaqua l'Afghanistan. L'Emir se rendit à Mazar et y mourut. Son fils Amir Mohammad Yâqoub fut obligé de signer le traité de reddition, après la victoire des Anglais à GANDOMAK (sur la route du Lataband). Selon ce traité, l'Emir Mohammad Yâqoub Khân promettait de n'entrer en relation avec les autres pays qu'avec l'avis de l'Angleterre.

Dans l'été 1879 CAVIGNARI entra à Kaboul comme ambassadeur de Grande-Bretagne. Il s'installa au Bâlâ-Hissâr. (Les gens de Kaboul l'appelaient KAMNARI).

* * *

Le 3 Septembre 1879, à 7 h du matin, les soldats de Hérat vinrent au Bâlâ-Hisâr chercher leur solde. Alors qu'ils demandaient le montant pour deux mois on he leur en donna qu'un. Ils se révoltèrent, lancèrent des pierres sur leurs officiers et se rendirent vers la maison du représentant anglais. Accueillis par des coups de feu, ils se rendirent aux réserves d'armes et s'en munirent. Les autres soldats de Kaboul et une partie de la population se joignirent à eux et attaquèrent la résidence du représentant anglais. Les efforts de Mohammad Yaqoub Khân furent inutiles. CAVAVIGN- incendia le palais de ses propres mains et il y fit brûler avec d'autres documents, le trésor et le drapeau anglais. Très vite le général ROBERTS arriva de Kandahar et ordonna que MOHAMMAD YAQOUB Khân soit gardé à vue. Les combattants n'avaient pas d'armée organisée. Les forces anglaises arrivèrent à Kaboul, le 6 octobre après avoir subi bien des accrochages.

Les combattants du Kohistan (Parwân) ainsi que MOHAMMAD JAN KHAN "GHAZI" (combattant) se rendirent à Kaboul, sur la rive gauche de la rivière. Les Aglais firent leurs tranchées dans la montagne de Sher-Darwâza (montagne plus importante, plus imposante que l'autre, qui se trouve sur la rive droite de la rivière).

La bataille s'engagea durement. Parmi les combattants qui, après six heures de lutte, chassèrent les Anglais,. Il avait quarante femmes qui faisaient parvenir des outres pleines d'eau aux combattants. Des combattants quatre-vingt trois hommes furent tués. Les forces anglaises, prises de peur n'entrèrent pas dans la ville de Kaboul. L'Emir MOHAMMAD YAQOUB KHAN démissionna en octobre 1879. Les Anglais le prirent au cantonnement de Sherpour et de là l'envoyèrent en Inde.

Les Aglais firent savoir qu'ils étaient décidés à détruire le quartier du Bâlâ-Hissâ pour se venger de la mort de CAVIGNARI. Ils donnèrent deux jours de délai aux gens. A cette époque le quartier résidentiel de Kaboul se trouvait à côté du Bâlâ-Hissâr, c'est-à-dire à côté du quartier royal.

Les Anglais détruisirent

(c) ketabton.com: The Digital Library

rent encerclées. Un groupe de combattants, venant d'un côté qui n'était pas surveillé par les Anglais, se rapprocha d'un monticule, près des batteries anglaises. Ils attaquèrent les artilleurs anglais à coups de fusils et les chassèrent des alentours des canons. Les cavaliers des combattants prirent alors possession de l'un des canons. La cavalerie anglaise ne put pas résister à cette attaque courageuse, ils prirent la fuite et rentrèrent dans le cantonnement avec les canons et les artilleurs.

(Ici se terminent les extraits de l'ouvrage: "Siraj-ut-Tawârix".)

* * *

Comme nous savons, quelques jours après, le Sardar Mohammad AKBAR (fils de l'Emir Dost Mohammad, arriva à Kaboul. Quelques semaines après, le 6 janvier 1842, lors d'un hiver rigoureux, les combattants permirent à l'armée anglaise de quitter l'Afghanistan par la voie de NINGARHAR. Shâh-Shujâ fut assassiné par un afghan. La majorité de l'armée anglaise dont une grande partie était des serviteurs indiens périt à cause du froid, de la neige et du harcèelement des combattants afghans sur le chemin de Jelal-Abâd. Le total des morts de l'armée anglaise pendant cette première guerre anglo-afghan, fut de 15 000 personnes environ.

Un seul, le docteur Brydon, parvint vivant au cantonnement anglais de Jelal-Abâd. Quelques autres, avec femmes et enfants restèrent comme otages auprès des Afghans et eurent la vie sauve.

Plus tard, à l'automne, le général anglais Pollock, accompagné d'une armée de 20 000 soldats dirigea une campagne de répression en Afghanistan. Ils entrèrent dans le Bâlâ-Hissâr. Le jour le l'arrivée de l'armée anglaise, les citoyens de Kaboul abandonnèrent leurs maisons et la ville. L'armèe anglaise, composée surtout d'Indiens, alla tout droit vers le bazar, fit sauter le grand dôme du Châr-Chatta et pilla les boutiques.

La mosquée de Ali Mardan Khân qui était l'une des merveilles de cette région du monde fut alors détruite.

Aprés cette répression et la destruction des beautés de Kaboul, l'armée anglaise rentra en Inde. Les Anglais permirent à Dost Mohammad captif en Inde, de se réinstaller sur le trône de Kaboul.

Ceci était un résumé de la suite de la premièe guerre anglo-afghane en ce qui concerne la ville de Kaboul.

Kaboul au cours de la deuxième guerre anglo-afghane.

La deuxième guerre anglo-afghane a eu lieu trente-huit ans apès la première. Le lieu de résidence des rois de Kaboul était toujour le palais du Bâlâ-Hissâr.

Sous l'Emir Shêr Ali Khân, l'armée des Indes

(c) ketabton.com: The Digital Library

Shâ Shujâ. Ils étaient tous assiégés.

Un autre jour, les combattants attaquèrent le "Qâlâ" de Ja'far Khân qui se trouvait près du cantonnement anglais. Ils prirent le "Qâlâ" d'assaut et emportèrent les biens des Anglais qui se trouvaient là.

Le mardi 24 du mois de Ramazan, le 8° jour de la révolte, quelques hommes de la cavalerie anglaise, vers la fin de l'après-midi, purent monter sur la colline donnant sur le village de Bibi Mâh_rou (Bimârou) pour patrouiller. Les combattants trouvant qu' ils étaient en petit nombre les attaquèrent et un accrochage eut lieu. L'armée anglaise se trouva seule et commença à se mettre en action. Les combattants prirent alors la fuite et rentrèrent dans la ville.

Une autre fois, dans le Bâgh_Shâh * (construit par Shâh-Jâhan,, le grand mogol_ce jardin n'existe plus, il y a maintenant des champs cultivés, mais l'endroit porte toujours le nom de Bâgh-Shâh), il y eut des accrochages, à l'intéririeur du parc et autour des arbres, à l'extérieur du jardin. Les murs et les arbres empêchèrent l'avance des combattants qui se retirèrent.

Au cours de cette dernière attaque, les Ghilzaï entrèrent en ville pour la guerre sainte. Ils ne firent aucune halte. Tout en traitant leurs bagages, les fantasins, portant leur sac de grains sur le dos et les cavaliers ayant le sac de fourrage sur le cheval, se préparèrent à l'affrontement. En compagnie des combattants, ils ressérèrent le siège du cantonnement anglais.

Les officiers anglais craignant pour leur réputation, ordonnèrent à leurs divisions armées et accompagnés de quelques canons, de sortir du cantonnement. Cette armée sentit bien qu'elle était perdue, mais sessoldats résistèrent, prêts à mourir.

Le lendemain, les gens du Kohistân (Parwân) allèrent, de nuit, au village de Bibi_Mâhrou, vers le nord du cantonnement, pour se mettre à l'affûts prêts à l'attaque.

Au matin, ils attaquèrent le cantonnement. Les fantassins anglais sortirent, et dos aux murs, ils se préparèrent à la défense. Les cavaliers de l'armée anglaise, avec des canons, montèrent sur la colline de Bibi_Mâhrou. Les combattants se trouvaient au Nord de cette colline et la bataille commença. Les cavaliers anglais, faisant usage de l'artillerie, empêchèrent les combattants d'entrer en guerre. D'autres combattants arrivèrent de l'Est de la colline, de l'Ouest également. La cavalerie anglaise ainsi que les batteries de canons fu-

* Sur cet emplacement on a ronstruit le nouveau bâtiment du lycé Amani.

(c) ketabton.com: The Digital Library

pourraient cesser leur révolte. Mc Naughton crut que Shâh Shujâ exagérait le danger. Il envoya une autre division de gardes indiens avec 8 canons vers le Bâlâ-Hissâr pour donner du courage au roi et le protéger.

Pendant ce temps, dans la ville, les braves désireux de se battre, prirent d'assaut la residence de BURNES. Ils l'assassinèrent, pillant ses biens et incendiant sa résidence. Ils prirent le trésor de l'Etat qui se trouvait auprès du trésorier, anglais: Ils s'emparérent de 115,000 Roupias

Les gens des alentours de Kaboul furent informés. Ils arrivèrent nombreux, siuvant les drapeaux et battant les tambours, décidés à la guerre sainte. En peu de temps beaucoup de gens se rassemblèrent dans la ville. Shâh Shujâ et l'officier anglais n'avaient pris aucune précaution et rien n'avait avancé de leur côté.

Les notables écrivirent une requête en marge d'une page du Koran, qu'ils envoyèrent à Shâ Shujâ, prenant à témoin la parole Divine: "Nous vous prions de cesser de protéger les Anglais, de vous lier avec nous pour chasser l'armée anglaise du pays et de vous préparer au combat, sinon votre propre vie sera en danger".

Shâh Shujâ tint la promess qu'il avait faite au gouverement anglais et rejeta cette requête.

Les insurgés ne trouvèrent pas d'autres solutions que d'élire le NABAB MOHAMMAD ZAMAN (neveu de l'ancien EMIR DOST MOHAMMAD) comme chef car sans chef il ne peut y avoir de guerre sainte. Ils lui promirent fidélité et obéissance. Chaque jour, ils allaient autour du cantonnement anglais et des accrochages avaient lieu. Le soir, ils rentraient à leur place. Ils attaquèrent le "Qalâ" de Nishân-Khân, situé entre la ville et le quartier de deh-Afghanân, pour le piller car c'est là que se trouvaient le fourrage et les céréales de l'armée anglaise. Ils se battirent avec les gardes du "Qalâ qui ne purent résister et se sauvèrent pour se réfugier dans le cantonnement anglais. Les combattants prirents possession du "Qalâ". Les grains et le fourrage des Anglais furent emportés. De même, les combattants encerclèrent l'anglais TRIVER, qui était dans la tour de Wazir Faten Khân, côté nord du Châr-Bâgh, à la bordure méridionale de la ville de Kaboul.

Ils voulaient l'assassiner comme BURNES, mais il descendit de la tour et se fit porter au cantonnement anglais. Ses biens furent pillés mais il eut la vie sauve. Personne d'autre parmi les officiers de l'armée anglaise ne resta dans la ville. Tous, se rassemblèrent dans le cantonnement. Certains restèrent au Bâlâ-Hissâr, auprès de

(c) ketabton.com: The Digital Library

des accords furent conclus. Ils jurèrent avec fermeté de ne pas abandonner la lutte et d'écarter courageusement l'ennemi, tant qu' ils seraient en vie.

C'est le nabab Mohammad Zamân Khân, un des fils du feu Sardar Pâyenda Khân qui fût élu comme chef de ce rassemblement. Le Nizam-ud-dawla ne fut pas informé et malgré le va et vient des conjurés et leur accord secret, il ne bougea pas. Dans la nuit du 17 Ramazan 1257 (année lunaire, veille du 2 novembre 1841) il fut informé que le lendemain le feu de la conjuration brûlerait les fondements de l'Etat. Il n'en informa même pas le Roi Shâh Shûja qui pourrait avoir l'idée d'essayer de l'éteindre.

Bref, le matin du 17 du mois de Ramazan, les portes de la bataille furent ouvertes. Des braves, avides de guerre commencèrent à se livrer à des attentats contre la vie et les biens des Anglais. L'épée nue, ils partirent vers la résidence d'Alexander BURNES qui vivait dans la ville (et pas au cantonnement.

C'est à ce moment seulement que Shâh Shujâ fut informé au Bâlâ-Hissâr. Il demanda aux crieurs publics (Jâr-chi) de défendre les gens mais personne ne les écouta. Tous les habitants de la ville et du bazar se rassemblèrent et encerclèrent la résidence de BURNES.

Shâh Shujâ ordonna à la division indienne des gardes ainsi qu'au prince Fateh-jang accompagnés de quelques canons, d'écarter les combattants et de faire évacuer BURNES. Le roi envoya un message à BURNES le priant de sortir de la ville et de se réfugier au Bâlâ-Hissâr ou au cantonnement anglais. C'était trop tard et étant donnée la foule déjà rassemblée et occupée à la bataille, Alexander BURNES ne trouva pas le temps de s'échapper afin d'avoir la vie sauve.

Lorsque le prince Fateh-jang arriva avec son armée et ses canons, les braves combattants qui avaient étroitement encerclé la résidence de BURNES n'abandonnèrent pas le siège et s'apprêtèrent à se battre avec les hommes du prince dans les maisons, les ruelles et le bazar de la ville. Le sang coula; sept cents personnes de l'armée de Fateh-jang furent tuées. Le restant, accompagné du prince s'enfuit et rentra dans le Bâlâ-Hissâr.

Shâh-Shujâ voyant la défaite du prince comprit l'état pitoyable dans lequel se trouvait BURNES. Il envoya le Munshi Ibrahim Khân au cantonnement anglais auprès de Mc Naughton. Il lui demanda de faire rentrer l'armée de l'Etat par les quatre côtés de la ville, car les conjurés n'étaient pas organisés et BURNES était toujours en vie.

Le roi espérait qu'ainsi le feu pourrait s'éteindre et que les citoyens épouvantés par l'attaque de l'armée

(c) ketabton.com: The Digital Library

La Ville de Kaboul

Kaboul au cours de la premiere guerre anglo-Afghane (1839 - 1842)

—1— Traduction de textes historiques et littéraires sur le thème Ville de Kaboul."
Des morceaux à Pecture facile ont ètè choisis pour ceux qui n'ont pas accès aux textes originaux R.F.

Au cours de l'été 1839, l'armée anglais parvint à Kaboul par Kandahar et Ghazni. Elle ramenait Shâh Shujâ Durrâni qui se trouvait en Inde. Il reprit le trône de Kaboul après trente ans d'attente et s'installa au Bâlâ-Hissâr. Le régiment anglais construisit sa garnison, appelés Tchauni en Indoustani, à l'endroit où se trouve aujourd'hui le club militaire. Deux années passèret ainsi mais, peu à peu les citoyens de Kaboul et des autres régions de l'Afghanistan perdirent patience. En automne 1841, l'approche de l'orage se sentait dans l'atmosphère. Nizam-ud-dawla, ministre de Shâh Shujâ, essaya de calmer la population. Le 17 du mois de Ramazan (le 2 novembre) les gens se rassemblèrent dans les environs du Bâlâ-Hissâr, autour du poste de commandement des officiers anglais. Ils attaquèrent d'abord la maison de Sir Alexander Burnes qui se trouvait au-dessous du Bâlâ-Hissâr. Plusieurs ouvrages anglais decrivent ces événements.

Le récit suivant est un extrait de "Siraj-ut-Tawârix", ouvrage écrit par Molah Faïz Mohammad Hazâra, il y a soxante-dix ans (page 166 du texte dari, imprimé à Kaboul):

* * *

Récit de la révolte du peuple de Kaboul et des réactions de l'armée anglaise.

Lorsque la révolte fut décidée, un homme profita de l'occasion. Il écrivit une lettre circulaire. Des copies furent remises aux portes des notables de la ville comme MIR HAJI et HAFEZ-JI, les deux fils de MIR-WAIZ, ainsi qu'Amin-ullah du Logar et quelques autres personnalités connues. Pour cela, ils profitèrent de l'obscurité de la nuit. Cette lettre était ainsi rédigée: "Pensez à votre avenir; d'un jour à l'autre vous serez captifs, expédiés vers l'Inde". Personne n'a jamais su qui était à l'origine de cette initiative. De toute façon, chaque maître de maison, très inquiet le lendemain en trouvant ce message écrit, se rendit chez son voisin pour consultation. C'est ainsi que tout le monde fut informé. Pendant la nuit,

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدیر مسؤول — پوهندوی شاه علی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند محمد رحیم الهام — پوهاند دکتور مجروح

پوهاند محمد فاضل — پوهنوال م.ن. نگهت سعیدی

دکتور سید مخدوم رهین

* * *

آدرس

ادارهٔ مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنتون کابل ، کابل ، افغانستان

تلفون: ٤٢٥٥٦، ٤١٣٦٢

* * *

اشتراك سالانه

شاگردان مرکز	۲۰ـافغانی
مشترکان دیگر	۲۵ رر
مشترکان ولایات	۳۰ رر

قیمت یك شماره (۵) افغانی

مقالا تیکه نشر نشود ،به نویسنده پس داده می شود .

اقتباس مضامین مجله باذکر نام مجله مجاز است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXIV, No. 4, 20 March 1977

Editor

POHANDOY SH. ALI AKBAR

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library